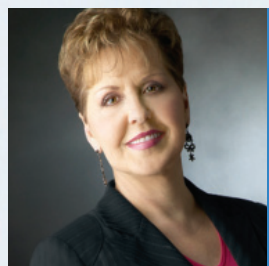


جويس ماير

پر فروش ترين نويسنده نمره يك نيويورک تايمز

رز مگاه انديشه

در نبرد ذهني خود پيروزي بدست بياوريد



رزمگاه اندیشه

The Battlefield of the Mind

نویسنده : جویس مایر

مترجم : فتنه آگاه

کتاب رزمگاه اندیشه را به پسر ارشد و عزیزم، دیوید، تقدیم
میکنم.

می‌دانم که شخصیت تو از خیلی جهات شبیه به شخصیت
خوادم می‌باشد و این که تو هم به سهم خود در قلمرو
فکریات با چالش‌هایی روبرو بوده‌ای. من پیوسته شاهد
رشد تو هستم، و می‌دانم که پیروزی‌های زیادی را در زمینه
بازسازی و تبدیل افکارت تجربه کرده و بدست می‌آوری.

دیوید عزیزم، دوستت دارم و به تو افتخار می‌کنم. در همین
مسیر به پیش برو!

فهرست مندرجات
بخش ۱: اهمیت فکر

مقدمه ۶

۱. ذهن ما یک رزمگاه است..... ۱۱

۲. لازمه اصلی..... ۲۳

۳. تسلیم نشوید!..... ۲۹

۴. آهسته، آهسته - به تدریج..... ۳۵

۵. مثبت باشید ۴۱

۶. روح‌های اسارتگر فکر..... ۵۳

۷. در مورد این که به چه فکر می‌کنید، فکر کنید..... ۵۹

بخش ۲: شرایط فکر

مقدمه ۶۷

۸. فکر من در چه وضعیتی درحالت عادی قرار دارد؟..... ۷۱

۹. فکر سرگردان و پریشان..... ۷۹

۱۰. فکر پریشان ۸۵

۱۱. ذهن شکاک و همراه با بی‌ایمانی..... ۹۵

۱۲. فکر مضطرب و نگران..... ۱۰۷

۱۳. ذهن قضاوت کننده، انتقاد کننده و شکاک..... ۱۲۱

۱۴. ذهن بی‌اراده و منفعل..... ۱۳۷

طرز فکر مسیح..... ۱۴۷

بخش ۳: طرز فکر بیابانی

مقدمه ۱۶۹

۱۵. "گذشته و حال من تعیین کننده آینده من است"..... ۱۷۱

۱۶. " شخص دیگری این کار را برایم انجام دهد؛ نمی‌خواهم مسئولیت این کار را بعهده بگیرم"..... ۱۷۹

۱۷. خواهش می‌کنم کارها را برایم آسان کنید؛ تحمل کارهای مشکل را ندارم!..... ۱۸۹

۱۸. تقصیر خودم نیست، فقط معتاد به غرغر و شکایت کردن هستم..... ۱۹۷

۱۹. مرا برای هیچ چیز معطل نکنید؛ حق من این است که هر چیزی را فوراً بدست بیاورم..... ۲۰۷
۲۰. شاید رفتارم ناشایست است، ولی تقصیر خودم نیست..... ۲۱۷
۲۱. زندگی من خیلی رقت بار است؛ برای خودم خیلی متأسفم چون زندگی فلاکت‌باری دارم! ۲۲۷
۲۲. من شایستهٔ برکات خداوند نیستم چون ارزش آن را ندارم..... ۲۳۵
۲۳. چرا نباید به کسان دیگر که از من بهتر هستند حسادت نکنم و حسرت آنها را نخورم؟..... ۲۴۳
۲۴. یا مطابق میل من، یا هیچ چیز..... ۲۵۳

بخش اول

اهمیت فکر

مقدمه

اگر ما نتوانیم دقیقاً به اهمیت واقعی معنای امثال ۲۳: ۷ می‌گویید: «زیرا چنانکه در دل خود فکر می‌کند خود او همچنان است»، پی ببریم، پس چگونه می‌توانیم آن معنا را به دیگران نیز القاء کنیم؟

هرچه بیشتر در خداوند خدمت کرده و کلام او را مطالعه می‌کنم، اهمیت افکار و زبان خود را بیشتر درک می‌کنم. در واقع به این مسئله پی برده‌ام که هدایت روح القدس باعث می‌شود تا در این زمینه‌ها مطالعه کنم.

همانطور که قبلاً هم گفته‌ام، تا زمانی که ما بر روی این کرهٔ خاکی زندگی می‌کنیم نیاز به مطالعه در مورد افکار و زبان خود داریم، و ایمان دارم که این عین حقیقت است. هرچقدر هم ما در این زمینه‌ها مطالعه کنیم، باید بگوییم که همیشه مطالب تازه‌ای وجود دارند و هرچند قبلاً هم مطالبی در این زمینه‌ها آموخته‌ایم، ولی باز هم نیاز به یادآوری آنها داریم.

معنی امثال ۲۳: ۷ واقعاً چیست؟ در انجیل ترجمهٔ کینگ جیمز چنین آمده: «... زیرا چنانکه در دل خود فکر می‌کند خود او همچنان است ...» در ترجمه دیگر نوشته شده: «هرآنچه در دل خود فکر می‌کند، همان است.»

افرادی که عنان زندگی خود را به دست طبیعت کهنهٔ خود می‌سپارند، چیزی جز ارضای شهوات در خود نمی‌یابند. اما آنانی که تابع روح خدا هستند، اعمالی را انجام می‌دهند که خدا را خشنود می‌سازد.

اعمال ما نتیجهٔ مستقیم افکارمان است. اگر افکار منفی داریم، طرز زندگی ما نیز منفی خواهد بود. ولی از طرف دیگر، اگر افکار خود را برطبق وعده‌ای که در کلام خدا و در رومیان ۱۲: ۲ به ما داده شده است بازسازی و تبدیل کنیم، آنگاه «ارادهٔ نیکو و پسندیده خداوند» را قطعاً در زندگی‌های خود تجربه خواهیم کرد.

من این کتاب را به سه بخش تقسیم کرده‌ام. بخش اول مربوط به اهمیت فکر ماست. قصد من این است که این مسئله را در قلب شما برای همیشه طوری عمیق جا بیاندازم که

”زیرا اسلحهٔ جنگ ما جسمانی نیست بلکه نزد خدا قادر است برای انهدام قلعه‌ها، که خیالات و هر بلندی را که خود را به خلاف معرفت خدا می‌افرازد، به زیر می‌افکنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازیم.“

دوم قرن‌تیان ۱۰: ۴ و ۵

شروع کنید به فکر کردن در مورد این که به چه چیزهایی فکر می‌کنید.

پس می‌بینیم که ریشهٔ مشکلات بسیاری از افراد قالب‌های فکری آنهاست که در واقع باعث بروز مشکلات می‌شود. شیطان طرز فکر غلط را به هر کسی پیشنهاد می‌کند، ولی ما نباید پیشنهاد او را بپذیریم. هوشیار باشید که چه طرز فکری مورد قبول روح القدس است و چه طرز فکری از نظر او قابل قبول نیست.

دوم قرن‌تین ۱۰: ۴ و ۵ به وضوح بیانگر این است که ما باید کلام خدا را بقدری خوب بدانیم که بتوانیم هرآنچه را که در فرمان می‌گذرد با فکر خداوند تطبیق دهیم؛ در واقع هر فکری که خود را بالاتر از کلام خدا برمی‌افزاید باید به خداوند بسپاریم و به اطاعت عیسی مسیح درآوریم.

دعای من این است که این کتاب در این موارد به شما کمک کند.

ذهن ما میدان جنگ است. خیلی مهم و حیاتی است که افکار خود را در مطابقت و هماهنگی با افکار خداوند قرار دهیم. این خود فرآیندی است که نیاز به زمان و مطالعه دارد. هرگز تسلیم نشوید، زیرا تغییر و تحول به آهستگی صورت می‌پذیرد. اگر فکر خود را در راه بهبود و پیشرفت تغییر دهید، زندگی شما نیز مسیر پیشرفت را طی خواهد کرد. زمانی که نقشه‌های عالی خداوند را درک کنید، آنگاه سرآغازی خواهد بود تا در راه آن نقشه‌های نیکوی او قدم بردارید.

فصل اول

ذهن ما یک رزمگاه است

ذهن ما یک رزمگاه است

”زیرا که ما را کشتی گرفتن

با خون و جسم نیست بلکه
با ریاستها و قدرتها و جهان
داران این ظلمت و با فوجهای
روحانی شرارت در جایهای
آسمانی.”

افسیسیان ۶: ۱۲

این آیه به ما می‌گوید که ما پیوسته در جنگ هستیم. با مطالعه دقیق این آیه متوجه می‌شویم که جنگ ما با انسان‌ها نیست، بلکه با شریران و قدرت‌های پلید و تاریکی است. دشمن ما، یعنی شیطان، سعی می‌کند با نقشه‌های از پیش طراحی شده و فریبنده خود، ما را فریب دهد.

عیسی مسیح در یوحنا ۸: ۴۴ شیطان را پدر دروغگوها خوانده است. شریر حتی در مورد خود ما،

دیگران و موقعیت‌ها و وضعیت‌هایی که اصلاً حقیقت ندارد، به ما دروغ می‌گوید و جالب اینجاست که او همه دروغ‌ها را هم به یکباره به ما نمی‌گوید.

او ذهن و فکر ما را هوشیارانه و با الگوهای از قبل تدارک دیده خود مانند غرغر کردن، شک، ایجاد جر و بحث و مجادله، نگرانی، ترس، حیرت، استدلال و تئوری‌بافی و امثالهم بمباران می‌کند. او خیلی محتاطانه و به آهستگی عمل می‌کند، و همه ما می‌دانیم که برای تدارک نقشه‌های حساب شده و صحیح زمان لازم است و شریر هم در طول این مدت، تمام این کارها را انجام می‌دهد.

او علایق ما را می‌داند، و ضمناً هم می‌داند به چه چیزهایی علاقه نداریم. او از احساس ناامنی و ضعف‌ها و ترس‌های ما با خبر است. او می‌داند که چه چیزی ما را ناراحت می‌کند. او به هر طریقی برای شکست دادن ما، سرمایه‌گذاری می‌کند و یکی از نقاط قدرت شریر که بر علیه ما استفاده می‌کند، صبر و بردباری است.

تخریب قلعه‌های مستحکم

”زیرا اسلحه جنگ ما جسمانی نیست بلکه نزد خدا قادر است برای انهدام قلعه‌ها، که خیالات و هر بلندی را که خود را به خلاف معرفت خدا می‌افرازد، به زیر می‌افکنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازیم.“

دوم قرنتیان ۱۰: ۴ و ۵

شریر با دانش و حيله‌های جنگی فریبنده‌اش سعی می‌کند "قلعه‌های مستحکمی" را در فکر ما بسازد. این قلعه‌ها جایی هستند که ما به دلیل داشتن فکرهای خاصی در آنجا اسیر (زندانی) می‌شویم.

در آیات بالا، پولس رسول به ما می‌گوید که ما سلاح‌های مورد نیاز را برای درهم شکستن قلعه‌های شیطان در اختیار داریم. در مورد این سلاح‌ها در فصل‌های بعدی این کتاب صحبت خواهیم کرد، ولی در حال حاضر، لطفاً در نظر داشته باشید که ما در حال نبرد هستیم، یک نبرد روحانی. آیه ۵ این رساله به وضوح ما را از وجود رزمگاهی که این جنگ در آن بوقوع می‌پیوندد، آگاه می‌سازد.

ترجمه تفسیری انجیل در مورد این آیه می‌گوید که ما باید از این سلاح‌ها استفاده کنیم و از هرگونه جر و بحث برحذر باشیم.

خلاصه‌ای از مطالب بالا

بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که :

۱. ما در حال جنگ هستیم.
۲. دشمن ما شیطان است.
۳. فکر ما میدان نبرد است.
۴. شریر به شدت تلاش می‌کند که در فکر ما قلعه‌ای مستحکم بسازد.
۵. او این کار را با حيله‌های فریبنده انجام می‌دهد.
۶. او برای این کار عجله ندارد و با صبر و حوصله و دقت زیاد نقشه خود را عملی می‌کند.

حال به یک داستان اخلاقی توجه کنیم:

طرف مری

مری و همسرش، جان، زندگی زناشویی خوبی ندارند و به‌هیچ وجه خوشحال نیستند. بین این زوج همیشه نزاع وجود دارد. آنها همیشه نسبت به یکدیگر آزرده‌خاطر، خشمگین، شاکی و ناراحت هستند. این زن و شوهر دارای دو فرزند هستند که طرز زندگی والدینشان روی آنان نیز تأثیر منفی گذاشته است و در نتیجه روی رفتار و درس این دو در مدرسه هم

اثر نامطلوب گذاشته و یکی از آنها دچار دل دردهای عصبی شده است.

مشکل مری این است که نمی‌داند چگونه به جان اجازه دهد تا سرپرستی خانواده را بعهده بگیرد. مری ریاست‌طلب است و کلیه تصمیم‌گیری‌ها، سرپرستی و وضعیت مالی زندگی و تربیت فرزندان را خود بعهده می‌گیرد. او چون می‌خواهد استقلال مالی داشته باشد، مایل است که در بیرون کار کند. او زنی است مستقل و غرغرو و همیشه جنجالی. حتماً به خود می‌گوید: "من جواب این مشکل را می‌دانم. او باید عیسی مسیح را بشناسد و نجات پیدا کند!"

از قضا، او مسیح را هم می‌شناسد! او پنج سال پیش از آن نجات پیدا کرد و مسیح را بعنوان ناجی خود پذیرفت و سه سال بعد با جان آشنا شد و سپس با او ازدواج کرد. پس چرا از زمان شناخت مسیح و داشتن نجات، هنوز تغییری در او به وجود نیامده است؟ باید گفت که در او تغییر پیدا شده است. او ایمان دارد که علی‌رغم رفتار بدش که منجر به محکوم کردن خودش می‌شود، به بهشت می‌رود. او در حال حاضر امید پیدا کرده است. قبل از شناخت مسیح، او درمانده و ناامید بود، ولی حالا فقط درمانده است!

مری می‌داند که طرز فکرش اشتباه است. او دلش می‌خواهد تغییر کند. تابحال با دو مشاور خانوادگی هم صحبت کرده است. در همهٔ صف‌های دعا در کلیسا می‌ایستد تا برای خشم، تلخی، حساس بودن و نبخشیدن و رنجیده‌خاطر شدنش دعا شود. پس چرا تابحال در او تغییری به وجود نیامده است؟

جواب او در رومیان ۱۲: ۲ است که می‌گوید: "و هم‌مشکل این جهان مشوید، بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که ارادهٔ نیکو و پسندیده کامل خدا چیست."

قلعه‌های مستحکمی در فکر مری وجود دارند و این قلعه‌ها سالیان سال است که همانجا هستند. او حتی نمی‌داند که این قلعه‌های مستحکم چگونه به وجود آمده‌اند. او به خوبی واقف است که نباید تا این حد منقلب، سرکش و ریاست‌طلب، غرغرو، و ... باشد، ولی نمی‌داند چگونه طبیعت خود را عوض کند. بنظر می‌رسد که ظاهراً عکس‌العمل‌های او در مقابل موقعیت‌های خاصی که در زندگی پیش می‌آید نیز باعث ایجاد تغییر در اعمالش نمی‌شود.

مری چون نمی‌تواند افکارش را کنترل کند، در نتیجه هیچ‌گونه کنترلی هم روی رفتار خود ندارد. شریر آن قلعه‌ها را همان سال‌های اولیهٔ زندگی در فکر مری ساخته است، لذا او نیز نمی‌تواند بر افکار خود کنترل داشته باشد.

شیطان نقشه‌های عالی و از قبل طراحی شده را در فکر ما پیاده می‌کند و همچنین تخم‌های فریب و دروغ را در سال‌های اولیهٔ زندگی در فکر ما می‌کارد. مشکلات مری هم از

همان سال‌های اول دوران طفولیتش آغاز شده است.

پدر مری مرد مستبدی بود. وقتی در حالت روحی بدی قرار می‌گرفت، او را کتک می‌زد، حتی اگر اشتباه کوچکی هم از او سر می‌زد، تمام خشم خود را بر سر او می‌ریخت. سال‌های سال او و مادرش از بدرفتاری پدرش رنج می‌بردند و در آن مورد هیچ کاری از دستشان بر نمی‌آمد.

این مرد در هر موردی که پیش می‌آمد به همسر و دخترش بی‌احترامی می‌کرد. ولی از برادر مری بواسطه این که پسر بود، هیچ‌گاه اشتباهی سر نمی‌زد!

شیرین کار شستشوی مغزی را تا سن ۱۶ سالگی بطور کامل در ذهن مری انجام داده بود و طرز فکرهای دروغ را به این صورت به او القاء کرده بود:

”مردها فکر می‌کنند مهم هستند. همه آنها مثل هم هستند. اصلاً هم قابل اعتماد نیستند. آنها فقط تو را اذیت می‌کنند و از تو سوء استفاده می‌کنند. اگر مرد بودی، تابحال زندگی بهتری داشتی و می‌توانستی هر کاری که دوست داری انجام دهی و به هرنحوی هم که دلت می‌خواست با مردم رفتار می‌کردی و هیچ‌کس بخصوص زن‌ها و دخترها هم در این مورد هیچ کاری نمی‌توانستند بکنند.“ در نتیجه مری به این صورت برای خودش تجزیه و تحلیل و استدلال می‌کرد: ”وقتی این خانه را ترک کنم، هیچ‌کس حق نخواهد داشت به من حرفی بزند و یا به من زور بگوید“

شیطان هم در همان زمان، میدان جنگ را در فکر مری برپا کرده بود. صدها هزار بار همین نوار را در فکر مری می‌نواخت. حال شما مجسم کنید که چگونه می‌توانید با داشتن چنین طرز فکری ازدواج کنید و ضمناً تبدیل به یک همسر مطیع و مهربان شوید! حتی معجزه هم در عرض یک شب نمی‌تواند زنی را با مشخصات مری تبدیل به زنی با مشخصات بالا کند، چون نمی‌داند چه باید بکند تا تبدیل به همسری مطیع و مهربان و شیرین شود. امروز هم مری خود را درگیر همان مسایلی که از قبل با آنها دست به گریبان بوده است، می‌بیند. پس او باید چه کند؟ در چنین شرایطی چه کاری از هر یک از ما ساخته است؟

اسلحه کلام

”پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند، گفت: «اگر شما در کلام من بمانید، فی الحقیقه شاگرد من خواهید شد، و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهم کرد.»“

یوحنا ۸: ۳۱ - ۳۳

در اینجا، عیسی مسیح به ما می‌گوید که برای پیروزی و غلبه بر دروغ‌های شریر چه باید بکنیم. ما باید حقیقت را در کلام خدا جستجو کنیم و افکارمان را مطابق با کلام خدا تازه و نو بسازیم، سپس از اسلحه‌هایی که در دوم قرن‌تین ۱۰ : ۴ و ۵ برای از بین بردن قلعه‌های مستحکم اندیشه و فکر غلط در ذهنمان و نیز هر فکری که بالاتر از فکر و دانش خداوند می‌باشد و درباره آن صحبت شده است، استفاده کنیم.

این سلاح‌ها، کلام خداست که ما می‌توانیم از طریق موعظه، تعلیم، کتاب، نوار، سمینار و یا جلسات خصوصی مطالعه انجیل به آن دسترسی پیدا کنیم. ولی باید در کلام بمانیم تا حقیقت بوسیله روح القدس برای ما آشکار و روشن شود. پشتکار و تداوم در این امر خیلی مهم است. عیسی مسیح در مرقس ۴ : ۲۴ می‌فرماید : " و بدیشان گفت : «با حذر باشید که چه می‌شنوید، زیرا به هر میزانی که وزن کنید به شما پیموده شود، بلکه از برای شما که می‌شنوید افزون خواهد گشت.»"

باز هم تکرار می‌کنم، برای استفاده از سلاح بر علیه شریر، باید در کلام بمانیم و به مطالعه آن ادامه دهیم.

دو اسلحه روحانی دیگر، دعا و پرستش هستند. پرستش باعث می‌شود که شریر سریع‌تر از هر سلاح دیگری شکست بخورد، ولی باید واقعی و از صمیم قلب باشد و نه فقط زبانی و این که بگوییم خوب حالا این راه را هم امتحان می‌کنم! همچنین در پرستش و دعا باید از کلام خدا استفاده کنیم. ما خدا را برطبق کلام و نیکویی‌هایش می‌پرستیم و ستایش می‌کنیم.

دعا وسیله‌ای برای برقراری ارتباط با خداوند است. وقتی از خداوند تقاضای کمک می‌کنیم یا مسئله‌ای باعث ناراحتی ما می‌شود، دست به دعا بلند می‌کنیم.

اگر می‌خواهید زندگی توأم با دعای مؤثری داشته باشید، اول از همه باید با خدای پدر ارتباط بسیار خوبی برقرار کنید. این را بدانید که خدای پدر شما را دوست دارد و وجودش آکنده از رحمت است و شما را یاری می‌دهد. با مسیح آشنا شوید. او دوست شماست. او جانش را برای شما از دست داد. روح القدس را بشناسید. او بعنوان یار و مدد کار، همیشه و در هر زمان با شماست. به روح القدس اجازه دهید به شما کمک کند.

یاد بگیرید که در دعا کردن از کلام خدا استفاده کنید. کلام خدا و نیازهای ما، اصلی‌ترین گام‌ها برای رفتن به حضور او می‌باشند.

بنابراین، اسلحه ما کلامی است که در جاها و راه‌های مختلف از آن استفاده می‌کنیم. همانطور که پولس رسول در دوم قرن‌تین ۱۰ : ۴ و ۵ می‌گوید، اسلحه‌های ما اسلحه‌های دنیوی و انسانی نیستند، بلکه اسلحه‌های الهی و روحانی می‌باشند. ما به سلاح‌های روحانی

نیاز داریم چون جنگ ما با رهبر شریران یعنی شیطان است. شیطان حتی می‌خواست عیسی مسیح را در صحرا وسوسه کند، ولی مسیح با اسلحه کلام (لوقا ۴: ۱-۱۳) با او مقابله کرد و به شیطان گفت:

"مکتوب است."

مری هم هرچه بیشتر و زودتر از اسلحه کلام استفاده کند، شروعی خواهد بود برای خراب کردن و از بین بردن قلعه‌های مستحکمی که طی این سال‌ها در ذهنش ساخته شده‌اند. او با استفاده از کلام متوجه حقیقت خواهد شد و حقیقت او را آزاد خواهد ساخت و متوجه خواهد شد که همهٔ مردها هم مثل پدر دنیوی او نیستند. شاید تعدادی پیدا شوند که این چنین باشند، ولی خیلی‌ها هم اینطور نیستند. جان، شوهر مری، از زمرهٔ آن مردها نیست؛ او عاشق مری است.

طرف جان

طرف دیگر این داستان، جان است. او هم در ارتباط با شرایط زندگی زناشویی خود با مری دچار مشکلاتی می‌باشد. جان دراصل باید نقش رییس خانواده را بعهده داشته باشد. خداوند برای او مقرر کرده است که شبان خانواده باشد. جان هم تولد تازه یافته و از روابط زندگی خانوادگی آگاهی دارد. او می‌داند که نباید به زنش اجازه دهد عنان تمام امور زندگی از جمله اداره منزل، رسیدگی به وضعیت مالی، امور مربوط به فرزندانشان و خود او را بعهده بگیرد. جان همه اینها را می‌داند، ولی ضمناً در این مورد هیچ کاری بجز احساس شکست و سرگرم کردن خود با برنامه‌های ورزشی تلویزیون انجام نمی‌دهد.

جان از قبول مسئولیت شانه خالی می‌کند، زیرا از مقابله کردن و نزاع نفرت دارد. او ترجیح می‌دهد با خونسردی به مسایل نگاه کند! یا این که عذر و بهانه بیاورد که: "در این مورد دعا می‌کنم!" البته دعا کردن خوب است، ولی نه برای این که صرفاً راهی باشد برای شانه خالی کردن از قبول مسئولیت.

اجازه بدهید بگویم منظور من در مورد این که جان باید نقش خدا دادهٔ خود را در منزل ایفا کند، چیست. منظور من این نیست که در منزل قدرت‌طلبی کند و اقتدارش را دائماً به رخ اعضای خانواده بکشد.

افسیان ۵: ۲۵ به ما تعلیم می‌دهد که یک مرد باید همسرش را همان طور دوست بدارد که مسیح کلیسا را. اول از همه جان باید قبول مسئولیت کند، چون قدرت همیشه با مسئولیت همراه است. او باید در مقابل همسرش محکم بایستد. او را دوست بدارد، ولی درضمن هم

مقتدر باشد. او باید مری را متقاعد کند و به او اطمینان بدهد که با این که در کودکی آزرده و دل شکسته شده است، ولی وقتی خود را به خداوند تسلیم کند، اعتماد از دست رفته خود را باز خواهد یافت و متوجه خواهد شد که همه مردها هم مانند پدرش نیستند.

جان باید خیلی کارها انجام دهد. ولی او هم مثل مری دارای قالبها و الگوهای فکری خودش است که در را به روی شریب باز می‌کند و باعث اسارت او می‌شود. در فکر و ذهن جان نیز نبردی در حال وقوع است. مادر مستبد او دارای زبان تند و تلخی بوده است و اغلب حرف‌های نیش‌دار و کنایه‌دار به او می‌زده است، حرف‌هایی از قبیل: "جان، تو هیچ‌وقت به هیچ جا نخواهی رسید"، و غیره.

جان هم سعی می‌کرده است که مادرش را راضی نگه دارد، چون او هم مثل هر بچه‌ای، می‌خواسته مقبول مادرش باشد، ولی هرچه بیشتر سعی می‌کرده، بیش‌تر دچار اشتباه می‌شده است و بنظر مادرش، او همیشه دست و پا چلفتی بوده است و مادرش هم او را به همین نام خطاب می‌کرده است. البته او چون سعی می‌کرده که مادرش را راضی نگه دارد، بعضی اوقات چیزهایی را که در دستش می‌گرفته، به زمین می‌انداخته و در نتیجه هول می‌شده و کار را خراب‌تر و او را هم عصبانی‌تر می‌کرده است.

دوستانش هم همیشه او را مورد سرزنش و اذیت قرار می‌داده‌اند. این مسایل البته برای همه ما اتفاق افتاده است، ولی او را بیش‌تر آزار داده است چون از طرف مادرش هم طرد شده بود.

جان در سال‌های اولیه دبیرستان عاشق دختری بوده که این دختر او را بخاطر پسر دیگری رها کرده و رفته بود. بهر حال، تمام این مسایلی که در زندگی جان اتفاق افتاده بود، جمع شده و شریب روی او کار کرده و در طول این سال‌ها قلعه‌های مستحکمی در ذهنش ساخته بود. خیلی ساده بگویم که در نتیجه، جان شجاعت انجام دادن کارها را از دست داده و تبدیل به یک پسر خجالتی، ساکت و گوشه‌گیر شده بود.

جان نمونه فردی است که خودش بی‌ارادگی را انتخاب کرده است و در طول سالیان دراز، طرز فکر او به این‌صورت بوده است که، "چه فایده‌ای دارد افکارم را با دیگران در میان بگذارم. کسی که به آن گوش نمی‌دهد. اگر می‌خواهی مورد قبول مردم واقع شوی، باید هر کاری را که آنها از تو می‌خواهند، انجام دهی."

جان چندین بار سعی کرد که برای احقاق حق خود، پایش را محکم به زمین بکوبد و مقتدر باشد، ولی هربار منجر به شکست او شد، بنابراین او عاقبت تصمیم گرفت که سعی نکند با کسی مقابله کند. همیشه جواب او این بود: "من که سرانجام بازنده هستم، پس چرا کاری را شروع کنم؟"

جواب چیست؟

”روح خدا بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم، و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.“ لوقا ۴: ۱۸ و ۱۹

باتوجه به مشکلات جان و مری، می‌توانیم وضعیت داخلی این خانواده را مجسم کنیم. یادتان باشد که گفتم در این خانواده همیشه نزاع و ستیزه وجود داشت. دعوا هم همیشه با سروصدا همراه نیست. خیلی از اوقات، جو سرد حاکم بر خانه، درواقع مانند جنگ سرد و خصمانه است. جو موجود در خانه خیلی بد و متشنج می‌شود و این همان چیز مورد علاقه شریراست.

پس حالا تکلیف فرزندان مری و جان چه می‌شود؟ آنها مسیحی هستند و شرم‌آور است که ازدواج آنها با شکست روبرو شده است؛ این خانواده درحال فروپاشی می‌باشد، ولی درواقع همه اینها به عهده خود آنهاست. (یوحنا ۸: ۳۱ و ۳۲)

آیات بالا، کلیدهای اصلی در تصمیم‌گیری این زوج خواهند بود. اگر آنها به مطالعه کلام خدا ادامه دهند، حقیقت را درک خواهند کرد، و عمل کردن به کلام، آنها را آزاد خواهد ساخت، ولی هر دوی آنها باید با حقایق وجود و گذشته خود که خداوند بر آنها آشکار می‌کند، روبرو شوند.

حقیقت همیشه از طریق کلام آشکار می‌شود، ولی متأسفانه مردم همیشه آن را قبول نمی‌کنند. رویارویی با عیوب خود و کنار آمدن با آنها خیلی دردناک است.

بطور کلی مردم همیشه رفتارهای بد خود را به نحوی توجیه می‌کنند. متأسفانه آنها اجازه می‌دهند گذشته و طرز تربیتشان روی زندگی‌ایشان تأثیر منفی بگذارد.

رنجی که در حال حاضر در زندگی خود متحمل می‌شویم شاید ناشی از گذشته ناگوار و نابسامان ما باشد، ولی نباید آن را بهانه‌ای برای در اسارت ماندن قرار دهیم.

پس چون مسیح همیشه آماده است تا به وعده‌های خود در آزاد کردن ما از قید اسارت خودمان عمل کند، درنتیجه هیچ‌کس هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای ندارد. او ما را در هر مرحله از زندگی‌امان به سوی پیروزی هدایت می‌کند، ولی این در صورتی است که ما هم بخواهیم..

راه فرار

" نه هیچ تجربه به جز آنکه مناسب بشر باشد، شما را فرو نگرفت. اما خدا امین است که نمی‌گذارد شما فوق طاقت خود آزموده شوید، بلکه با تجربه مفری نیز می‌سازد تا یارای تحمل آن را داشته باشیم. " اول قرن‌تینان ۱۰ : ۱۳

شریر از اوضاع و احوال و شرایط زندگی ما استفاده می‌کند و در ذهن و زندگی ما قلعه‌های محکمی می‌سازد و در فکر ما میدان جنگ به وجود می‌آورد. ولی خدا را شکر که ما برای انهدام این قلعه‌ها سلاح‌های کوبنده‌ای در دست داریم. خداوند هیچ‌گاه ما را ترک نکرده و بدون یار و یاور رها نمی‌کند.

اول قرن‌تینان ۱۰ : ۱۳ به ما قول می‌دهد که خارج از قدرتمان و سوسه نمی‌شویم، ولی ضمناً با بروز هر و سوسه، خداوند راه فرار از آن مهلکه را هم برای ما مهیا می‌سازد.

هریک از ما ممکن است مری یا جان باشیم. مطمئن هستیم که هر یک از ما به نوعی وجه مشترکی با این سناریو داریم. مشکلات آنها از درونشان است. چیزبست در ذهن و طرز فکرشان؛ طرز رفتار ظاهری آنها فقط نتیجه طرز زندگی و طرز فکرشان است. شیطان به خوبی می‌داند که می‌تواند افکار و اعمال ما را کنترل کند.

شما ممکن است درحال حاضر قلعه بسیار محکم و بزرگی در زندگی فکری خود داشته باشید که باید درهم شکسته شود، و من شما را تشویق کنم و می‌گویم: "خدا باشماست."

جنگ درحال وقوع است و فکر و اندیشه شما نیز یک رزمگاه می‌باشد، ولی خبر خوش این است که خداوند از جانب شما و من می‌جنگد.

فصل دوم

لازمة اصلى

لازمه اصلی

در امثال ۲۳ : ۷ آمده :

زیرا چنانکه در دل خود فکر می‌کند خود او همچنان است. تو را می‌گوید، " بخور و بنوش، اما دلش با تو نیست."

آیه بالا صرفاً به ما می‌گوید که درست فکر کردن چقدر مهم است. افکار ما خیلی قدرت دارند و براساس نظر نویسنده کتاب امثال، افکار ما قدرت خلاقیت عجیبی دارند. پس حال که افکار ما تعیین کننده ساختار شخصیتی ماست، پس صد درصد باید افکارمان را به سوی مسیر درست هدایت کنیم. در واقع وقتی دارای افکار منفی هستیم، نمی‌توانیم زندگی مثبتی داشته باشیم.

نفس بر علیه روح

در رومیان ۸ : ۵ آمده : " زیرا آنانی که برحسب جسم هستند، در چیزهای جسم تفکر می‌کنند و اما آنانی که برحسب روح هستند در چیزهای روح."

اگر افکار ما نفسانی، اشتباه و منفی باشد، نمی‌توانیم در روح باشیم. پس می‌بینیم که افکار تجدید حیات یافته و خداگونه، لازمه زندگی مسیحی است.

برخی اوقات ما انسان‌ها بقدری نسبت به مسایل زندگی امان بی‌توجه و بی‌اعتنا می‌شویم که اهمیت آنها را در زندگی‌های خود درک نمی‌کنیم. اما وقتی می‌بینیم که اگر نسبت به آن مسئله بی‌اعتنا باشیم و از روی آن با بی‌توجهی بگذریم و اهمیت ندهیم به این که آن مسئله می‌تواند چه لطمه بزرگی به زندگی ما وارد می‌سازد، آن وقت است که تازه متوجه می‌شویم و به تکاپو می‌افتیم تا آن مسئله یا موضوع را هرچه زودتر حل و فصل کنیم و سرو سامان بدهیم. بعنوان مثال از بانک تلفن می‌زنند و خبر می‌دهند که حساب بانکی شما خالی است و ۸۵۰ دلار هم به بانک بدهکار شده‌اید. شما فوراً حساب می‌کنید که ایراد از کجا بوده است. شاید فکر می‌کردید در حسابتان پول به اندازه کافی دارید، ولی بعداً متوجه شده‌اید که به اندازه کافی در حسابتان پول نداشته‌اید. حالا چه می‌کنید؟ هرطور که

شده پول را فوری فراهم می‌کنید و به بانک می‌روید و آن را به حسابتان واریز می‌کنید تا مشکلات بعدی پیش نیاید. بنابراین، افکارمان را هم به همین ترتیب می‌توانیم بازسازی کنیم.

ممکن است زندگی‌تان درحال حاضر بخاطر افکار غلطی که سالها داشته‌اید، درحال هرج و مرج و فروپاشی باشد، اگر چنین است، پس با درنظر گرفتن این واقعیت که تا در افکارتان تجدید نظر نکنید، زندگی‌تان هم در مسیر درست نمی‌افتد، همانجا شدیداً ترمز کنید و خود را از لغزش به سرازیری نجات دهید.

باید بدانید که این مسئله بسیار حیاتی و مهم است. در خراب کردن و از بین بردن قلعه‌های مستحکمی که شریر طی سالیان سال در فکرتان ساخته است، جدی و مصمم باشید و از سلاح کلام، پرستش و دعا استفاده کنید.

در زکریا ۴ : ۶ آمده: " نه به قدرت و نه به قوت، بلکه به روح من. قول یهوه صباوت این است. "

یکی از بهترین راه‌های آزادی، درخواست کمک از خداوند است. همه ما نیاز به کمک او داریم.

یکی از راه‌های مهم، دعا (درخواست) است - شما نمی‌توانید فقط با تکیه به همت خودتان بر شرایط و مسایل موجود در زندگی‌تان غلبه کنید. البته همت خیلی مهم است، ولی فقط با کمک و همت روح‌القدس است که می‌توانید این کار را انجام دهید نه صرفاً با سعی و تلاش خودتان. روح‌القدس مدد کار و یاور شماست. بر او تکیه کنید. خودتان به تنهایی از عهده بر نمی‌آیید.

لازمه حیاتی

تفکر راست و درست برای یک ایماندار واجب و حیاتی است. واجب و حیاتی بدین معنا که آنقدر مهم است که خیلی ساده بگویم، بدون آن نمی‌توان زندگی کرد - مثل طپش قلب یا جریان خون در رگ‌ها و نفس کشیدن است که بدون آنها حیات ما امکان‌پذیر نیست.

خداوند این حقیقت را سال‌ها پیش، از خلال مشارکت و رابطه شخصی‌ام با خودش که از طریق دعا و کلام است، برایم مکشوف کرد.

من با قدرت خودم شدیداً تلاش می‌کردم که همه کارها را با نظم و مقررات شخصی انجام دهم و در نتیجه به من خیلی سخت می‌گذشت. تا این که خداوند این حقیقت را بر من آشکار کرد که تفکر راست و درست در خداوند و درخواست کمک از او چقدر واجب و حیاتی است، چون به قدرت خودم هیچ چیز امکان‌پذیر نیست. همانطور که زنده بودن من

بستگی به علایم وجود حیات در من دارد، لازمه حیاتی زندگی روحانی من نیز گذراندن وقت و مشارکت بطور مرتب با خداوند است. وقتی پی به اهمیت این موضوع بردم، آن را در اولویت زندگی خود قرار دادم.

طرز فکرتان نشانگر شخصیت شماست

متی ۱۲ : ۳۳ : "یا درخت را نیکو گردانید و میوه اش را نیکو، یا درخت را فاسد سازید و میوه اش را فاسد، زیرا که درخت از میوه اش شناخته می شود."

در انجیل آمده است که درخت را از میوه اش می توان شناخت.

آیه بالا در زندگی ما هم صادق است. افکار ما ثمربخش هستند. اگر در زندگی خوب و درست فکر کنید، ثمری که در زندگی شما به بار می آید نیز نیکوست. اگر نادرست فکر کنید، ثمرش هم بد و فاسد خواهد بود. در واقع، وقتی به طرز برخورد افراد نگاه می کنید، به طرز تفکرشان در زندگی هایشان نیز پی می برید. یک فرد خوب و مهربان، قطعاً فاقد افکار خبیثانه و کینه توزانه است و به همین ترتیب هم فردی که نادرست و بی مهر و محبت است، نمی تواند دارای افکار محبت آمیز و درست باشد.

امثال ۲۳ : ۷ را بیاد بیاوریم که می گوید، "زیرا چنانکه در دل خود فکر می کند، خود او همچنان است."

فصل سوم

تسلیم نشوید!

در غلاطیان ۶: ۹ آمده: "لیکن

از نیکوکاری خسته نشویم زیرا

که در موسم آن درو خواهیم

کرد اگر ملول نشویم."

تسلیم نشوید!

هر چند هم در شرایط ناگوار فکری هستید، ولی تسلیم نشوید. حقی را که شریر از شما دزدیده است، دوباره پس بگیرید.

در آیه بالا، غلاطیان ۶: ۹ می‌بینیم که پولس رسول ما را به ادامه دادن راهمان ترغیب می‌کند. تسلیم نشوید! آن روح تسلیم شدن را که در طبیعت کهنه شما بوده است، از بین ببرید. خداوند بدنبال کسانی است که تا آخر راه با او هستند و هرگز او را رها نمی‌کنند و تسلیم نمی‌شوند.

در اشعیا ۴۳: ۲ آمده: "چون از آنها بگذری من با تو خواهم بود و چون از نهرها (عبور نمایی) تو را فرو نخواهند گرفت و چون از میان آتش روی، سوخته خواهی شد و شعله‌اش تو را نخواهد سوزانید."

در حال حاضر با هر مسئله‌ای که در زندگی روبرو هستید و دست و پنجه نرم کرده، تجربه می‌کنید، تسلیم آن نشوید و ایستادگی کنید.

در حقیق ۳: ۱۹ آمده: "یهوه خداوند قوت من است و پای‌هایم را مثل پای‌های آهو می‌گرداند و مرا بر مکان‌های بلند خرامان خواهد ساخت. برای سالار مغنیان بر ذوات اوتار."

خداوند راهی را برای رشد روحانی جلوی پای ما می‌گذارد و ما را تشویق می‌کند و به ما قوت می‌بخشد که در زمان سختی به پیشروی ادامه دهیم و تسلیم نشویم. تسلیم شدن آسان است، ولی در رویارویی و دست و پنجه نرم کردن با مشکلات است که باید ایمان خود را تقویت کرده و با ایمان قوی به پیش برویم.

تصمیم با شماست

تثنیه ۳۰ : ۱۹ : "امروز آسمان و زمین را بر شما شاهد می‌آورم که حیات و موت و برکت و لعنت را پیش روی تو گذاشتم؛ پس حیات را برگزین تا تو با ذریتت زنده بمانی."

در طول روز، هزاران هزار فکر به ذهن ما خطور می‌کند. ذهن و فکر ما از روح پیروی می‌کنند نه از نفس. افکار دنیوی و نفسانی بطور خودکار به ذهن ما خطور کرده، عمل می‌کنند و ما هم هیچ تلاشی برای مقابله با این افکار نمی‌کنیم، چون آنها همیشه همانجا هستند. ولی برعکس، ما باید عمداً افکار درست را در ذهن خود پرورش دهیم. این زمانی است که سرانجام بعد از تلاش‌های بسیار و با پشتکار مداوم، افکار درست را انتخاب می‌کنیم. برخی اوقات احساس می‌کنیم که نبرد فکری برای ما خیلی مشکل می‌شود و تا به حدی می‌رسد که قدرت برقراری آرامش در فرمان را از دست می‌دهیم. همین موقع است که باید تصمیم بگیریم فکر درست را انتخاب کنیم، یعنی فکر کنیم که ما واقعاً قادر به انجام این کار هستیم، یعنی بر نبردی که در فرمان هست، غلبه کنیم و نه تنها باید در مورد ایجاد سکون و آرامش و غلبه بر این جنگ تصمیم درست بگیریم، بلکه باید به خودمان بگوییم، "من می‌توانم بر این فکر غلط غلبه کنم." دیگر این که نباید استقامت و پایداری خود را در این میان از دست بدهیم و تسلیم شویم. وقتی افکار ما با ترس و شک بمباران می‌شوند، باید محکم و استوار باشیم و مرتباً به خود بگوییم: "من هرگز تسلیم نخواهم شد. خداوند در کنار و پشتیبان من است. او مرا دوست دارد و همیشه به من کمک می‌کند. او یار و مددکار من است."

ما دارای حق انتخاب‌های زیادی هستیم. در تثنیه ۳۰ : ۱۹، خداوند به قوم خود می‌گوید که حیات و موت را جلوی روی آنها قرار داده و آنان را تشویق به انتخاب حیات می‌کند. همین‌طور در امثال ۱۸ : ۲۱ آمده: "موت و حیات در قدرت زبان است، و آنانی که آن را دوست می‌دارند میوه‌اش را خواهند خورد."

افکار ما تبدیل به سخنان ما می‌شوند، بنابراین، داشتن افکار حیات‌بخش خیلی مهم و حیاتی است. بدین ترتیب، کلمات درست خود بخود بر زبان ما جاری خواهند شد.

تسلیم نشوید

وقتی با جنگ‌های روحانی روبرو و درگیر می‌شوید و فکر می‌کنید که این نبرد بی‌انتهاست و هرگز از آن پیروز بیرون نخواهید آمد، یادتان باشد که در واقع شما با پدیده‌ای دنیوی و

نفسانی که همیشه همراه شما بوده است، روبرو هستید و باید آن را بازسازی و تبدیل کنید تا بجای آن برنامه‌های قبلی، افکار خداگونه را در ذهنتان جای دهید. درواقع باید جای آن افکار قدیمی و پوسیده را با کلام، دعا و پرستش و افکار خداوند عوض کنید و این کار کمی طول می‌کشد، ولی انجام‌پذیر است و باید آن را انجام دهیم. حالا از خودتان بپرسید: "آیا غیر ممکن است؟" جواب هست "نه". آیا سخت است؟ "بله".

ولی فقط به این فکر کنید که خداوند در تیم شماست. من ایمان دارم خداوند "بهترین برنامه‌ریز کامپیوتر" است. (درواقع فکرتان مثل یک کامپیوتر است که سال‌های سال با برنامه‌های بی‌خاصیت و پس‌مانده برنامه‌ریزی شده است.) خداوند می‌خواهد در شما کار کند؛ درواقع شما خداوند را دعوت کرده‌اید تا افکارتان را کنترل کند و او هم افکارتان را دوباره برنامه‌ریزی می‌کند. فقط با او همکاری کنید و مایوس نشوید.

کار این برنامه‌ریزی مجدد و تعویض برنامه‌های قبلی کامپیوترتان قطعاً طول خواهد کشید و کار آسانی هم نیست، ولی به یاد داشته باشید که اگر افکار خداوند را در زندگی خود انتخاب کنید، مطمئناً و قطعاً در مسیر درست فکری قرار خواهید گرفت، و در اینصورت خواهید دید زمانی که صرف این کار می‌کنید، از این آشفتگی فکری که دچارش هستید، نجات خواهید یافت و به پیش خواهید رفت.

برگردید، به راه خود ادامه دهید و تصرف کنید

در تثنیه ۱: ۶-۸ آمده: "پهوه خدای ما، ما را در حوریب خطاب کرده، گفت: "توقف شما در این کوه بس شده است. پس توجه نموده، کوچ کنید و به کوهستان اموریان، و جمیع حوالی آن از عربیه و کوهستان و هامون و جنوب و کناره دریا، یعنی زمین کنعانیان و لبنان تا نهر بزرگ که نهر فرات باشد، داخل شوید. اینک زمین را پیش روی شما گذاشتم. پس داخل شده، زمینی را که خداوند برای پدران شما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورد که به ایشان و بعد از آنها به ذریت ایشان بدهد، به تصرف آورید."

در تثنیه ۱: ۲، موسی به قوم اسرائیل خاطر نشان می‌سازد که سفر یازده روزه آنها به کنعان، چهل سال طول کشیده است. سپس در آیه ۶ به آنها می‌گوید که خداوند می‌فرماید ما به اندازه کافی در اینجا مانده‌ایم و درجا زده‌ایم.

حال من از شما می‌پرسم، آیا شما هم دور همان کوهی که همیشه در آن ساکن بوده‌اید در حال چرخیدن هستید و دور زده‌اید و دور زده‌اید؟ آیا سفر یازده روزه شما هم مثل قوم اسرائیل چهل سال طول کشیده است؟

من سرانجام باید بیدار و متوجه می‌شدم که به هیچ جا نمی‌رسم. من یک مسیحی شکست‌خورده و بازنده بودم. درواقع من هم مثل جان و مری، قالب‌ها و قلعه‌های محکم و غلط فکری و روحی فراوانی داشتم که طی سالیان سال در ذهنم به وجود آمده بود. شریر به من دروغ گفته بود و من هم دروغ‌های او را باور کرده بودم. بنابراین، من هم با فریب و دروغ زندگی می‌کردم.

سالیان سال، دور همان کوه دور زده و دور زده بودم. اگر همان موقع حقیقت کلام خدا را درک کرده بودم، سفر چهل ساله را کوتاه‌تر می‌کردم و زودتر به مقصد می‌رسیدم. خداوند دلیل آوارگی قوم بنی‌اسرائیل را که سالیان سال طول کشیده بود، برایم آشکار کرد و آن همانا طرز فکر بیابانی و سرگردانی آنها بوده است که قطعاً طرز فکر اشتباهی می‌باشد و منجر به اسارت فرد می‌شود. بگذارید این نکته را خاطر نشان کرده و شما را تشویق کنم که اگر درمورد بازسازی و تبدیل فکرتان تصمیمی می‌گیرید، به دقت مواظب باشید و یاد بگیرید که تصمیم درستی اتخاذ کنید. طرز فکرتان را بر پیروز شدن و تصرف درست و حقیقی میراثتان متمرکز کنید و تا آن را بدست نیاورده‌اید، دست از تلاش برندارید و تسلیم نشوید.

فصل چهارم

آهسته، آهسته - به تدریج

فصل چهارم

در تثنیه ۷ : ۲۲ آمده : " و

بیهوه، خدایت، این قوم‌ها را از

حضور تو به تدریج اخراج

خواهد نمود، ایشان را بزودی

مرحله تغییر و تحول و بازسازی افکارتان تدریجی است.

یعنی اگر شکل‌گیری این تبدیل بنظرتان خیلی کند می‌آید،

دلسرد نشوید، چون به تدریج و آهسته انجام می‌پذیرد.

شوند."

قبل از این که قوم بنی‌اسرائیل وارد سرزمین موعود

شوند، خداوند به آنان گفت که دشمنانشان را جلوی پای

ایشان از بین خواهد برد و این کار را به تدریج انجام خواهد داد.

من ایمان دارم که اگر در مدت کوتاه و بطور سریع آزادی بدست بیاوریم، هیولای

غرور ما را از پای درخواهد آورد. پس بهتر است آزادی را تدریجاً و مرحله به مرحله بدست

بیاوریم، چون در این‌صورت قدر آن را بیشتر خواهیم دانست و برای ما لذت‌بخش‌تر

خواهد بود و متوجه خواهیم شد که این آزادی هدیه‌ای است از طرف خداوند و چیزی نیست

که ما با قدرت خودمان آن را بدست آورده‌ایم.

رنج و ناراحتی، سرآغاز آزادی

در اول پطرس ۵ : ۱۰ آمده : " و خدای همه فیض‌ها که ما را به جلال ابدی خود

در عیسی مسیح خوانده است، شما را بعد از کشیدن زحمتی قلیل کامل و

استوار و توانا خواهد ساخت."

چرا ما باید فقط "مدت کوتاهی" رنج بکشیم؟ من ایمان دارم در فاصله‌ای که درواقع

متوجه مشکلاتمان می‌شویم تا زمانی که عیسی مسیح ما را از آن آزاد می‌کند، رنج و دردی

را متحمل می‌شویم، ولی بعد از آن که آزادی را بدست می‌آوریم، شادی و آرامش ما

صد چندان می‌شود. وقتی سعی می‌کنیم کاری را با قدرت خودمان انجام دهیم، شکست

می‌خوریم و سپس متوجه می‌شویم که باید به خداوند توکل کنیم و در او بردبار باشیم،

چون ما قدرتی از خود نداریم و اوست که کارها را برای ما انجام می‌دهد و ما را بلند می‌کند، پس ما هم باید قلبمان را مملو از ستایش و شکرگزاری نسبت به خداوند کنیم.

هیچ محکومیتی در انتظار ما نیست

در رومیان ۸: ۱ آمده: "پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در عیسی مسیح هستند."

بعنوان مثال اگر برایتان پیش می‌آید که روز بدی را پشت سر گذاشته‌اید یا از انجام کاری یا از گفتن یا شنیدن حرفی ناراحت شده‌اید، خود را محکوم و سرزنش نکنید. فقط از جا بلند شوید، گرد و غبار را از خود بزدایید و دوباره به راه خود ادامه دهید. توجه داشته باشید که کودکان نوپا آنقدر به زمین می‌افتند تا سرانجام راه رفتن را یاد می‌گیرند. کودکان نوپا خیلی جالب هستند، وقتی می‌افتند، گریه می‌کنند، ولی دوباره از جا بلند می‌شوند و سعی می‌کنند راه بروند.

سعی شریر بر این است که ما را دقیقاً در همان زمانی که در حال تبدیل و تحول فکری هستیم، شدیداً متوقف کند و جلوی ما را بگیرد. او می‌داند که وقتی ما فرمان را در مسیر درست قرار می‌دهیم و تصمیمات صحیحی اتخاذ می‌کنیم و فکرهای پوچ و باطل را به ذهنمان راه نمی‌دهیم و آنها را رد می‌کنیم و به او اجازه نمی‌دهیم فرمان را کنترل کند، او هم از طریق محکوم و دلسرد کردن ما سعی می‌کند فکر ما را کنترل کند و تحت اختیار خود قرار دهد.

وقتی احساس محکومیت می‌کنید، فوراً از "اسلحه کلام" استفاده کنید. وقتی رومیان ۸: ۱ را بلند بلند اعلام کنید، به خودتان و یا به شریر یادآوری می‌کنید که نه در نفس، بلکه در روح هستید. این که در جسم یا نفس باشیم، بستگی به خود ما دارد، ولی در روح بودن بستگی به خداوند دارد. وقتی در زندگی شکست می‌خورید (که حتماً هم شکست می‌خورید)، به این معنا نیست که شما فرد بازنده، شکست خورده و ناموفقی هستید. خیلی ساده بگویم، به این معناست که تمام کارها را نمی‌توانید انجام دهید، و همه ما باید این واقعیت را قبول کنیم که دارای نقاط قدرت و ضعف هستیم. فقط باید به عیسی مسیح اجازه دهید تا در ضعف‌هایتان به شما قوت ببخشد؛ به او اجازه دهید تا در روزهایی که ضعیف و ناتوان شده‌اید، به شما نیرو و قدرت بدهد.

در فیلیپیان ۴: ۱۳ آمده: "قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می‌بخشد."

بخاطر داشته باشیم که همین امروز هم می‌توانیم تغییر کنیم. هر روز حتی ۵۰ بار با صدای بلند بگویید: "خدا مرا دوست دارد."

باز هم تکرار می‌کنم: هیچگاه احساس محکومیت را نپذیرید و آن را قبول نکنید. پیروزی در راه و از آن شماست، ولی طول می‌کشد. "آهسته و به تدریج" انجام می‌پذیرد.

دل‌سرد، مأیوس و تسلیم نشوید

در مزمور ۴۲: ۵ آمده: "ای جانم چرا منحنی شده‌ای و چرا در من پریشان گشته‌ای؟ بر خدا امید دار زیرا که او را برای نجات روی او باز حمد خواهیم گفت."

دل‌سردی امید را از بین می‌برد و شریر هم طبیعتاً همیشه سعی بر دل‌سرد و مأیوس کردن ما دارد. بدون داشتن امید به راحتی تسلیم می‌شویم و این چیز است که شریر دوست دارد. کتاب مقدس مکرراً به ما خاطر نشان می‌سازد که دل‌سرد و تسلیم نشویم.

خداوند می‌داند که اگر ما دل‌سرد و تسلیم نشویم پیروزی از آن ما خواهد بود، بنابراین وقتی کاری را شروع می‌کنیم، خداوند پشتیبان ماست و مرتباً به ما گوشزد می‌کند: "دل‌سرد نشو." قصد و اراده‌ی خداوند بر این است که ما در زندگی تشویق و موفق شویم نه دل‌سرد و شکست خورده.

وقتی دل‌سردی و محکومیت بر زندگی شما سایه می‌افکند، در پی منشاء آن باشید. آیا تفکرتان بر این منوال بوده: "من می‌دانم این کار را نمی‌توانم انجام دهم چون سخت است. من همیشه در هر کاری ناموفق و شکست خورده هستم. همیشه هم همین‌طور بوده است. هیچ وقت هیچ چیز برایم فرقی نمی‌کند. می‌دانم که آنطور که من سعی می‌کنم فکر را تبدیل و تغییر دهم، هیچ‌کس به اینصورت تلاش نمی‌کند. من این کار را نمی‌کنم و تسلیم می‌شوم. از تلاش زیاد خسته شده‌ام. مدام دعا می‌کنم ولی بنظر می‌رسد خداوند صدایم را نمی‌شنود، شاید به دلیل این است که خداوند هم از رفتار و کردار من مأیوس و خسته شده است."

اگر طرز فکر شما طبق اظهارات بالاست، باید بگویم تعجبی نیست که دل‌سرد و ناامید می‌شوید و خود را محکوم می‌کنید. یادتان باشد که رفتار و طرز زندگی شما نماینده‌ی طرز فکرتان است. اگر افکارتان توأم با دل‌سردی و یاس باشد، خودتان هم مأیوس می‌شوید. از طرفی هم اگر افکارتان محکوم‌کننده باشد، خود شما نیز دائماً در دل‌سردی بسر می‌برید. پس بیایید طرز فکرتان را عوض کنید و خود را از این همه اسارت آزاد کنید!

بجای افکار منفی، به اینصورت فکر کنید:

"خوب، نتیجه‌ی تلاش‌هایم آهسته و تدریجی است، ولی خدا را شکر که درحال پیشرفت هستم. خوشحالم که در مسیر صحیحی قرار گرفته‌ام و این مسیر مرا به سوی آزادی هدایت می‌کند. دیروز روز سخت و بدی بود، چون افکارم مغشوش و آشفته بود. خداوندا

مرا ببخش و به من کمک کن تا بتوانم ادامه دهم. من اشتباه کردم، ولی حداقل این است که در آینده آن را تکرار نخواهم کرد. امروز روز جدیدی است. خداوند، می‌دانم که تو مرا دوست داری و هر روز فیض و رحمت تو شامل حال من می‌شود."

"من دلسرد نخواهم شد. هر محکومیتی را رد می‌کنم. ای پدر آسمانی، در کلامت آمده که مرا محکوم نمی‌کنی. تو عیسی مسیح را فرستادی تا جان خودش را برای من فدا کند. می‌دانم که زندگی خوبی در انتظار من است. امروز یک روز جدید است. می‌دانم که تو به من قدرت انتخاب افکار درست را می‌دهی."

مطمئنأً پیروزی را از خلال این‌گونه افکار مثبت، شادی‌بخش، امیدوار کننده و خداگونه احساس خواهید کرد.

ما می‌خواهیم همه چیز در زندگی فوری و سریع انجام شود. ما میوه صبر را در وجودمان داریم، ولی خیلی از اوقات نمی‌توانیم آن را بارور کنیم و به ظهور برسانیم، یعنی واقعاً صبور باشیم. گاهی از اوقات خداوند به تدریج و با گذشت زمان، ما را از اسارت آزاد می‌کند. او از موقعیت‌های مشکلی که برای ما پیش می‌آید استفاده می‌کند تا ایمان را در ما قوی‌تر کند و اجازه دهد تا با صبر و تحمل، خواست و اراده او را بجا بیاوریم. در یعقوب ۱: ۴ آمده: "لکن صبر را عمل تام خود باشد تا کامل و تمام شوید و محتاج هیچ چیز نباشید."

وقت خداوند با وقت ما فرق می‌کند. او در هیچ کاری تأخیر نمی‌ورزد.

این هم یک طرز فکر مثبت دیگر: "من به خداوند ایمان دارم و ایمان دارم که خداوند بدون درنظر گرفتن موقعیت و احساسات من، کاری را که لازم است انجام می‌دهد. خداوند کار خوبی را در من شروع کرده و تا آخر آن را به کمال خواهد رساند."

فیلیپیان ۱: ۶: "چونکه به این اعتماد دارم که او که عمل نیکو را در شما شروع کرده، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید."

فیلیپیان ۲: ۱۳: "زیرا خداست که در شما برحسب رضامندی خود، هم اراده و هم فعل را بعمل ایجاد می‌کند."

و به این ترتیب، شما از سلاح کلام خدا بطور مؤثری استفاده می‌کنید تا قلعه‌های مستحکمی را که شریر در طی سالیان سال در فکرتان به وجود آورده است، منهدم کنید. بهتر است که نه تنها عمداً درست فکر کنید، بلکه آن را هم با صدای بلند اعلام و اعتراف کنید.

به یاد داشته باشید که خداوند شما را به تدریج از قید اسارت آزاد می‌کند، بنابراین دلسرد و مأیوس نشوید و اگر اشتباهی از شما سر می‌زند خود را محکوم نکنید. نسبت به خودتان صبور باشید!

فصل پنجم

مثبت باشید

مثبت باشید

متی ۸: ۱۳: "پس عیسی به یوزباشی گفت: «برو، بر وفق ایمانت تو را عطا شود،» که

در زندگی مثبت، زاینده افکار مثبت است. افکار مثبت همیشه همراه با ایمان و امید کامل است. افکار منفی همیشه همراه با ترس و شک است.

برخی از افراد از داشتن امید به چیزی می‌ترسند چون قبلاً دل شکسته شده‌اند. این دسته از افراد بقدری در زندگی خود مأیوس شده‌اند که دلشان نمی‌خواهد با رنج و شکست دیگری روبرو شوند، بنابراین امید را در زندگی‌های خود قطع می‌کنند تا در آینده مأیوس نشوند. (مسیح لنگر امید ما در زندگی است.)

خودداری از به وجود آوردن هرگونه امید در زندگی، نوعی پیشگیری بر ضد دل شکستگی است. ولی درواقع ناامیدی هم دردناک است! بنابراین، خیلی از افراد خود را از امید بستن به چیزی یا کسی محروم می‌کنند و معتقدند که هرگز اتفاق خوبی در زندگی آنان رخ نخواهد داد. این طرز فکر و عقیده، خود باعث ایجاد یک نوع روش زندگی می‌شود. درنتیجه، چون افکار منفی است، تمام موارد زندگی هم حالت منفی پیدا می‌کند. به یاد داشته باشید که در امثال ۲۳: ۷ آمده: "زیراچنانکه در دل خود فکر می‌کند خود او همچنان است."

سال‌های سال پیش، من هم فرد بی‌نهایت منفی بافی بودم، بطوری که اگر دو فکر مثبت به ذهنم خطور می‌کرد، ذهن من ناراحت می‌شد! کلاً فلسفه من در زندگی این بود: "اگر منتظر پیشامدهای خوب و مثبت در زندگی نباشی، وقتی هم که پیش نیاید ناراحت و ناامید نمی‌شوی."

در گذشته به حدی مسایل و اتفاقات ناگوار در زندگی من رخ داده بود که از فکر کردن به رویدادهای خوب در زندگی‌ام وحشت داشتم، درنتیجه چون افکارم منفی بود، کل زندگی‌ام نیز منفی بود.

اولین چیزی که بعد از شروع به مطالعه کلام و توکل به خداوند درمورد بازسازی و تبدیل فکر فهمیدم، این بود که منفی‌گرایی را می‌بایستی بطور کلی از زندگی خود حذف می‌کردم.

در متی ۸ : ۱۳ آمده : "پس عیسی به یوزباشی گفت : «برو، بروفق ایمانت تو را عطا شود،» که در ساعت خادم او صحت یافت."

اعتقاد به همه چیز در زندگی، منفی بود، در نتیجه تمامی زندگی‌ام هم منفی بود. این به آن معنا نیست که با فکر کردن درباره‌ی خواسته‌هایمان به آنها می‌رسیم. خداوند برای هر یک از ما نقشه‌ای دارد. ما با افکار و سخنان خود نمی‌توانیم خداوند را کنترل کنیم، بلکه اوست که در کنترل است. ولی ما باید طرز فکر و سخن گفتنمان در اطاعت و مطابق با نقشه‌های او باشد.

اگر در حال حاضر نمی‌دانید خواست و اراده‌ی خداوند برای شما چیست، حداقل می‌توانید به اینصورت فکر کنید : "خوب، من نمی‌دانم اراده و نقشه‌ی خداوند در زندگی من چیست، ولی این را می‌دانم که او مرا دوست دارد و هر کاری را در زندگی برای خیریت و برکت دادن به من انجام می‌دهد."

یوحنا ۵ : ۶ و ۷ : "چون عیسی او را خوابیده دید و دانست که مرض او طول کشیده است، بدو گفت : «آیا می‌خواهی شفا یابی؟» مریض او را جواب داد که «ای آقا کسی ندارم که چون آب به حرکت آید، مرا در حوض بیندازد، بلکه تا وقتی که می‌آیم، دیگری پیش از من فرو رفته است.»

در تثنیه ۳۰ : ۱۱ تا ۱۳ آمده : "زیرا این حکمی که من امروز به تو امر می‌فرمایم، برای تو مشکل نیست و از تو دور نیست. نه در آسمان است تا بگویی کیست که به آسمان برای ما صعود کرده، آن را نزد ما بیاورد و آن را به ما بشنوند تا به عمل آوریم؛ و نه آن طرف دریا که بگویی کیست که برای ما به آن طرف دریا عبور کرده، آن را نزد ما بیاورد و به ما بشنوند تا به عمل آوریم."

همه چیز برای خیریت ماست

در رومیان ۸ : ۲۸ آمده : "و می‌دانیم که بجهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و بحسب اراده‌ی او خوانده شده‌اند، همه‌ی چیزها برای خیریت (ایشان) باهم در کار می‌باشند."

آیه‌ی بالا به شما می‌گوید که همه چیز خوب است، و ضمناً می‌گوید که هر چیزی برای خیریت ما بکار برده می‌شود.

مثلاً فکر کنید می‌خواهید به خرید بروید. سوار ماشین می‌شوید، ولی روشن نمی‌شود. در این حال شما از دو دید متفاوت می‌توانید به قضیه نگاه کنید. یا می‌توانید بگویید:

"می دانستم این اتفاق می افتد! هر وقت می خواهم کاری انجام دهم، همه چیز خراب می شود. می دانستم وقتی که می خواهم خرید بروم همه چیزها بهم می ریزند! نقشه هایی که می کشم همیشه به همین ترتیب نقش بر آب می شوند!" یا بگویید: "خوب، حالا می خواستم برای خرید بروم، ولی بنظر می رسد که وقت مناسب برای این کار نیست. صبر می کنم و بعد از درست شدن ماشین می روم. فکر می کنم که این به صلاح من بوده است، شاید دلیلی داشته که من امروز منزل بمانم. بنابراین از اوقاتی که در منزل می گذرانم حداکثر استفاده را می کنم و لذت می برم."

پولس رسول در رومیان ۱۲: ۱۶ می گوید: "برای یکدیگر همان فکر داشته باشید و در چیزهای بلند فکر نکنید بلکه با ذلیلان مدارا نمایید و خود را دانا مشمارید."

ما باید یاد بگیریم افرادی باشیم که اگر نقشه ای می کشیم و به انجام نمی رسد، خود را نیازیم و از کوره در نرویم.

موردی را که اخیراً در این ارتباط برایم پیش آمد، در اینجا برای شما نقل می کنم:

من و دیو (Dave) برای انجام کار خدمتی به لیک ورث (Lake Worth) واقع در فلوریدا رفته بودیم. روز سوم قصد برگشت کردیم. بنابراین مشغول پیچیدن اسبابها شدیم تا به فرودگاه برویم. تصمیم گرفتم برای راحت بودن در طول سفر، فقط یک بلوز و شلوار و کفش راحت بپوشم. وقتی می خواستم لباس بپوشم، هرچه گشتم شلوارم را پیدا نکردم. همه جا را گشتم تا سرانجام آن را ته کمد لباس پیدا کردیم و چون از چوب لباسی روی زمین افتاده بود، بی نهایت چروک شده بود. ما همیشه یک دستگاه اطوی بخار سفری همراه خود می بریم. بهر حال، سعی کردم چروک هایش را با آن اطو صاف کنم و وقتی بلوز و آن شلوار را پوشیدیم، دیدم اصلاً به نظر صاف و برازنده نمی آید. در نتیجه، می بایستی لباس دیگری می پوشیدم. تنها چیزی که می توانستم بپوشم، یک لباس بود با کفش های پاشنه بلند!

در آن لحظه نزدیک بود از کوره در بروم و منفجر شوم!

و می دانید وقتی که چیزی را می خواهیم و بدست نمی آوریم، فوراً چقدر ناراحت و برآشفته می شویم و نتیجتاً نسبت به خودمان احساس ترحم و دلسوزی می کنیم و افکار منفی به ذهنمان سرازیر می شود. در آن لحظه، فوراً به خود آمدم و متوجه شدم که باید انتخاب کنم: یا می توانستم از این که به دلخواهم نرسیده بودم، عصبانی و دلخور شوم و یا می توانستم خودم را با شرایط موجود وفق بدهم و از سفری که برای رفتن به خانه ام درپیش داشتم، لذت ببرم. حتی فرد مثبت هم همیشه به دلخواه خود نمی رسد، اما چنین فردی بدون توجه به شرایط نامطلوبی که برایش پیش می آید، کار خود را انجام می دهد و از شرایط موجود لذت هم می برد. ولی فرد منفی هیچگاه از هیچ چیز لذت نمی برد.

همنشینی و معاشرت و مشارکت با شخص منفی هم خیلی مطلوب نیست، چون او همیشه سعی می‌کند با نظر و دید منفی به موقعیت‌ها و مسایل نگاه کند و این خود یک نوع "سنگینی روحی" را در انسان به وجود می‌آورد. فرد منفی‌گرا معمولاً فردی است غرغرو، گله‌مند و بهانه‌جو. او در پی دیدن عیب و ایراد در افراد و شرایط است. او فردیست که اگر شخص یا شرایطی هرچند هم مطلوب و دارای محاسنی باشند، ولی اگر یک نکته منفی در آنها وجود داشته باشد، او نه محاسن، بلکه فقط آن نکات منفی را می‌بیند.

زمانی که در اوج دوران منفی‌گرایی زندگی بسر می‌بردم، اگر به منزل کسی که تازه اسباب‌کشی کرده و منزلش را تزیین کرده بود می‌رفتم، بجای این که مبلمان و وسایلی را که بطور زیبا و مناسب آراسته شده بودند ببینم، چشم من فقط به گوشه کاغذ دیواری که کج و ناصاف نصب شده بود و یا چوب گوشه پنجره که قسمتی از آن کنده شده بود، می‌افتاد! ولی حالا خیلی خوشحالم که عیسی مسیح مرا از این قید و بند آزاد کرده است و می‌توانم از تمام چیزهای زندگی لذت ببرم! اکنون درکمال آزادی معتقدم که با ایمان و امید به خداوند شر و بدی تبدیل به خوبی و خیریت می‌شود.

اگر شما هم فردی منفی هستید، هیچ‌گونه احساس محکومیتی به خود راه ندهید، چون محکومیت خود نوعی منفی‌گرایی است. دلیل این که من این مسایل را با شما درمیان می‌گذارم این است که شما هم به مشکلات خود پی ببرید و به خداوند توکل کنید و از او بخواهید تا شما را تبدیل و تجدید بنا کند، نه این که بخواهم درمورد منفی بودن شما منفی بافی کنم!

راه ورود به دروازه آزادی، روبرو شدن با مشکلات بدون عذر و بهانه است. مطمئنم اگر شما فردی منفی هستید، حتماً دلیلی برایش دارید، یعنی این دلیل همیشه وجود دارد، ولی بخاطر داشته باشید که شما بعنوان یک فرد مسیحی، اکنون برطبق کلام فرد جدیدی هستید.

آغازی نو

دوم قرن‌تیان ۵ : ۱۷ : "پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه ای است. چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز تازه شده است."

شما بعنوان یک "مخلوق جدید" نباید به مسایلی که در گذشته در زندگی‌تان اتفاق افتاده است اجازه دهید تا در زندگی جدیدی که در مسیح یافته‌اید اثر منفی بگذارد. شما اکنون یک فرد جدید در مسیح شده‌اید و می‌توانید فکرتان را براساس کلام تجدید بنا و بازسازی کنید و بدانید که در این صورت، زندگی شما مملو از پیشامدهای خوب و مثبت خواهد بود. شاد باشید!

امروز آغازی نو می‌باشد!

کاری که روح القدس در ما انجام می‌دهد

یوحنا ۱۶ : ۷ و ۸ : "و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نیروم تسلی‌دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم. و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود."

مشکل‌ترین قسمت آزادی از منفی‌گرایی و روحیه منفی، رویارویی با این حقیقت است که: "من فردی منفی هستم و می‌خواهم تغییر کنم. با قدرت انسانی خودم نمی‌توانم تغییر کنم، اما ایمان دارم که اگر به خداوند توکل و اعتماد کنم، او مرا عوض خواهد کرد. می‌دانم که این تغییر و تحول طول می‌کشد، ولی من از خودم مأیوس و دلسرد نمی‌شوم. می‌دانم که خداوند در حال انجام دادن کارهایی نیکو در من است و آن را در من تکمیل خواهد کرد." (فیلیپیان ۱ : ۶)

از روح القدس بخواهید هر بار که شروع به منفی بافی می‌کنید، شما را ملزم کند. این قسمتی از کار روح القدس در ماست. یوحنا ۱۶ : ۷ و ۸ به ما می‌آموزد که روح القدس ما را از انجام و وجود گناه باخبر می‌سازد و ما را به انجام دادن کارهای درست ترغیب می‌کند. وقتی الزام را در روح خود حس می‌کنید، از خداوند کمک بخواهید و فکر نکنید که این کار را به تنهایی می‌توانید انجام دهید، بلکه بر روح القدس تکیه کنید.

در دورانی که فردی بی‌نهایت منفی بودم، خداوند مرا متوجه کرد که اگر فقط بر او توکل کنم او مرا تبدیل به فردی بی‌نهایت مثبت خواهد کرد و خیلی از اوقات هم برایم سخت بود که الگوهای مثبت فکری را در ذهنم جایگزین کنم. ولی حالا الگوهای منفی فکری را به هیچ‌وجه نمی‌توانم در ذهنم بگنجانم و تحمل کنم. برای یک فرد سیگاری سخت است که سیگار را ترک کند، ولی وقتی آن را ترک می‌کند دیگر میل به کشیدن ندارد. برای من هم به همین ترتیب بود. سال‌ها سیگار می‌کشیدم، ولی حالا که ترک کرده‌ام حتی بوی آن را نمی‌توانم تحمل کنم.

درمورد افکار منفی هم به همین منوال است. فردی بسیار منفی بودم، ولی اکنون منفی‌گرایی برایم غیرقابل تحمل شده است و مرا اذیت می‌کند. شاید به دلیل این است که از زمانی که آزاد شده‌ام، در زندگی من بقدری تغییر و تحولات خوب و عالی به وجود آمده است که درمقابل هر فکر منفی مقاومت می‌کنم.

من با واقعیت‌های زندگی روبرو شده‌ام. شما را هم تشویق به همین کار می‌کنم. اگر بیمار هستید، آن را انکار نکنید و نگویید: "من بیمار نیستم"، چون حقیقت ندارد. ولی می‌توانید بگویید: "ایمان به شفای خداوند دارم." نباید حتماً بگویید: "فکر می‌کنم حالم بدتر

خواهد شد و به بیمارستان خواهم رفت. "درعوض می‌توانید بگویید: "درحال حاضر قدرت شفا دهنده خداوند در من عمل می‌کند؛ ایمان دارم حالم بهتر خواهد شد."

همه چیز در زندگی باید متعادل باشد. این بدان معنا نیست که مقداری از افکار منفی و مثبت را باهم مخلوط کنید! بلکه به این معناست که باید طوری درمقابل رویدادهای زندگی خود، خواه مثبت و خواه منفی آماده باشید، که درمقابل آنها ایستادگی و مقاومت کرده و آن را سازمان دهید.

فکر پذیرا و آماده

اعمال رسولان ۱۷ : ۱۱ : "و اینها از اهل تسالونیکي نجیب‌تر بودند، چونکه درکمال رضامندی کلام را پذیرفتند و هر روز کتاب را تفتیش می‌نمودند که آیا این همچنین است."

کتاب مقدس می‌گوید که فکر ما باید آماده و پذیرا باشد. یعنی فکر و ذهن ما باید پذیرای خواست و اراده خداوند باشد.

در اینجا مثالی برایتان می‌آورم. اخیراً باخبر شدم که خانمی از آشنایانم با نامزدش تفاهم پیدا نکرد و نامزدی آنها بهم خورد و این خانم خیلی ناراحت و غمگین شد. او و نامزدش که مرد جوانی بود، درمورد اراده و خواست خداوند درمورد ادامه دوستی و ازدواجشان در آن موقعیتی که قرار داشتند، دعا می‌کردند. خانم جوان مایل بود که این رابطه ادامه پیدا کند و فکر می‌کرد و ایمان داشت و امیدوار بود که نامزدش هم احساسی متقابل درمورد ادامه رابطه‌شان داشته باشد.

به او پیشنهاد کردم که فکر خود را آماده و پذیرای این مطلب کند که در صورت عدم ادامه این رابطه، ناراحت نشود، و او به من گفت: "آیا این منفی بودن را ثابت نمی‌کند؟" جواب "نه" است!

منفی‌بافی و منفی بودن یعنی فکر کنیم که: "زندگی من تمام شده. هرگز کسی پیدا نخواهد شد که بخواهد با من رابطه‌ی دوستی برقرار کند. من شکست خورده‌ام و باید تا ابد درمانده و بدبخت باشم!"

فرد مثبت درعوض فکر می‌کند: "واقعاً از این جریان ناراحت هستم. ولی من به خداوند تکیه و توکل دارم و امید دارم که من و دوست پسریم بتوانیم رابطه‌ی دوستی خود را ادامه دهیم. با ایمان از خداوند می‌خواهم که روابطمان بهتر شود؛ ولی بیش از هر چیز، اراده و خواست کامل خداوند را می‌خواهم. حتی اگر همه چیز مطابق میل و خواسته من انجام

نشود، ولی من به زندگی خود ادامه می‌دهم، چون عیسی مسیح در من زندگی می‌کند. ممکن است این سختی تا مدت‌ها ادامه پیدا کند، ولی با ایمان به خداوند سرانجام بر آن غلبه خواهم کرد. ایمان دارم که همه چیز سرانجام برای خیریت من پیش خواهد آمد."

این عبارات و اظهارات در واقع بیانگر رویارویی با واقعیت‌هاست و ما را از داشتن فکری آماده و پذیرا و مثبت آگاه می‌کند. این است معنی تعادل!

نیروی ایمان

رومیان ۴: ۱۸ - ۲۰: "که او در ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر امت‌های بسیار شود، برحسب آنچه گفته شد که «ذریت تو چنین خواهند بود.» و در ایمان کم قوت نشده، نظر کرد به بدن خود که در آن وقت مرده بود، چونکه قریب به صد ساله بود و به رحم مرده ساره. و در وعده خدا از بی‌ایمانی شک ننمود، بلکه قوی‌الایمان گشته، خدا را تمجید نمود."

من و دیو ایمان داریم که تشکیلات خدمتی ما در بدن مسیح هر سال بیشتر و بیشتر رشد می‌کند. خواست همیشگی ما خدمت هر چه بیشتر به مردم است. ولی چنانچه اگر متوجه شویم که خداوند نقشه دیگری برای ما دارد و در پایان سال شاهد رشدی نبوده‌ایم و ببینیم همه چیز مانند سابق باقی مانده است، ما به آن شرایط اجازه نخواهیم داد رضایت‌خاطر و خرسندی را از ما بدزد.

ما ایمان به انجام خیلی کارها داریم. ولی آنچه می‌خواهیم انجام دهیم با پشتوانه ایمان به کسی است که نامش مسیح می‌باشد. ما از پیشامدهای آتی بی‌خبریم، ولی فقط می‌دانیم که همه چیز برای خیریت ما انجام می‌شود!

هرچه مثبت‌تر شویم، در خداوند بیشتر غرق خواهیم شد. قطعاً خداوند مثبت است و اگر خواست ما بودن در خداوند است، ما هم باید مثبت باشیم.

ممکن است شما در حال حاضر در شرایط ناگواری قرار گرفته باشید و پیش خود فکر کنید: "جویس، اگر می‌دانستی من در چه شرایطی هستم هرگز انتظار مثبت بودن از من نداشتی."

ولی من شما را تشویق می‌کنم که رومیان ۴: ۱۸ - ۲۰ را یکبار دیگر مرور کنید. در آن صورت متوجه خواهید شد که ابراهیم با وجود کهولت و سن بالای خود و نیز سارا با وجود پیری و داشتن رحم نازا و این که هیچ انسانی در کهولت نمی‌تواند بچه‌دار شود، ولی دیدیم که ابراهیم در ایمان قوی و فردی امیدوار بود.

ابراهیم در شرایط منفی، فردی بسیار مثبت بود!

در عبرانیان ۶ : ۱۹ آمده : "و آن را مثل لنگری برای جان خود ثابت و پایدار داریم که در درون حجاب داخل شده است."

آیه بالا بیانگر این است که امید مانند لنگری در روح ماست. امید نیروی محرکه‌ای است که ما را در سختی‌ها استوار نگه می‌دارد. هیچ‌گاه امیدتان را از دست ندهید. اگر امید را در زندگی از دست دهید به سوی تباهی خواهید رفت. اگر در حال حاضر شرایط نامطلوبی در زندگی دارید، نترسید و بدنبال یافتن امید باشید. من به شما قول نمی‌دهم که هرگز ناامید نخواهید شد، ولی به یاد داشته باشید که در ناامیدی هم می‌توانید امید داشته و فردی مثبت باشید.

خود را در معرض تابش نور معجزه‌گر خداوند قرار دهید.

در زندگی همیشه منتظر معجزه باشید. از زندگی انتظار وقوع حوادث خوب داشته باشید!

در انتظار دریافت باشید برای این که دریافت کنید باید منتظر دریافت هم باشید

اشعیا ۳۰ : ۱۸ : "و از این سبب خداوند انتظار می‌کشد تا بر شما رأفت نماید و از این سبب بر می‌خیزد تا بر شما ترحم فرماید چونکه یهوه خدای انصاف است. خوشا بحال همگانی که منتظر وی باشند."

این آیه یکی از آیات مورد علاقه من است. با تفکر و تمرکز روی این آیه، قطعاً امید در شما جاری خواهد شد. در این آیه خداوند به ما می‌گوید که او بدنبال فردی است که به او نیکی کند. فردی که منتظر دریافت نیکویی‌های خداوند است، نه فردی با افکار و نظریات منفی و ناراحت.

پیشگویی‌های شریر

منظور از این پیشگویی‌ها چیست ؟

یک روز صبح بعد از تمام کردن مطالعه کلام، به دستشویی رفتم، جلوی آئینه ایستادم و مشغول شانه کردن موهایم شدم. در همان لحظه، احساس مرموز و تهدید کننده‌ای مرا احاطه کرد. احساسی بود شبیه به وقوع حادثه‌ای. متوجه شدم که مدت‌های مدیدی بوده که این احساس در من وجود داشته است.

از خداوند پرسیدم: "خداوندا، این چه احساسی است که همیشه در من است؟"

خداوند در جواب گفت: "پیشگویی‌های شریر است."

چون قبلاً چنین چیزی را نشنیده بودم، متوجه نشدم. مدتی از این قضیه گذشت. تا این که در امثال ۱۵: ۱۵ خواندم: "تمامی روزهای مصیبت‌کشان بد است، اما خوشی دل‌ضیافت دائمی است." و در آن لحظات متوجه شدم که بدلیل پیشگویی‌های شریر و حرف‌های دروغ و شرارت‌آمیز او، بیش‌تر سال‌های عمرم را با ناراحتی سپری کرده بودم. بله، من در شرایط سختی بسر می‌بردم، ولی حتی اگر این شرایط را هم نداشتم، بدلیل مسموم بودن افکارم و این که شریر شادی و روزهای خوش زندگی‌ام را در گذشته از من دزدیده بود، همیشه احساس سیه‌بختی و درماندگی می‌کردم.

زبان خود را از شریر محفوظ بدارید

اول پطرس ۳: ۱۰: "زیرا هر که می‌خواهد حیات را دوست دارد و ایام نیکو بیند، زبان خود را از بدی و لب‌های خود را از فریب گفتن باز بدارد."

این آیه بطور وضوح به ما می‌گوید که ما باید در زندگی شاهد روزها و لحظات خوب باشیم و فکر و زبان خود را در جهت مثبت بکار ببریم، و درواقع این دو را با یکدیگر هماهنگ کرده و همزمان از آنها استفاده کنیم.

هرچقدر هم فرد منفی‌باف و منفی‌گرایی باشید و سال‌های سال هم به همین منوال زندگی کرده باشید، ولی می‌دانم همانطور که من تغییر کردم، شما هم می‌توانید تغییر کنید. این تغییر و تحول در من سال‌ها طول کشید. ولی با کمک‌های بی‌دریغ و نیکوی روح‌القدس توانستم به این تحولات دست بیابم و حالا می‌بینم که ارزش آن را داشته است.

اگر شما هم امتحان کنید، خواهید دید که ارزش آن را دارد.

در زندگی فقط به خداوند توکل و اعتماد کنید و در مورد مسایلی که پیش می‌آید، مثبت باشید و به مثبت بودن همچنان ادامه دهید.

فصل ششم

روح‌های اسارت‌گر فکر

روح‌های اسارتگر فکر

فیلیپیان ۴: ۶ و ۷: " برای

هیچ چیز اندیشه نکنید بلکه

در هر چیز با صلوات و دعا با

شکرگزاری مسئولیات خود را

به خدا عرض کنید و سلامتی

خدا که فوق از تمامی عقل

است، دلها و ذهنهای شما را

در مسیح عیسی نگاه خواهد

داشت."

در همان زمانی هم که با خداوند راه می‌رفتم، به مرحله‌ای رسیدم که در ارتباط با ایمانم دچار مشکل شدم. در آن روزها متوجه نبودم بر من چه می‌گذرد. نتیجتاً آشفته می‌شدم و هرچه این مسئله وخیم‌تر می‌شد، من هم گیج‌تر و آشفته‌تر می‌شدم. این ناباوری به شدت در من رشد می‌کرد. تا بجایی رسید که خواندگی خود را زیر سؤال بردم؛ بنظر می‌رسید رویایی را که خداوند در مورد خدمت به من داده بود بکلی از دست می‌دادم. در موقعیت خیلی بدی قرار گرفته بودم.

(می‌دانید که ناباوری و بی‌ایمانی همیشه بدبختی و تباهی بدنبال دارند.) دو روز بعد این عبارت بطور مداوم به فکرم خطور می‌کرد: "روح‌های اسارتگر فکر." روز اول در مورد این عبارت زیاد فکر نکردم. ولی روز دوم که با عیسی مسیح شروع به صحبت کردم، از او طلب شفاعت کردم. این عبارت برای سومین و چهارمین بار دوباره به گوشم خورد: "روح‌های اسارتگر فکر."

علاوه بر خودم که دچار مشکلاتی در فکرم بودم، از زبان تعداد بی‌شماری از ایمانداران نیز چیزهایی در مورد مشکلی که با شرایط فکری خود داشتند، شنیده بودم. ناگهان این فکر به ذهنم آمد که با هدایت روح‌القدس و در بدن مسیح برضد "روح‌های اسارتگر فکر" دعا کنم و درواقع در نام عیسی مسیح به آن روح نهیب زدم. بعد از شاید دو یا سه دقیقه که از دعایم گذشت، آزادی بی‌حد و اندازه‌ای در خود احساس کردم و این احساس فوق‌العاده عالی بود.

مکاشفه ۳: ۱۸ "تو را نصیحت می‌کنم که زر مصفای به آتش را از من بخری تا دولت‌مند شوی، و رخت سفید را تا پوشانیده شوی و ننگ عریانی تو ظاهر نشود، و سرمه را تا به چشمان خود کشیده بینایی یابی."

رهایی از روح‌های اسارتگر فکر

تقریباً هر آزادی که خداوند در من به وجود آورده است، در نتیجه ایمان و اعتراف کلام خدا در زندگی‌ام بوده است. در یوحنا ۸: ۳۲ و ۳۳ عیسی مسیح می‌گوید: "پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند، گفت: «اگر شما در کلام من بمانید، فی‌الحقیقه شاگرد من خواهید شد، و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.»" و در مزمور ۱۰۷: ۲۰ آمده: "کلام خود را فرستاده، ایشان را شفا بخشید و ایشان را از هلاکتهای ایشان رهانید."

پس از دعایی که کردم، فوراً متوجه شدم چیزی در فکرم اتفاق افتاد. در عرض چند دقیقه دوباره توانستم ایمانی را که قبل از حملات شریر و جنگ‌های روحانی که در روح و فکرم بود، بدست بیاورم و این فقط بوسیله دعا بود که توانستم به آن رهایی و آرامش دست بیابم. در اینجا مثالی برایتان می‌آورم تا موضوع واضح‌تر شود: قبل از حملات شریر به حیطة فکری‌ام، هم در قلبم بر این باور بودم و هم برطبق کلام خدا این حقیقت بر من آشکار شده بود که من زنی هستم از اهالی شهر "فنتون" در "میسوری"، هیچ کس هم قبلاً مرا نمی‌شناخته و اطلاعی از زندگی شخصی و خدمتی من نداشته و نمی‌دانسته است که تا چه حد می‌توانم مؤثر واقع شوم. (غلاطیان ۳: ۲۸): "هیچ ممکن نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن، زیرا که همه شما در مسیح عیسی یک می‌باشید"، ولی وقتی خداوند آمده است، فقط اوست که درهایی را باز می‌کند که هیچ‌کس نمی‌تواند ببندد، (مکاشفه ۳: ۱۸) و این که می‌توانستم پیام‌های آزادی‌بخش و عملی‌ای را که خداوند به من داده بود، در سراسر جهان موعظه کنم و تعلیم دهم.

کاملاً ایمان داشتم که این افتخار نصیب من شده است تا کلام خداوند را در سراسر دنیا از طریق رادیو (نه بخاطر خود من، بلکه از طریق من) پخش کنم. می‌دانستم که برطبق کلام، (اول قرنتیان ۱: ۲۷) "بلکه خدا جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد" خداوند افراد ضعیف و ناچیز را انتخاب می‌کند تا مایه شرمساری دانایان شوند. من ایمان داشتم که فرزندانم هم برای خداوند خدمت خواهند کرد. به تمام چیزهای عالی و شگفت‌انگیزی که خداوند در قلب من گذاشته بود ایمان داشتم و به همین دلیل وقتی روح‌های اسارتگر به فکر من حمله‌ور شدند، بنظرم رسید که وجود آنها را به هیچ‌وجه باور نداشتم، چون مثلاً فکر می‌کردم: "شاید این چیزها ساخته و پرداخته تصور و خیال من است، چون می‌خواهم که اینطور باشد، ولی شاید هم هیچ‌وقت این اتفاق نیافتد."

ولی وقتی این روح‌های خبیث از من دور شدند، بلافاصله ایمان قوی خود را بدست آوردم.

ایمان را انتخاب کنید

رومیان ۸: ۲۷: "و او که تفحص کننده دلهاست، فکر روح را می‌داند زیرا که او برای مقدسین برحسب اراده خدا شفاعت می‌کند."

ما بعنوان یک مسیحی، باید ایمان داشتن را بیاموزیم. خداوند ایمانی را که از وجود روح‌القدس در ما سرچشمه می‌گیرد اغلب به ما عطا می‌کند تا مسایلی را که مطابق فکر و درک ما نیست، باور کنیم. فکر و اندیشه ما همیشه تمایل به درک و فهم مسایل دارد. چرا؟ کجا؟ چگونه؟ و وقتی ادراک و فهم ما از جانب خداوند نیست، فکر و اندیشه ما هم اغلب از درک آن قاصر خواهد شد.

بسیاری از اوقات مسایلی به قلب یک فرد ایماندار خطور می‌کند که فکر او نمی‌تواند آن را درک کند و در نتیجه آن را غلط می‌پندارد.

سال‌ها پیش تصمیم گرفتم که به کلام خدا و مکاشفه کلام (ریما) و همین‌طور وعده‌هایی که خداوند به من شخصاً داده بود، ایمان بیاورم. حتی بدون این که بفهمم چرا، کجا و چگونه این وعده‌ها در زندگی من عملی خواهند شد، فقط ایمان پیدا کردم و بس. ولی با جنگ‌های روحانی که برایم اتفاق می‌افتاد، مسئله کاملاً متفاوت و خارج از اراده و تصمیم‌گیری من می‌شد.

روح‌هایی که به فکر من حمله‌ور می‌شدند در واقع مرا غافلگیر می‌کردند. خدا را شکر برای برکت وجود روح‌القدس که راهنمای من در دعا کردن بود و قدرت خود را بر من آشکار می‌کرد تا بتوانم در آن مورد بخصوص دعا کنم.

مطمئنم که شما هم با هدایت روح‌القدس تصمیم به مطالعه این کتاب گرفته‌اید. شاید شما هم در این مورد دچار مشکلاتی هستید. در این صورت، شما را تشویق می‌کنم که در نام عیسی مسیح دعا کنید. با قدرت خون مسیح برضد روحی که مزاحم فکرتان می‌شود و سعی در انجماد فکری شما می‌کند، دعا کنید. نه تنها در این مورد، بلکه برای هر مشکلی که در هر مورد از زندگی برایتان پیش می‌آید، دعا کنید.

وقتی شریر می‌بیند که ما پیشرفت و رشد می‌کنیم و روز بروز در خداوند قوی‌تر می‌شویم، تیرهای آتشین خود را بیشتر به سوی ما پرتاب می‌کند و از این کار باز نمی‌ایستد. بنابراین، سپر ایمان خود را بلند کنید و یعقوب ۱: ۲ - ۸ را به خاطر بیاورید که به ما می‌آموزد اگر در زمان بروز مشکلات از خداوند طلب حکمت کنیم، خداوند آن را به ما

خواهد داد و ما را نیز راهنمایی خواهد کرد.

من شخصاً مشکل داشتم و تا آن زمان تیرهای آتشین شریر به آن شدت به من اصابت نکرده بودند. ولی خداوند از طریق دعا به من نشان داد که چگونه با آنها مواجه شوم و خود را از اسارت آنها آزاد کنم.

پس شما هم می‌توانید!

فصل هفتم

در مورد این که به چه فکر می کنید، فکر کنید

در مورد این که به چه فکر می‌کنید، فکر کنید

در مزمور ۱۱۹ : ۱۵ آمده :
چنانکه در هر قسم توانگری،
در وصایای تو تفکر می‌کنم و
به طریق های تو نگران خواهم
بود.

در مورد نحوه فکر کردن خود، قدری فکر کنید.

کلام خدا به ما یاد می‌دهد که وقت خود را باید صرف
تفکر بر روی چه مسائلی کنیم. مزمورنویس در مزمور
بالا خاطر نشان می‌سازد که فکر خود را بر احکام خداوند
متمرکز کنیم. این بدان معناست که خود نویسنده بیش‌تر وقت خود را صرف تمرکز بر
احکام، دستورات و تعالیم خداوند می‌کرد. در مزمور ۱ : ۳ آمده : "پس مثل درختی که نشانده
نزد نهرهای آب خواهد بود، که میوه خود را در موسم می‌دهد، و برگش پژمرده نمی‌گردد
و هرآنچه می‌کند نیک انجام خواهد بود."

تفکر بر روی کلام خداوند در زندگی ما بسیار مفید است. هرچه بیش‌تر روی کلام
تمرکز کنید، بهره بیش‌تری نصیب شما خواهد شد.

مواظب فکر کردن خود باشید

مرقس ۴ : ۲۴ "و بدیشان گفت : «با حذر باشید که چه می‌شنوید، زیرا
به هر میزانی که وزن کنید به شما پیموده شود، بلکه از برای شما که
می‌شنوید افزون خواهد گشت.»"

چه کلام فوق‌العاده‌ای. این کلام به ما می‌گوید هرچه بیش‌تر فرمان را روی خواندن
و شنیدن کلام تمرکز دهیم، قدرت بیش‌تری برای عمل کردن به آن خواهیم داشت و کلام
برایمان روشن‌تر خواهد شد. این آیه اساساً به ما می‌گوید که هرچه بیش‌تر وقت خود را
صرف مطالعه کلام کنیم، بهره بیش‌تری خواهیم گرفت.

توجه داشته باشید خداوند در کلام خود به ما قول داده است که با صرف وقت بیش‌تر
و تمرکز روی کلام، فضیلت و دانش حاصله از کلام خدا، در ما بیش‌تر خواهد شد.

خیلی از افراد وقت خود را صرف مطالعه کلام نمی‌کنند و در نتیجه این شبهه برای آنها پیش می‌آید که چرا بعنوان یک فرد مسیحی پیروزمند نیستند. واقعیت این است که این دسته از افراد تعالیم و موعظه دیگران را می‌شنوند و احتمالاً برخی اوقات به کلیسا هم می‌روند تا موعظه‌ای گوش دهند، ولی خواندن و تفکر بر روی کلام، بخش اعظمی را در زندگی آنان تشکیل نمی‌دهد.

تمرین زیاد موفقیت به همراه دارد

یوشع ۱ : ۸ "این کتاب تورات از دهان تو دور نشود، بلکه روز و شب در آن تفکر کن تا برحسب هر آنچه در آن مکتوب است متوجه شده، عمل نمایی زیرا همچنين راه خود را فیروز خواهی ساخت، و همچنین کامیاب خواهی شد."

انجیل به شما می‌گوید اگر می‌خواهید زندگی پر برکت و توأم با موفقیتی داشته باشید، باید شب و روز در کلام خدا اندیشه و تمرکز کنید.

چه مدت از وقت خود را صرف تفکر روی کلام خدا می‌کنید؟ اگر در زندگی دچار مشکلی هستید، جواب صادقانه شما به این سؤال، دلیل این مشکل را برایتان آشکار خواهد کرد.

تا سال‌های زیاد در مورد نحوه تفکر در زندگی فکر نمی‌کردم. خیلی ساده بگویم، به هر چه که به فکرم خاطر می‌کرد، می‌اندیشیدم. به هیچ‌وجه نمی‌دانستم این شریر بوده که فکرهای زیاد و بیهوده را به ذهن من تزریق می‌کرده است. بیش‌تر مسایلی که به فکرم خاطر می‌کرد یا دروغ‌های شیطان بود یا موارد معمولی و بی‌خاصیت - چیزهایی که واقعاً ارزش فکر کردن هم نداشت. این شیطان بود که زندگی مرا کنترل می‌کرد، چون افکارم تماماً تحت اختیار او بود.

درباره چیزهایی که فکر می‌کنید بیاندیشید

افسسیان ۲ : ۳ "که در میان ایشان، همه ما نیز در شهوات جسمانی خود قبل از این زندگی می‌کردیم و هوس‌های جسمانی و افکار خود را به عمل می‌آوردیم و طبعاً فرزندان غضب بودیم، چنانکه دیگران."

پولس در آیه بالا به ما می‌گوید که ما نباید اسیر نفس و افکار ناپاک شویم. با این که فردی مسیحی بودم، ولی در مورد کنترل کردن افکارم مشکل داشتم و مثلاً درباره چیزهایی فکر می‌کردم که فقط ذهنم را مشغول نگه می‌داشت و به هیچ‌وجه جنبه سازندگی نداشت.

به هر نحوی که شده بود می‌بایست طرز فکرم را تغییر می‌دادم! در سال‌های اولیه شروع تعالیم، خداوند مسئله‌ای را در مورد رزمگاه اندیشه‌ام به من گوشزد کرد که در زندگی‌ام نقطه عطفی شد. خداوند به من گفت: "در مورد فکر کردن خود تعمق کن."

زمانی که شروع به این کار کردم، متوجه مشکلات زیادی در زندگی ام شدم. فکر خیلی آشفته‌تر از آن چیزی بود که فکر می‌کردم!

سال‌های سال به کلیسا می‌رفتم، ولی هیچ‌گاه در مورد آنچه در آنجا می‌شنیدم، نمی‌اندیشیدم. از یک گوش می‌شنیدم و آن را از گوش دیگر بیرون می‌کردم!

هر روز چندین آیه از کتاب مقدس را می‌خواندم، ولی هیچ‌گاه در مورد چیزی که می‌خواندم تفکر نمی‌کردم. در واقع توجهی به کلام نداشتم. در مورد مطالبی که می‌شنیدم هیچ‌گاه نه فکر و نه مطالعه می‌کردم. به همین دلیل چیزی نمی‌دانستم و در زندگی ام نیز برکتی حاصل نمی‌شد.

روی کلام تمرکز کنید

مزمور ۴۸ : ۹ "ای خدا در رحمت تو تفکر کرده ایم، در اندرون هیکل تو."

داود، نویسنده تعداد زیادی از مزامیر، مکرراً در مورد تمرکز و اندیشیدن روی کلام و کارهای عظیم و نیکوی خداوند صحبت می‌کند. او می‌گوید که در مورد نام، رحمت و بخشش و بسیاری از خصایل خداوند می‌اندیشیده است.

داود در زمان افسردگی خود در مزمود ۱۴۳ : ۴ و ۵ چنین نوشته است: "پس روح من در من مدهوش شده، و دلم در اندرونم متحیر گردیده است. ایام قدیم را به یاد می‌آورم. در همه اعمال تو تفکر نموده، در کارهای دست تو تأمل می‌کنم."

در این عبارات ملاحظه می‌کنیم که داود به غم و احساسات ملامت از افسردگی خود اجازه نمی‌دهد بر او چیره شوند، بلکه تصمیم او بر این است که روزهای خوش گذشته را به یاد بیاورد و به کارهای عظیم و نیکویی که خداوند در زندگی او انجام داده است، بیاندیشد. اگر ما در این مورد از داود پیروی نکنیم و بی‌توجه از این مسئله بگذریم، قطعاً در زندگی به پیروزی دست نخواهیم یافت.

افکار خود را دگرگون و تبدیل سازید

رومیان ۱۲ : ۲ "و همشکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که اراده نیکوی پسندیده کامل خدا چیست."

در آیه بالا، پولس رسول می‌گوید که اگر بخواهیم، می‌توانیم شاهد اراده نیکو و کامل خداوند در زندگی خود باشیم، به شرط این که افکارمان را تبدیل کنیم. در ارتباط با چه موردی باید افکارمان را تبدیل کنیم؟ در ارتباط با طرز فکر خداوند. با شروع به این کار، ما تغییر می‌کنیم یا به عبارت دیگر تبدیل به آن چیزی می‌شویم که مطلوب خداوند است. عیسی مسیح این تغییر و تبدیل را با مرگ و رستاخیز خود امکان پذیر ساخته است. در واقع با ورود به مرحله تغییر و تبدیل افکارمان، مرگ و رستاخیز مسیح در زندگی‌های ما به واقعیت می‌پیوندد.

اجازه دهید در این مورد بگویم که اشتباه نکنید، درست اندیشیدن ربطی به نجات ندارد. اساس

نجات، خون مسیح، مصلوب شدن و رستاخیز اوست. خیلی از افراد بخاطر رفتن به بهشت، عیسی مسیح را بعنوان منجی خود پذیرفته‌اند و تعداد زیادی از همین افراد هم متأسفانه در مسیر پیروزی به پیش نرفته‌اند، زیرا افکار خود را دگرگون و مطابق با کلام خداوند نکرده‌اند و به نقشه‌های عالی خداوند در زندگی‌های خود پی نبرده‌اند.

سالیان زیاد خود من هم در زمرهٔ چنین افرادی بودم. تولد دوباره یافته بودم. در راه بهشت هم بودم. برای ادای مناسک مذهبی به کلیسا می‌رفتم، ولی واقعیت این بود که هیچگونه پیروزی در زندگی نصیب من نمی‌شد، چون افکار و اندیشهٔ من نادرست بودند.

افکار و اندیشه‌های خود را برچنین مواردی متمرکز کنید

فیلیپیان ۴ : ۸ "خلاصه ای برادران، هرچه راست باشد و هرچه مجید و هرچه عادل و هرچه پاک و هرچه جمیل و هرچه نیک نام است و هر فضیلت و هر مدحی که بوده باشد، در آنها تفکر کنید."

کتاب مقدس حاوی دستورات بسیار زیاد و با دقت موشکافی شده در مورد نحوه اندیشیدن ما می‌باشد. مطمئنم که شما هم از خلال چنین آیاتی متوجه شده‌اید که بر ما حکم شده که فکر خود را روی مسایل نیکو، و چیزهایی که باعث بنای ما و نه انهدام ما می‌شود، متمرکز کنیم. افکار ما قطعاً روی طرز فکر و حالت‌های ما تأثیر می‌گذارد. هرآنچه خداوند به ما می‌گوید بخاطر خیریت ماست. او می‌داند چه چیزی باعث خوشبختی و چه چیزی باعث بدبختی ما می‌شود. فردی که دارای افکار غلط است، فردی است بیچاره و درمانده و بنا بر تجربیات شخصی خودم متوجه شده‌ام که وقتی فردی در چنین وضعیتی قرار دارد، معمولاً دیگران را هم عاجز می‌کند.

شما می‌توانید یک فهرست روزانه برای خود تهیه کنید. بعنوان مثال، از خود بپرسید: "من امروز در چه مورد یا مواردی فکر کرده‌ام؟" برای بررسی و سنجیدن افکارتان گاهی وقت صرف کنید. تعمق درباره این که در زندگی به چه چیزهایی فکر می‌کنید، خیلی با ارزش است، چون شیطان معمولاً افراد را از طریق فکرهايشان فریب می‌دهد و آنها را متقاعد می‌کند که منبع بدبختی یا مشکلات زندگی آنان چیزی است غیر از آنچه در واقعیت وجود دارد. شریر می‌خواهد افراد را به دلیل شرایط زندگی آنان در غصه و ناراحتی نگه دارد. عجز و درماندگی چیز است که به آنچه در درون ما می‌گذرد ارتباط دارد.

سال‌های متمادی فکر می‌کردم که دلیل ناراحتی من اعمال و رفتار دیگران است. اعمالی که انجام می‌دهند یا انجام نمی‌دهند. همیشه همسر و فرزندانم را سرزنش می‌کردم و دائماً فکر می‌کردم ای کاش بجای آنها افراد دیگری همسر و فرزندان من بودند! یا این که ای کاش آنها به خواسته‌های من بیشتر توجه می‌کردند، یا اگر در منزل بیش‌تر به من کمک می‌کردند، و...، چقدر خوشبخت‌تر و خوشحال‌تر بودم! و این طرز فکر مدت‌ها ادامه داشت تا این که سرانجام با حقیقت روبرو شدم و با انتخاب طرز تلقی و برخورد و اندیشه درست در زندگی، ناراحتی و غصه من از بین رفت و متوجه شدم که دلیل اصلی احساس درماندگی من فقط طرز فکر خودم بوده است.

باز هم تکرار می‌کنم، در مورد چیزی که فکر می‌کنید، قدری تعمق و تأمل کنید. با این کار بر خیلی از مسایل و مشکلات خود در زندگی غلبه خواهید کرد و هرچه سریع‌تر در مسیر پیروزی به پیش خواهید رفت.

بخش دوم : شرایط فکر

“مقدمه”

اول قرننثیان ۲: ۱۶: ”زیرا

کیست که فکر خداوند را دانسته
باشد تا او را تعلیم دهد؟ لکن ما
فکر مسیح را داریم.“

فکر شما در چه شرایطی قرار دارد؟

آیا تابحال دقت کرده اید که فکرتان گاهی متغیر می‌شود؟ لحظه‌ای در آرامش هستید و لحظه‌ای دیگر دچار اضطراب و نگرانی می‌شوید. یا امکان دارد در تصمیمی که می‌گیرید شک به خود راه دهید و از آن تصمیم مطمئن نباشید، و بعداً متوجه می‌شوید که فکرتان در مورد مطلبی که قبلاً برایتان واضح و روشن بوده، دچار اشتباه و تردید شده است.

در زندگی خود من لحظاتی پیش آمده است که این چیزها را مثل بقیه افراد تجربه کرده‌ام. خیلی از اوقات بوده که بنظر می‌رسیده بدون هیچ شکی به خداوند ایمان دارم، و سپس زمانی فرا رسیده که شک و تردید و بی‌ایمانی با بی‌رحمی تمام بر وجودم سایه افکنده است.

به دلیل این که فکر ما ظاهراً می‌تواند در شرایط متفاوتی عمل کند، من هم به این فکر افتادم که بفهمم فکر من چه موقعی حالت عادی دارد؟ می‌خواستم بدانم اگر می‌خواهم که فکر و ذهن من در وضعیت عادی باشد، پس باید یاد بگیرم که وقتی قالب‌های غیر عادی به ذهنم وارد می‌شوند، بمحض ورودشان بتوانم با آنها مقابله کنم.

به عنوان مثال، طرز فکر انتقاد کننده، قضاوت کننده، و توأم با شک و سوء ظن قاعداً در نظر یک فرد ایماندار می‌بایستی غیر عادی باشد. ولی بیش‌تر سال‌های عمرم این موارد بنظر من عادی بودند، اگرچه که می‌بایستی غیر از این باشد. من به این طرز فکر عادت کرده بودم، و با این که طرز فکرم اشتباه بود و باعث بروز مشکلات زیادی در زندگی‌ام می‌شد، معذک نمی‌دانستم اشکال از آن موردی بود که به آن فکر می‌کردم.

نمی‌دانستم که می‌توانم این مشکل فکری خود را برطرف کنم. من یک ایماندار بودم، و سال‌ها بود که ایماندار بودم، ولی هیچگاه درباره نحوه فکر کردن یا ایجاد شرایط بهتر و مناسب‌تر در طرز تفکر یک ایماندار آموزشی ندیده بودم.

فکر ما با تجربه کردن تولد تازه، از نو متولد نمی‌شود، بلکه فکر ما باید تبدیل شود (رومیان ۲: ۱۲). همان طور که بارها هم گفته‌ام، تبدیل فکر فرآیندی است که نیاز به زمان دارد.

فصل هشتم

فکر من در چه وضعیتی در حالت عادی قرار دارد؟

فکر من در چه وضعیتی درحالت عادی قرار دارد؟

افسسیان ۱: ۱۷ و ۱۸ "تا خدا خداوند ما عیسی مسیح که پدر ذوالجلال است، روح حکمت و کشف را در معرفت خود به شما عطا فرماید. تا چشمان دل شما روشن گشته، بدانید که امید دعوت او چیست و کدام است دولت جلال میراث او در مقدسین."

توجه داشته باشید پولس رسول در آیه بالا برای همگی ما دعا می‌کند که برای دریافت حکمت باید چشم دلمان هم روشن شود و براساس مطالعاتی که تابحال انجام داده‌ام، متوجه شده‌ام که "چشمان دل ما" همانا "افکار" ما هستند.

باید ببینیم که شرایط و وضعیت فکری ما بعنوان یک فرد مسیحی چگونه است؟ به عبارت دیگر، شرایط فکری یک ایماندار چگونه باید باشد؟

برای پاسخ به این سؤال، باید عملکردهای مختلف فکری و روحی خود را بررسی کنیم. برطبق کلام خدا، فکر و روح با یکدیگر عمل می‌کنند، و این چیزی است که من آن را "روح مدد کار فکر" می‌نامم. برای درک بیشتر این مطلب باید ببینیم که این هماهنگی در زندگی یک ایماندار چگونه انجام می‌پذیرد.

اصول فکری = روحی

اول قرنیتیان ۲: ۱۱ "زیرا کیست از مردمان که امور انسان را بدانند جز روح انسان که در وی می‌باشد. همچنین نیز امور خدا را هیچ کس ندانسته است، جز روح خدا."

وقتی فردی مسیح را بعنوان منجی خود می‌پذیرد، روح‌القدس در او ساکن می‌شود. کتاب مقدس به ما می‌آموزد که روح‌القدس فکر و اندیشه خدا را می‌داند، به همین ترتیب روحی که در شخص ساکن است از فکر او آگاه است. روح خدا هم تنها کسی است که از فکر

خدا باخبر است. چون روح‌القدس در ما ساکن و از فکر خدا آگاه است، بنابراین یکی از نیت‌های او آشکار کردن حکمت خداوند برماست. حکمت و مکاشفه هر دو با هم در ارتباطند و در واقع باهم مشارکت دارند و باعث می‌شود که روح، چشم دل ما را که همانا اندیشه و فکر ماست، باز کند و این عمل بوسیله روح‌القدس که در ذهن و فکر ما عمل می‌کند انجام می‌شود. قصد و نیت روح‌القدس آموختن و تفهیم کارهایی است که خداوند هر روزه در زندگی روحانی ما انجام می‌دهد.

عادی یا غیر عادی؟

ما بعنوان ایمانداران، افرادی روحانی و درعین حال خاکی و طبیعی هستیم. معمولاً طبیعت از درک روحانیت قاصر است؛ بنابراین برای درک آنچه در فکرمان می‌گذرد، واجب است اندیشه و فکرمان شفاف و روشن شود.

روح‌القدس مایل است این شفافیت را در ما به وجود بیاورد، ولی چون فکر ما بقدری مشغول است که متوجه سعی و تلاش روح‌القدس در این مورد نمی‌شویم، در نتیجه این فرصت شفافیت را از دست می‌دهیم. فکری که خیلی آشفته و مغشوش است، فکریست غیر عادی. درحالی‌که یک فکر عادی، فکریست که در آرامش است ولی خالی نیست، بلکه فقط آرام است.

وقتی شروع به مطالعه بخش دوم این کتاب می‌کنید مطالب متعددی در مورد وضعیت و شرایط غیر عادی فکر از نظرتان خواهد گذشت و احتمالاً با خواندن و مطالعه مطالب آن خواهید توانست شرایط و اوضاع فکری خود را محک بزنید.

برطبق توضیحاتی که در این فصل از کتاب داده شده است، خیلی مهم است که بدانیم فکرمان باید در وضعیت "عادی" باشد. اگر ما این شرایط عادی فکر را با وضعیت و شرایط فکری روزمره و معمولی خود مقایسه کنیم، خیلی زود متوجه خواهیم شد که چرا وقتی روح‌القدس سعی می‌کند جزییات وضعیت فکری ما را برایمان آشکار کند، ما قادر به درک مکاشفه و حکمت در خود نمی‌شویم.

بخاطر داشته باشیم که خواست و اراده روح‌القدس بر این است که فکر و ذهن یک ایماندار را به سوی روشنایی و شفافیت سوق دهد. روح‌القدس اطلاعات را از خداوند می‌گیرد و به روح فرد منتقل می‌کند، و اگر روح و فکر آن شخص همزمان با یکدیگر همکاری کنند، این فرد قادر خواهد بود حکمت الهی را درک کند و در آن راه قدم بردارد. ولی اگر فکر شخص خیلی مشغول باشد، متوجه مکاشفاتی که خداوند از طریق روح برایش در نظر دارد، نمی‌شود و در نتیجه آن را از دست می‌دهد.

صدای آرام و ملایم

اول پادشاهان ۱۹ : ۱۱ - ۱۲ " او گفت: «بیرون آی و به حضور خداوند در کوه بایست.» و اینک خداوند عبور نمود و باد عظیم سخت کوهها را منثق ساخت و صخرهها را به حضور خداوند خرد کرد؛ اما خداوند در باد نبود. و بعد از باد، زلزله شد اما خداوند در زلزله نبود. و بعد از زلزله، آتشی، اما خداوند در آتش نبود و بعد از آتش، آوازی ملایم و آهسته."

سالها دعا می‌کردم که خداوند مسایلی را برایم آشکار کند. از خدا می‌خواستم که مسایلی را بوسیله روح‌القدس که در من ساکن است برایم مکاشفه کند. من به کلام ایمان داشتم و مطمئن بودم که می‌بایستی آن را از خداوند درخواست کنم. ولی خیلی از اوقات هم احساس مخصوصی به من دست می‌داد که آن را "کودنی روحانی" نامیده بودم. بعدها فهمیدم که به دلیل اغتشاش زیاد فکری نمی‌توانستم به اطلاعاتی که روح‌القدس مایل به مکاشفه برایم بود، دست پیدا کنم. می‌توانید دو نفر را در یک اطاق مجسم کنید. یکی از آن دو، چیزی در گوش دیگری نجوا می‌کند. اگر اطاق شلوغ و پر از همه‌همه باشد حتی اگر آنها در کنار یکدیگر نشسته و صحبت کنند، به دلیل شلوغ بودن اطاق هیچ یک از آنها صدای دیگری را نخواهد شنید.

ارتباط بین روح خداوند و روح ما نیز به همین ترتیب است. راههای نزدیک شدن و برخورد روح‌القدس با ما خیلی آرام است. بیشتر اوقات او به گونه‌ای که در بالا دیدیم، "با آوازی ملایم و آهسته" با ما نجوا می‌کند. بنابراین ما باید یاد بگیریم شرایطی برای خود ایجاد کنیم که بتوانیم صدای روح‌القدس را بهتر بشنویم.

روح و فکر

اول قرن‌تینان ۱۴ : ۱۵ "پس مقصود چیست؟ به روح دعا خواهم کرد و به عقل نیز دعا خواهم نمود؛ به روح سرود خواهم خواند و به عقل نیز خواهم خواند."

برای درک بیشتر از "همکاری روح و فکر"، باید مطلبی را در مورد دعا کردن یادآور شوم. در آیهٔ بالا، پولس رسول می‌گوید که با قوت روح و فکرش دعا می‌کند.

من منظور پولس رسول را کاملاً درک می‌کنم، چون خودم هم به همین شیوه دعا می‌کنم. من اغلب در روح دعا می‌کنم (دعا به زبان‌ها)، سپس به زبان‌ها و برخی اوقات چیزهایی به فکر می‌رسد که به زبان انگلیسی است. ایمان دارم که در این حالت فکر به یاری روح می‌آید.

باید بگویم که این دو یعنی روح و فکر باهم در من همکاری می‌کنند تا بتوانم دانش و حکمت الهی را درک کنم.

در اینجا، از نحوه دیگری از همکاری روح و فکر نیز یاد می‌کنم. مواقعی پیش می‌آید که می‌خواهم دعا کنم، و برای این کار خود را در اختیار خداوند قرار می‌دهم، و اگر روح در تلاطم نباشد، خیلی ساده و راحت شروع می‌کنم به دعا کردن. در مورد مسایل و موقعیت‌های مختلف دعا می‌کنم. برخی اوقات بنظر می‌رسد که هیچ‌گونه کمکی در پشت دعاها نبوده و در نتیجه دعاها بی‌روح هستند و بنظر می‌رسد که برای دعا کردن خیلی تقلا می‌کنم و در نتیجه در مورد چیزهایی دعا می‌کنم که از وجودشان در زندگی با خبر هستم.

در این موقعیت، آنقدر به دعا کردن ادامه می‌دهم تا روح‌القدس ساکن در من، در دعا کردن در آن مورد بخصوص به یاری من بیاید و وقتی روح‌القدس خود را به من نشان می‌دهد، متوجه می‌شوم که این همان خواسته اوست، نه خواسته من و این فکر و روح من است که برای برآورده کردن خواست و اراده خداوند با یکدیگر همکاری می‌کنند.

صحبت کردن به زبان‌ها

اول قرن‌تینان ۱۴ : ۱۳ و ۱۴ "بنابراین کسی که به زبانی سخن می‌گوید، دعا بکند تا ترجمه نماید. زیرا اگر به زبانی دعا کنم، روح من دعا می‌کند لکن عقل من برخوردار نمی‌شود."

نمونه دیگری از همکاری روح و فکر، عطیه ترجمه زبان‌هاست. وقتی که خودم به زبان‌ها صحبت می‌کنم، فکرم خود بخود کاری انجام نمی‌دهد و ثمری هم ندارد، تا این که خداوند به من یا به شخص دیگری که به زبان‌ها صحبت می‌کند، قدرت این را می‌دهد که به معنای آن پی ببریم و به اینصورت فکر تبدیل به فکری بارور می‌شود.

به یاد داشته باشید که داشتن عطایا، منحصر به صحبت کردن به زبان‌ها یا ترجمه آنها نیست. ترجمه یک زبان به زبان دیگر یعنی بیان کردن یک پیام بصورت کلمه به کلمه برای شنونده یا خواننده. درحالی که شخص تفسیرکننده یک پیام را بنا به شیوه بیان، خصوصیات فردی، منش و افکار خود تفسیر می‌کند.

برای توضیح بیشتر، مثالی می‌زنم: "خواهر اسمیت" در کلیسا از جای خود بلند می‌شود و با زبانی بیگانه پیامی می‌دهد. این پیام از روح او سرچشمه گرفته است و هیچ‌کس حتی خودش هم معنی آن را نمی‌داند. خداوند ممکن است از من استفاده کند تا معنای آن پیام را کلاً بیان کنم و چون ایماندار هستم، می‌توانم آن پیام را تفسیر کنم. درواقع توانسته‌ام آن

را برای دیگران هم قابل درک کنم.

دعا در روح (به زبان‌ها) و تفسیر آن زبان‌ها، بهترین و عالی‌ترین راه برای درک "همکاری فکر و روح" می‌باشد. حالا فکر کنید، ببینید: "خواهر اسمیت" به زبانی بیگانه صحبت می‌کند و خداوند به دنبال کسی است که آن را تفسیر کند، ولی اگر من در آن لحظه دارای ذهنی پریشان و آشفته باشم و نتوانم چیزی را که خداوند می‌گوید، بشنوم، در اینصورت خداوند مرا برای این کار انتخاب نخواهد کرد، بلکه فرد دیگری را که آرامش فکری بیشتری دارد انتخاب می‌کند تا بتواند صدای او را بشنود و حتی اگر هم خداوند سعی کند که خودش این را برایم تفسیر کند، بدلیل آشفتگی فکری نخواهم توانست آن را دریافت کنم.

وقتی هنوز در خداوند و درک و یادگیری عطایای روح جوان و ناپخته بودم، به خوبی قادر به دعا کردن به زبان‌ها بودم. پس از گذشت مدتی، حالت دعا کردنم برای خودم هم کسل‌کننده شد و از آن خسته شدم. بنابراین با خداوند به صحبت پرداختم و دلیل آن را از او پرسیدم. خداوند به من گفت دلیلش این بوده که نمی‌فهمیدم در چه موردی دعا می‌کنم. هرچند متوجه شده‌ام که همیشه هم لزومی ندارد دعایی را که در روح می‌کنم بفهمم، ولی مطمئناً این را هم فهمیده‌ام که چون خودم هم نمی‌دانم چه می‌گویم، در نتیجه این نوع دعا کردن بی‌ثمر است.

فکر هوشیار و آرام

اشعیا ۲۶: ۳ "دل ثابت را در سلامتی کامل نگاه خواهی داشت، زیرا که بر تو توکل دارد."

امیدوارم با مرور مطالب فصل گذشته، متوجه این نکته شده باشید که فکر و روح شما قطعاً باهم عمل می‌کنند، بنابراین خیلی مهم است که فکرتان همیشه در حالت عادی (نرمال) باشد، چون در غیر اینصورت نخواهد توانست به روحتان کمک کند.

البته شریر از این واقعیت باخبر است و به همین دلیل به فکر شما حمله می‌کند و در رزمگاهی که در ذهنتان به وجود آورده است، تاخت و تاز می‌کند.

قصد شریر این است که فکر شما را حتی‌الامکان و بیش از گنجایش آن، پر از دروغ و فریب کند تا فکر نتواند آزادانه بیانید و در دسترس روح‌القدس قرار بگیرد و این که ما را وادار کند تا از طریق فکر انسانی و نفسانی خود عمل کنیم.

فکر باید در آرامش باشد. همانطور که اشعیا به ما می‌گوید، وقتی فکر در مسیری درست قرار دارد، آرامش هم در آن جاری خواهد شد.

در عین حال، فکر ما باید آگاه و هوشیار هم باشد و وقتی از چیزهایی پر می‌شود که نباید بشود، این امر غیر ممکن خواهد شد. با خود فکر کنید: در طول روز، چه مدت زمانی فکرتان در حالت عادی قرار دارد؟

فصل نهم

فکر سرگردان و پریشان

اول پطرس ۱ : ۱۳ : "لهذا کمر
دل‌های خود را ببندید و هشیار
شده، امید کامل آن فیضی را که
مکاشفۀ عیسی مسیح به شما عطا
خواهد شد، بدارید."

فکر سرگردان و پریشانی

در فصل قبل در مورد فکر آشفته و همچنین فکر
غیر عادی صحبت کردیم. یکی دیگر از حالت‌های یک
فکر غیر عادی، پریشانی آن است، یعنی فکری که
سرگردان و پریشانی است و فکر در این حالت قادر به تمرکز نیست و در نتیجه مورد حمله
شریر واقع می‌شود.

خیلی از افراد هستند که سالیان سال پریشانی و آشفتگی را به فکر خود راه داده‌اند و
هرگز هم راهی برای نظم دادن به فکر خود پیدا نکرده‌اند. تعداد بسیاری از افراد هم هستند
که قادر به متمرکز کردن فکر خود نیستند و معتقدند که از نظر روانی مشکل دارند و از نظر
روانی افرادی متفاوت از بقیه مردم هستند. بهر حال، دلیل عدم توانایی در تمرکز فکر شاید
این باشد که در طول سالیان متمادی، به ذهن خود اجازه داده‌اید تا به هر چه که می‌خواهد و
در هر زمانی که می‌خواهد، فکر کند. دلیل دیگر عدم تمرکز فکر شاید کمبود نوعی ویتامین در
بدن شما باشد. یک نوع از ویتامین "ب" وجود دارد که به تمرکز فکر کمک می‌کند، بنابراین
اگر شما توانایی تمرکز فکر ندارید، نظری به وضعیت تغذیه خود بیاندازید.

خستگی بیش از اندازه هم ممکن است عاملی برای عدم تمرکز فکر باشد. در مورد خودم
می‌توانم بگویم که وقتی بیش از اندازه خسته می‌شوم، شریر سعی می‌کند فکر را مورد
حمله قرار دهد چون می‌داند که مقاومت من در این وضعیت کم می‌شود. قصد شریر این
است که من و شما را متقاعد کند که از نظر روانی ایراد داریم تا نتوانیم مشکلی برایش ایجاد
کنیم. قصد او این است که ما با بی‌ارادگی، تمام دروغ‌هایی را که به ما می‌گوید باور کنیم.

یکی از دخترهای ما مشکل عدم تمرکز فکر داشت. خواندن کتاب برایش مشکل بود،
چون درک و تمرکز روی مطلب مورد مطالعه دو موردی هستند که در خواندن کتاب اهمیت
دارد و او فاقد تمرکز بود. تعداد زیادی از کودکان و حتی بزرگسالان قاصر از درک مفهوم
مطلب مورد مطالعه‌شان هستند. چشم‌های این دسته از افراد مثل دوربین عکاسی از مطالب

عکسبرداری می‌کنند، درحالی‌که ذهن آنان فاقد گیرایی مطالب است.

اغلب اوقات عدم درک مطلب نتیجهٔ فقدان تمرکز فکر است. این مسئله در مورد شخص من صادق است، چون بارها شروع به خواندن انجیل کرده‌ام و ناگهان متوجه شده‌ام که آن مطلب را بهیچوجه نفهمیده‌ام و وقتی که بعداً همان مطالب را خوانده‌ام، بنظرم جدید آمده‌اند و دلیلش هم این است که فقط چشم‌هایم از کلمات عکسبرداری کرده‌اند، درحالی‌که ذهنم جای دیگری مشغول بوده است و چون روی مطالبی که می‌خوانده‌ام تمرکز نمی‌کردم، بنابراین نتوانسته‌ام محتوای آن را هم درک کنم.

برخی اوقات مشکلی که در ورای عدم درک مطلب نهفته است، بی‌توجهی و داشتن فکر پریشان است.

فکر سرگردان

"پای خود را نگاه دار [به آنچه انجام می‌دهی، تمام فکر خود را معطوف کن]." (جامعه ۵: ۱)

من به اصلاح "پای خود را نگاه دار" یعنی "تعادل خود را از دست نده و از مسیری که می‌روی خارج نشو"، ایمان دارم.

ترجمه تفسیری آیه بالا این است که شخص فکر و اندیشه خود را در مسیر زندگی روی کاری که انجام می‌دهد ثابت نگه می‌دارد.

خود من فکری پریشان داشتم و می‌بایستی به آن نظم و ترتیب می‌دادم. کار ساده‌ای نبود و هنوز هم بعضی اوقات دچار سرگردانی فکر می‌شوم و فکرم منحرف می‌شود. مواقعی پیش می‌آید که با تلاش زیاد سعی می‌کنم کاری را تمام کنم، ولی ناگهان متوجه می‌شوم فکرم به مطلبی معطوف شده است که به هیچ‌وجه ارتباطی به کاری که مشغول انجام دادن هستم ندارد.

هنوز در مورد تمرکز فکر به کمال نرسیده‌ام، ولی حداقل متوجه اهمیت این مسئله شده‌ام که به فکرم اجازه ندهم به هر جا و هر زمان که می‌خواهد معطوف شود.

شاید شما هم فردی شبیه من باشید. یعنی بطور مثال، در کلیسا نشست‌اید و به موعظه گوش می‌دهید و واقعاً هم از آن لذت می‌برید، ولی در یک لحظه فکرتان دچار سرگردانی شده و به جای دیگری منحرف می‌شود. زمانی به خود می‌آیید که می‌بینید حتی یک کلمه از موعظه را هم به یاد ندارید، چون درطول موعظه فکرتان جای دیگری بوده است. با این که

جسماً در کلیسا نشسته‌اید، ولی فکرتان منحرف شده و بطور مثال به آشپزخانه رفته است! به این فکر می‌کنید که در بازگشت از کلیسا چه غذایی برای شام تهیه کنید یا به خرید کردن و مغازه‌ای که فردا باید بروید، فکر می‌کنید!

به یاد داشته باشید که فکر شما دائماً در حال جنگ و خود رزمگاهی است که محل حمله دشمن می‌باشد. دشمن به خوبی می‌داند حتی هنگامی که فرد در کلیسا حضور دارد، امکان دارد فکرش از مطالبی که در آنجا گفته می‌شود منحرف شود و در نتیجه چیزی یاد نگیرد. شریر هم به این مسئله خوب واقف است که ممکن است کاری را که فرد بعهده دارد، نتواند به پایان برساند چون نمی‌تواند به فکر خود نظم دهد.

مسئله سرگردانی فکر در مورد صحبت کردن افراد با یکدیگر نیز صدق می‌کند. بسیاری از مواقع پیش می‌آید که همسرم، دیو، با من صحبت می‌کند و من هم تا چند لحظه‌ای به حرف‌هایش گوش می‌دهم، ولی ناگهان متوجه می‌شوم که قسمتی از صحبت‌هایش را نشنیده‌ام. چرا؟ چون به فکر اجازه داده‌ام به هر جا که دلش می‌خواهد برود، در واقع جسم من حاضر بوده است، ولی کلمه‌ای را نشنیده‌ام.

سال‌های متمادی مسایل مشابهی برایم اتفاق می‌افتاد و همیشه وانمود می‌کردم که حرف‌های دیو را گوش می‌دهم، ولی حالا جملاتی از این قبیل را اظهار می‌کنم: "اگر ممکن است لطفاً تکرار کن"، یا "حواسم کاملاً پرت شد"، یا "نشنیدم چه گفتی".

به این ترتیب، احساس می‌کنم که حداقل به مشکلم پی برده‌ام؛ رویارویی با مشکل، تنها راه پیروزی و غلبه بر آن است.

یکی از راه‌های مبارزه با دشمن این است که نوار کاست موعظه آن هفته را خریداری کنیم و در طول هفته چندین بار آن را گوش دهیم تا سرانجام پیام را دریافت کنیم.

شریر با دیدن این گونه صحنه‌ها تسلیم می‌شود و در نتیجه به ما آزاری نخواهد رساند.

یادتان باشد، قصد شیطان این است که به شما القاء کند که ناراحتی روانی دارید و دچار مشکل هستید، ولی واقعیت این است که شما باید به فکر و اندیشه خود نظم و انضباط بدهید. همین امروز شروع کنید و پای خود را محکم بر زمین استوار نگه دارید (جامعه ۵: ۱) تا بتوانید فکرتان را روی هر آنچه مشغول انجام هستید متمرکز نگه دارید. باید این را تا مدت‌ها تمرین کنید. از بین بردن عادت‌های سابق و ایجاد عادت‌های جدید همیشه وقت می‌گیرد، ولی بخاطر داشته باشید که در آخر، ارزش این همه تلاش را دارد.

فکر شک برانگیز، سؤال برانگیز و حیرت برانگیز

مرقس ۱۱ : ۲۳ و ۲۴ "زیرا که هر آینه به شما می‌گویم هرکه بدین کوه گوید منتقل شده، به دریا افکنده شو و در دل خود شک نداشته باشد بلکه یقین دارد که آنچه گوید می‌شود، هر آینه هر آنچه گوید بدو عطا شود. بنابراین به شما می‌گویم آنچه در عبادت سؤال می‌کنید، یقین بدانید که آن را یافته‌اید و به شما عطا خواهد شد."

وقتی با مسئله یا مشکلی روبرو می‌شدم، اغلب صدای خودم را می‌شنیدم که مثلاً می‌گفت:

- "نمی‌دانم فردا هوا چگونه خواهد بود."
- "نمی‌دانم در این مهمانی چه لباسی بپوشم."
- "نمی‌دانم نمرات کارنامه دنی (پسر) چه خواهد شد."
- "نمی‌دانم چند نفر در این سمینار شرکت خواهند کرد."

یک چیزی را یاد گرفته‌ام و آن این است که ترجیح می‌دهم کار مثبتی انجام دهم تا این که تمام مدت وقتم را صرف چیزهای تخیلی و واهی کنم. بجای این که در مورد نمرات پسر نگران باشم، می‌توانم ایمان داشته باشم که نمراتش بطور حتم خوب خواهد شد. بجای این که فکر کنم چه لباسی در مهمانی بپوشم، تصمیم می‌گیرم چه بپوشم. به عوض این که نگران هوای فردا یا سمینار باشم، می‌توانم همه اینها را به خدا بسپارم و اطمینان داشته باشم که خداوند هر چیزی را برای خیریت ما پیش خواهد آورد.

افکار شک برانگیز، حیرت برانگیز و سؤال برانگیز باعث تردید و در نتیجه اغتشاش فکری فرد می‌شود. شک، تزلزل در تصمیم‌گیری و آشفتگی فکری سدهایی هستند که مانع از این می‌شوند که از طریق ایمانی که به خداوند داریم، برکات الهی و نیز جواب دعاها را خود را دریافت کنیم.

عیسی مسیح در مرقس ۱۱ : ۲۳ و ۲۴ نگفت هر آنچه را که در دعا درخواست کنید با افکار مغشوش و سرگردانی فکری دریافت خواهید کرد. ولی در عوض گفت: "آنچه در عبادت سؤال می‌کنید، یقین بدانید که آن را یافته‌اید و به شما عطا خواهد شد."

ما بعنوان افراد مسیحی و ایماندار باید بدون داشتن شک و تردید، ایمان داشته باشیم.

فصل دهم

فکر پریشان

فکر پریشان

يعقوب ۱ : ۵ - ۸ : " و اگر از شما کسی محتاج به حکمت باشد، سؤال بکند از خدایی که هرکس را به سخاوت عطا می‌کند و ملامت نمی‌نماید و به او داده خواهد شد. لکن به ایمان سؤال بکند و هرگز شک نکند زیرا هرکه شک کند، مانند موج دریاست که از باد رانده و متلاطم می‌شود. زیرا چنین شخص گمان نبرد که از خداوند چیزی خواهد یافت. مرد دودل در تمام رفتار خود ناپایدار است."

پریشانی و آشفتگی فکر هر دو در ارتباط با هم هستند و در نتیجه شک و اغتشاش فکری را به همراه خواهند داشت.

يعقوب ۱ : ۵ - ۸ آیات فوق‌العاده عالی‌ای هستند و ما را در غلبه بر شک و پریشانی فکر و نیز دریافت نیازهایمان از خداوند یاری می‌دهد. بنظر من، فرد دودل تصویری است از کسی که افکار و تصمیماتش دائماً در حال تغییر است و هیچگاه نمی‌تواند در مورد مسئله‌ای تصمیم قاطعی بگیرد. بمحض این که تصمیمی می‌گیرد، شک و پریشانی فکری او را دربر می‌گیرد و باعث تردید او می‌شود. چنین فردی در هیچ موردی یقین ندارد.

خود من سال‌ها به همین صورت زندگی می‌کردم، غافل از این که مدت‌های مدید بوده که شریر فکر مرا تبدیل به میدان جنگ کرده و مورد تاخت و تاز خود قرار داده است. من در هر موردی شک می‌کردم و دلیل آن را هم نمی‌دانستم.

استدلال کردن خود دلیل دیگری برای اغتشاش فکری می‌باشد

متی ۱۶ : ۸ و ۹ "عیسی این را درک نموده، بدیشان گفت : «ای سست‌ایمانان، چرا در خود تفکر می‌کنید از آنجهت که نان نیاورده‌اید؟ آیا هنوز نفهمیده و یاد نیاورده‌اید آن پنج نان و پنج هزار نفر و چند سبدی را که برداشتید؟»"

بسیاری از فرزندان خدا دچار اغتشاش فکری هستند. چرا؟ یکی از دلایل آن، سرگردانی و عدم تمرکز فکر است. دلیل دیگر استدلال کردن است.

استدلال یعنی وقتی که شخص سعی بر دانستن "چرا" دارد. چرایی که در دل مسایل نهفته است.

استدلال باعث می‌شود که فکر در محور وضعیت و مسئله موجود دور بزند و سعی کند تمام قسمت‌های پیچیده و ترکیب‌کننده آن را درک کند.

دلیل این که استدلال می‌کنیم این است که می‌خواهیم بدانیم مسئله مورد بحث منطقی است یا نه و دیگر این که آن را برای کسی تشریح کنیم و یا بخواهیم مطلبی را بیاموزیم و وقتی می‌بینیم آن مسئله منطقی نیست، از آن صرف‌نظر می‌کنیم.

شیطان هم اغلب با حربه استدلال، اراده خداوند را از ما دریغ می‌کند. مواقعی پیش می‌آید که خداوند ممکن است ما را به سوی مورد خاصی هدایت کند و چون آن مورد بنظر ما منطقی نمی‌آید، نتیجتاً آن را ندیده گرفته و از آن صرف‌نظر می‌کنیم.

چون هدایت خداوند همیشه با استدلال همراه نیست، لذا در این حالت روح ما ممکن است آن را تأیید کرده، ولی فرمان آن را رد کند، بخصوص زمانی که آن شرایط خارج از عرف یا شاید ناخوشایند بنظر می‌رسند و یا نیاز به فداکاری و از خود گذشتگی دارد.

در فکر استدلال نکنید بلکه در روح اطاعت کنید

اول قرنتیان ۲ : ۱۴ "اما انسان نفسانی امور روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی‌تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح می‌شود."

موردی برای خود من پیش آمده که آن را برای شما نقل می‌کنم و امیدوارم تشریح آن شما را کمک کند تا بیشتر متوجه ایجاد مشکلات ناشی از استدلال فکری که با اطاعت از روح مغایرت دارد، بشوید.

یک روز صبح برای رفتن به یک جلسه هفتگی مربوط به کار آماده می‌شدم. در همان حال، به فکر خانمی افتادم که سال‌ها است که درکنار ما خداوند را خدمت می‌کند و به این فکر می‌کردم که چگونه می‌توانم به این خانم که اینطور وفادارانه در طول این سال‌ها خدمت کرده است، برکتی برسانم و همین فکر اشتیاق زیادی در من به وجود آورد.

پس به دعا پرداختم: "ای پدر، «روث آن» در طی این سال‌ها باعث برکت ما بوده است، به من بگو چگونه می‌توانم به او برکت برسانم؟"

در همین حال، فوراً چشمم به لباس قرمزی افتاد که در کمد لباسم آویزان بود. همان

موقع قلباً متوجه شدم که خداوند مرا بر آن داشته که این لباس را به "روث آن" بدهم. با این که آن لباس را سه ماه پیش از آن خریده بودم، ولی هنوز آن را نپوشیده بودم و درواقع با همان روکش نایلونی که به منزل آورده بودم، همچنان در کمد آویزان بود. حقیقتاً آن لباس را دوست داشتم و هر موقع که تصمیم می‌گرفتم آن را بپوشم، به دلیلی منصرف می‌شدم.

یادتان باشد که گفتم وقتی چشمم به لباس افتاد می‌دانستم که باید آن را به "روث آن" بدهم. بهرحال، دلم نمی‌خواست آن لباس را به کسی بدهم و به همین خاطر شروع به استدلال کردم که، این نمی‌تواند از طرف خداوند باشد، چون خداوند به من نمی‌گوید لباس قرمز را بده، چون آن لباس کاملاً نو و نسبتاً هم گران بود و حتی گوشواره‌های قرمز و نقره‌ای مناسب آن لباس را هم خریده بودم!

اگر در آن لحظات نفسانی و دنیوی فکر نمی‌کردم و به صدای خداوند در روح حساس می‌شدم، همه چیز به خوبی تمام می‌شد. ولی ما انسان‌ها زمانی که نمی‌خواهیم خواست و اراده خداوند را بشنویم، سعی می‌کنیم با استدلال کردن، خود را فریب دهیم و متقاعد کنیم. در عرض دو دقیقه تمام چیزها را فراموش کردم و به دنبال کارم رفتم. نهایتاً نمی‌خواستم آن لباس را به کسی بدهم چون هم نو بود و هم آن را دوست داشتم. فکر استدلال می‌کرد که این احساسی که داشتم نمی‌توانست ناشی از اراده خداوند باشد و این که شریر سعی می‌کرد چیزی را که مایه شادی من بود از من بگیرد.

هفته‌ها از آن ماجرا گذشت. دوباره یکی از روزهایی که برای رفتن به همان جلسه آماده می‌شدم، و درست قبل از رفتن، "روث آن" به قلبم آمد و برایش دعا کردم. باز هم چیزهای قبلی را تکرار کردم: "پدرم، «روث آن» در کار خدمت به تو واقعاً باعث برکت ماست، چگونه می‌توانم به او برکت برسانم؟" بلافاصله لباس قرمز دوباره در نظرم مجسم شد و غمگین شدم، چون چیزهایی که قبلاً خیلی سریع فراموش کرده بودم، مجدداً به یادم آمد.

این بار، راه فرار وجود نداشت؛ یا باید اراده خداوند را اطاعت می‌کردم یا بگویم، "خداوندا، می‌دانم قصد تو چیست؛ ولی من اطاعت نمی‌کنم." به دلیل این که دوست دارم با تمام وجودم از خداوند اطاعت کنم، بنابراین درباره لباس قرمز با خداوند دوباره به صحبت و بحث پرداختم.

در عرض چند دقیقه، متوجه شدم استدلال‌هایی را که بار اول در مورد لباس قرمز کرده بودم و ضمناً طبق اراده خداوند هم نبوده است، فقط یک آن طول کشیده بود و من پیش خودم فکر کرده بودم که چون لباس نو بود، خداوند با من صحبت کرده بود و من صدای او را نشنیده بودم. ولی در آن لحظات متوجه شدم که در کتاب مقدس در مورد این که فقط لباس و

لوازم کهنه خود را به دیگران هدیه کنید، چیزی نوشته نشده است! و ضمناً فهمیدم که اهدای این لباس با این که نو است، هم یک فدیة و هم یک برکت برای "روث آن" می‌باشد.

وقتی مکنونات قلبیم را برای خداوند باز کردم، خداوند به من نشان داد که دلیل این که آن لباس را هرگز نپوشیده بودم، در اصل این بوده که آن را برای "روث آن" خریده بودم و خداوند مرا بعنوان سفیر خود برگزیده بود تا او را برکت بدهم. من تمام مدت فقط سعی می‌کردم عقیده خودم را ارائه دهم و باید بگویم زمانی بوسیله روح‌القدس هدایت شدم که اعتنایی به فکر و نظریات خودم نکردم.

آن اتفاق بخصوص، درس بسیار زیادی به من یاد داد. متوجه شدم که درواقع ما به راحتی می‌توانیم اسیر فکر استدلال‌گر خود شویم، فکری که ما را از اراده و خواست خداوند دور نگه می‌دارد. درنتیجه، بیداری و ترس آمیخته با احترام نسبت به خداوند را در من به وجود آورد.

به یاد داشته باشید که در اول قرن‌تین ۲ : ۱۴ آمده : "اما انسان نفسانی امور روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی‌تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح می‌شود."

فکر نفسانی و طبیعت انسانی من نمی‌توانست درک کند چگونه یک لباس نو را به شخص دیگری هدیه کنم. ولی روح من یعنی روح الهی من، به راحتی متوجه این نکته شد.

امیدوارم مثال فوق، شما را در درک هر چه بیشتر وجود خداوند و گام برداشتن در راه اطاعت از خواست و اراده او کمک کرده باشد.

شاید از خود سؤال کنید که آیا سرانجام آن لباس را به "روث آن" دادم یا نه. بله. لباس را به او دادم و درحال حاضر او بطور تمام وقت در دفتر ما کار می‌کند و هنوز هم گهگاهی این لباس را می‌پوشد.

عمل‌کننده کلام باشید

یعقوب ۱ : ۲۲ "لکن کنندگان کلام باشید نه فقط شنوندگان که خود را فریب می‌دهند."

هر زمان که کلام را رد می‌کنیم، درواقع به نحوی، استدلال در ذهن و فکر ما دخالت می‌کند و ما را فریب می‌دهد و وادار می‌کند که چیزی غیر از حقیقت را قبول کنیم. ما انسان‌ها از نظر روانی هم نمی‌توانیم وقت زیادی صرف کنیم تا هرآنچه را که در کلام نوشته شده است درک کنیم، و این فقط با شهادت روح خدا میسر می‌شود.

من به این مسئله پی برده‌ام که حتی اگر خواست و اراده‌ی خداوند را هم احساس نکنم یا نخواهم آن را احساس کنم و یا به آن شک کنم، ولی خداوند می‌خواهد از او اطاعت کنم. وقتی خداوند از طریق کلام با درون ما با ما صحبت می‌کند، نباید بحث یا استدلال کنیم و یا در مورد منطقی بودن آن خود را زیر سؤال ببریم. وقتی خداوند با ما صحبت می‌کند، بجای این که از عقل و درایت خودمان استفاده کنیم، باید خود را مجهز به اطاعت از خواست و اراده‌ی او کنیم.

به خداوند اعتماد کنید نه به استدلال‌های انسانی

امثال ۳: ۵ "به تمامی دل خود بر خداوند توکل نما و بر عقل خود تکیه مکن."

به عبارت دیگر، آیه فوق بدین معناست که براستدلال کردن تکیه نکنید، چون استدلال دری به روی فریب خوردن و آشفتگی فکری باز می‌کند.

یک بار از خداوند پرسیدیم: "خداوندا، چرا خیلی از افراد دچار آشفتگی فکری و گیج می‌شوند؟" و خداوند به من گفت: "به آنها بگو که سعی نکنند از همه مسایل سر در بیاورند و حساب همه چیز را داشته باشند." و متوجه شدم که این کاملاً حقیقت دارد. استدلال و آشفتگی فکری یار یکدیگر هستند.

بعنوان مثال، وقتی چیزی به قلب من و شما می‌آید، می‌توانیم آن را پیش خداوند ببریم و اراده و خواست او را در آن مورد بخواهیم. ولی اگر حتی در آن مورد لحظه‌ای احساس تزلزل و آشفتگی کنیم، کار تمام است!

به دلایل زیاد، استدلال کردن کار خطرناکی است، یکی از آن دلایل این است که ما می‌توانیم در مورد چیزی که درست بنظر می‌رسد، استدلال کنیم و دلیل بیاوریم، ولی امکان دارد که این مسئله به هیچ‌وجه درست نباشد. فکر انسانی تمایل به منطقی و استدلال دارد. فکر انسانی می‌خواهد همه چیز را درک کند و به همین دلیل است که دوست داریم همه چیز را مرتب و منظم داخل صندوقچه‌هایی در قسمت‌های مختلف ذهن خود جای دهیم، یعنی در واقع برای خود قالب فکری درست کنیم و اینطور فکر کنیم: "راه درست در مورد این مسئله همین است، چون کلاً به همین قضیه هم مربوط می‌شود و مناسب همین هم هست." ما می‌توانیم موردی را در ذهنمان درک کنیم، یعنی با استدلال راه حل مناسب هم برایش پیدا کنیم، غافل از این که راه حل کاملاً اشتباهی است.

پولس رسول در رومیان ۹: ۱ گفته است: "در مسیح راست می‌گویم و دروغ نی و ضمیر من در روح‌القدس مرا شاهد است."

پولس رسول می‌دانست حرفی که می‌زند درست است؛ نه بخاطر این که در این مورد استدلال کرده باشد، بلکه بدلیل این که روح‌القدس را شاهد بر این قضیه آورده است.

همانطور که قبلاً هم اشاره شد، برخی اوقات فکر به کمک روح می‌شتابد. فکر و روح با یکدیگر همکار هستند، ولی ضمناً باید بدانیم که روح ما عضوی قابل احترام‌تر و اصیل‌تر از فکرمان است. وقتی قلب و روح ما در مورد اشتباه بودن مطالبی به ما نهیب می‌زنند، نباید اجازه دهیم فکرمان با استدلال کردن در مقابل روحمان بایستد و همچنین وقتی قلباً به درستی مطالبی ایمان داریم، نباید به فکر استدلال‌گر خود اجازه دهیم ما را از انجام آن کار باز دارد.

خداوند به ما عطیهٔ درک مسایل را داده است. ولی وقتی ما با خداوند راه می‌رویم و مطیع ارادهٔ او هستیم، لازم نیست هر مسئله‌ای را بدانیم. برخی اوقات خداوند علامت سؤال‌های بزرگی در زندگی برای ما به وجود می‌آورد تا ما در ایمان خود بیشتر رشد کنیم و وجود خداوند و کارهایی را که در زندگی ما انجام می‌دهد بیشتر و بیشتر درک کنیم.

برای ما انسان‌ها مشکل است که استدلال نکنیم، درعین حال هم توکل کردن به خداوند با وجود سادگی و راحتی آن، برای ما کار سختی است. ولی وقتی استدلال کردن را کنار بگذاریم و به راحتی به خداوند اعتماد کنیم، درآنصورت فکر ما وارد عرصهٔ آرامش و سکون می‌شود.

استدلال کردن، فکر را آنچنان به خود مشغول می‌کند که مانع از دستیابی به دانش و مکاشفهٔ الهی می‌شود. ولی لازم به تذکر است که تفاوت بزرگی بین دانش ذهنی و مکاشفهٔ الهی وجود دارد.

در مورد شما نمی‌دانم، ولی درمورد خودم این را می‌دانم که همیشه می‌خواهم مواردی را که خداوند برایم مکاشفه می‌کند، به نحوی باشد که فکرم هم آن را تصدیق کند، درواقع روح و فکرم همزمان در مکاشفه باشند. دوست ندارم استدلال کنم و از همه چیز سر در بیاورم و فکرم را در اطراف یک مسئله بقدری مشغول کنم تا خسته و گیج شوم، بلکه دوست دارم آرامش الهی، یعنی آن سکون و آرامش همراه با توکل و اعتماد به خداوند را در فکر و قلبم تجربه کنم، نه دانش و درک بشری را.

ما بایه به نقطه‌ای از رشد برسیم که بدانیم که چیزی نمی‌دانیم و فقط "اوست" که عالم و واقف بر همه چیز است.

تصمیم بگیریم که فقط عیسی مسیح را بشناسیم

اول قرن‌تیاں ۲ : ۱ و ۲ "و من ای برادران، چون به نزد شما آمدم، با فضیلت کلام یا حکمت نیامدم چون شما را به سر خدا اعلام می‌نمودم. زیرا عزیمت نکردم که چیزی درمیان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب."

آیة بالا حاکی از نظریهٔ پولس رسول درمورد استدلال و دانش بشری است، و من هم این نظریه را درک و تصدیق می‌کنم و سرانجام پس از سال‌های سال، به این نتیجه رسیدم که هرچه کم‌تر بدانم، خوشحال‌ترم. برخی اوقات فکر خود را بقدری از چیزهای مختلف پر می‌کنیم که واقعاً باعث عجز و درماندگی ما می‌شود!

من همیشه شخص کنجکاو بودم و هرچیزی باید سرجای خودش قرار می‌گرفت تا راضی باشم. ولی خداوند به تدریج به من نشان داد که استدلال دلیل اصلی ابهام و آشفتگی فکری من بود و باعث می‌شد که از خواست و اراده‌ای که خداوند در زندگی برایم در نظر داشت دور شوم و در نتیجه آن را دریافت نکنم. تا این که خداوند به من گفت: "جویس، اگر می‌خواهی بصیرت الهی داشته باشی، باید استدلال‌های انسانی و نفسانی را کنار بگذاری." حالا می‌فهمم که قبلاً درمورد هر مسئله‌ای باید کنکاش می‌کردم تا آن را بفهمم. دوست نداشتم تا به نتیجهٔ مطلوب نرسیده‌ام، از آن مسئله بگذرم. دلم می‌خواست همیشه تحت کنترل باشم و وقتی مسئله‌ای را درک نمی‌کردم، احساس می‌کردم از کنترل خارج شده‌ام و در نتیجه وحشت می‌کردم. ولی مسئله این بود که من کمبود داشتم. آرامش فکری نداشتم و استدلال و آشفتگی شدید فکری روی سلامت جسمی من هم اثر گذاشته بود.

اگر شما هم چنین فردی هستید، مطمئن باشید که تداوم در فعالیت غلط فکری، شما را دچار خستگی مفرط خواهد کرد.

خداوند از من خواست از آن کار دست بکشم، و من نیز قویاً این را به هرکسی که معتاد به استدلال فکری است، پیشنهاد می‌کنم. ما می‌توانیم مانند کسی که معتاد به مواد مخدر یا الکل است، به تفکر غلط اعتیاد پیدا کنیم. من هم معتاد به استدلال کردن بودم و وقتی آن را ترک کردم، تا مدت‌ها اثرات جانبی آن را احساس می‌کردم. احساس ترس و وحشت می‌کردم و دلیل آن را نمی‌دانستم. همیشه احساس کسالت و بی‌حوصلگی می‌کردم.

سال‌های زیاد وقت خود را از نظر فکری و روانی بقدری صرف استدلال کردن کرده بودم که پذیرفتن آرامش فکری و عادت کردن به آن آرامش برایم امری محال بنظر می‌رسید. این حالت تا مدت‌های مدید برایم کسل کننده بود. حوصله‌ام از آن سر می‌رفت، ولی درحال

حاضر آن را دوست دارم. قبلاً می‌بایستی فکرم حتماً در اطراف مسئله‌ای دور می‌زد، ولی حالا تحمل رنج ناشی از استدلال و آشفتگی فکری را ندارم.

در واقع استدلال کردن شرط اصلی داشتن یک فکر عادی و همچنین برآورده کردن خواست و اراده‌ی خداوند نمی‌باشد.

یادتان باشد که فکر استدلال‌گر، حداقل برای یک فرد مسیحی که می‌خواهد زندگی پیروزمندانه‌ای داشته باشد و یا بعنوان یک ایماندار که قصد دارد در رزمگاه اندیشه خود بر علیه شریر بجنگد و پیروز شود، تفکر غیرعادی بشمار می‌رود.

فصل یازدهم

ذهن شکاک و همراه با بی ایمانی

ذهن شکاک و همراه با بی‌ایمانی

متی ۱۴ : ۳۱ "عیسی بی‌درنگ دست آورده، او را بگرفت و گفت : «ای کم‌ایمان، چرا شک آوردی؟»"

مرقس ۶ : ۶ "و از بی‌ایمانی ایشان متعجب شده، در دهات آن حوالی گشته، تعلیم می‌داد."

ما معمولاً درباره شک و بی‌ایمانی طوری صحبت می‌کنیم که فکر می‌کنیم هر دو یک معنی دارند. در واقع اگرچه این دو با یکدیگر در ارتباط هستند، ولی دو چیز کاملاً متفاوتند.

لغت نامه "واین" که مربوط به معانی کلام خدا در عهد جدید است، شک را به اینصورت معنا کرده است: "بر سر دو راهی قرار گرفتن، بحث در مورد ایماندارانی که کم‌ایمان هستند، در نگرانی بسر بردن، قرار گرفتن در وضعیت پریشانی و تزلزل فکری، در بیم و امید دست و پا زدن."

وقتی ما به این دو حربه نیرومند دشمن (شک و بی‌ایمانی) نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که شک باعث می‌شود فرد بین دو نظریه مردد و متزلزل شود، در حالیکه بی‌ایمانی انسان را به سوی ناطاعتی سوق می‌دهد.

بنظر من اگر بتوانیم درک کنیم که شریب دقیقاً به چه وسیله‌ای می‌خواهد به ما حمله کند، خود کمک بسیار بزرگی خواهد بود و ضمناً متوجه خواهیم شد که آیا ما با شک و دودلی سر و کار داریم یا با بی‌ایمانی؟

ما با ایمان و اعتماد کامل شخصی می‌توانیم این افتخار و امتیاز را پیدا کنیم که پسر، یعنی عیسی مسیح را بعنوان منجی خود قبول کنیم و ایمان داشته باشیم که مرگ او بر روی صلیب بخاطر گناهان ما بوده است.

شک

اول پادشاهان ۱۸ : ۲۱ : "و ایلیا به تمامی قوم نزدیک آمده، گفت : «تا به کی در میان دو فرقه می‌لنگید؟»"

اخيراً داستانی شنیدم که بنظر من نوری بود که بر شک و تردید تابیده شد.

"مرد بیماری بود که کلام و بخصوص آیه‌های مربوط به شفا را دائماً روی بدن خود اعلام می‌کرد. مادامی‌که این کار را انجام می‌داد، متناوباً مورد حمله افکار شک و بی‌ایمانی قرار می‌گرفت.

او در وضعیت سختی قرار گرفته بود و کم کم ایمانش سست می‌شد. در همان حال، خداوند چشمان روحانی او را باز کرد و در واقع به او رویایی نشان داد. این چیزی است که این مرد در آن حال دید: «شریر را دید که به دروغ با او صحبت می‌کند، و به او می‌گوید که هیچ‌گاه شفا پیدا نخواهد کرد و اعلام و اعتراف آیات کلام خدا روی خود و بدنش، کار بیهوده‌ای است. این مرد تصویر دیگری را نیز مشاهده کرد و آن این بود که هرگاه کلام را اعلام و اعتراف می‌کرد، نوری مانند شمشیر از دهانش بیرون می‌آمد و باعث می‌شد پشت شریر خم شود و از عقب بیافتد.»

وقتی خداوند این رویا را به این مرد نشان داد، او متوجه شد که اعتراف و شهادت کلام خدا چقدر مهم است. ضمناً فهمید که چقدر در ایمان خود راسخ است و به همین دلیل هم شریر با استفاده از حربه شک، او را مورد حمله و هجوم خود قرار می‌داده است.

خداوند شک را در ما به وجود نمی‌آورد. کلام خدا در رومیان ۱۲ : ۳، به ما می‌گوید که خداوند هرکس را به اندازه آن بهره از ایمانی که دارد قسمت فرموده است. خداوند ایمان را در قلب ما جاسازی کرده است، اما شریر برای تضعیف و نفی کردن ایمان ما از حربه شک و تردید استفاده می‌کند و ما را مورد حمله قرار می‌دهد.

شک در قالب افکاری که برضد کلام خداست، به ذهن ما راه پیدا می‌کند، به همین دلیل دانستن کلام خدا برای ما خیلی مهم است. اگر ما کلام خدا را خوب بدانیم، متوجه دروغ‌های شیطان می‌شویم و این دروغ‌ها برملا خواهند شد.

مطمئن باشید که دروغ‌های او فقط برای دزدیدن چیز است که عیسی مسیح از طریق موت و رستاخیز خود برای ما باز خرید کرده است.

شک و بی‌ایمانی

رومیان ۴ : ۱۸ - ۲۱ "که او در ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر امت‌های بسیار شود، برحسب آنچه گفته شد که «ذریت تو چنین خواهند بود» و در ایمان کم قوت نشده، نظر کرد به بدن خود که در آن وقت مرده بود، چونکه قریب به صد ساله بود و به رحم مرده ساره. و در وعده خدا از بی‌ایمانی شک ننمود، بلکه قوی‌الایمان گشته، خدا را تمجید نمود، و یقین دانست که به وفای عهد خود نیز قادر است."

زمانی که حتی با علم به دانستن وعده‌های خداوند، باز هم مورد حملات شک و بی‌ایمانی واقع می‌شوم، دوست دارم آیات بالا را بخوانم و روی آن تمرکز کنم.

خداوند به ابراهیم قول داده بود که از او نسلی به وجود خواهد آورد. سال‌ها گذشته بود و از ابراهیم و سارا هنوز فرزندی به وجود نیامده بود. ابراهیم نیز بر طبق وعده خداوند در ایمان خود همچنان راسخ بود. ولی در عین حال، افکار تردیدآمیز و روح بی‌ایمانی که قصد سوق دادن ابراهیم به سوی ناطاعتی از خداوند را داشت، او را تحت فشار قرار می‌داد.

با این که خداوند ما را دعوت به ایستادگی و مقاومت می‌کند، ولی ناطاعتی در چنین شرایطی می‌تواند به راحتی باعث تسلیم ما به شک و بی‌ایمانی گردد.

ناطاعتی فقط این نیست که از ده فرمان خداوند سرپیچی کنیم، بلکه ناطاعتی یعنی بی‌توجهی به صدای خداوند و آنچه او شخصاً با ما صحبت می‌کند.

ابراهیم در ایمان خود همچنان ثابت‌قدم و راسخ بود و به تجلیل و ستایش خداوند ادامه می‌داد. انجیل در این باره می‌گوید که ابراهیم با این کار، به شدت در ایمان خود رشد می‌کرد.

ملاحظه می‌کنید که وقتی خداوند از ما می‌خواهد کاری را انجام دهیم، کلام مورد لزوم همراه با ایمان در انجام آن کار هم از طرف او تایید می‌شود. شیطان خوب می‌داند که ما مسیحیان با قلب‌های آکنده از ایمان خود در برابر او چه افراد خطرناکی هستیم، در نتیجه با حربه شک و بی‌ایمانی سعی می‌کند به ما حمله ور شود.

این واقعیت ندارد که ما ایمان نداریم. مسئله این است که شیطان با دروغ‌های خود سعی در تخریب و تکذیب ایمان ما دارد.

اجازه می‌خواهم مثالی برایتان بیاورم. این ماجرا مربوط به زمانی می‌شود که از طرف خداوند خواندگی انجام این کار را دریافت کرده بودم. صبح یک روز عادی مثل روزهای دیگر بود، ولی با این فرق که در طول سه هفته قبل از آن روز، من از روح‌القدس پر شده بودم. تازه از گوش کردن نواری که مربوط به اولین درس‌های تعلیماتی در مورد خدمت به خداوند بود، فراغت پیدا کرده بودم. این تعلیمات، پیام‌هایی بودند از "ری ماس هلدر"، به نام "گذر به آن سو". این تعالیم و پیام‌ها حال مرا دگرگون کرده بود و در عجب بودم که چطور ممکن است شخصی بتواند یک ساعت بطور مداوم در مورد یک عبارت از کتاب مقدس صحبت کند و تعلیم بدهد و مورد توجه نیز قرار بگیرد.

درحالی‌که رختخوابم را مرتب می‌کردم، ناگهان یک حس تمایل شدید به تعلیم کلام خدا در من به وجود آمد. سپس صدای خداوند را شنیدم که به من گفت: "تو به سراسر دنیا خواهی رفت و کلام مرا تعلیم خواهی داد، و از طریق پخش نوارهای آموزشی خود خدمت

بزرگی انجام خواهی داد."

هیچ دلیل اصلی و کلی در خود نمی‌دیدم که خداوند واقعاً با من صحبت کند یا این که من اساساً این توانایی را در خود دیده باشم که آنچه را که از طرف خداوند شنیده‌ام، انجام دهم. من با خودم خیلی مشکل داشتم. کسی نبودم که بتوانم وسیله‌ای برای خدمت کردن به خداوند باشم، ولی چون خداوند در واقع می‌خواهد کسانی را که ادعای خرد و دانش می‌کنند، شرمسار نماید، از وجود افراد ضعیف و ناتوان استفاده می‌کند. (اول قرتیان ۱ : ۲۷ "بلکه خدا جهال جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد.")

خداوند به قلب انسان نگاه می‌کند نه به نفس او.

اول سموئیل ۱۶ : ۷ "اما خداوند به سموئیل گفت: «به چهره اش و بلندی قامتش نظر منما زیرا او را رد کرده‌ام، چونکه خداوند مثل انسان نمی‌نگرد، زیرا که انسان به ظاهر می‌نگرد و خداوند به دل می‌نگرد.»"

اگرچه در خودم دلایلی نمی‌دیدم که دال بر باورم در شنیدن این پیام باشد، ولی وقتی این میل شدید در من به وجود آمد، بقدری از ایمان پر شدم که توانستم خواست و اراده خداوند را بجا آورم. وقتی خداوند ما را می‌خواند، خودش هم اشتیاق، ایمان و قدرت انجام آن کار را به ما می‌دهد. اما باید این را هم بگویم که در طول تمام این سال‌هایی که در تعلیم و انتظار خداوند می‌گذراندم، مرتباً مورد حمله شک و بی‌ایمانی هم قرار می‌گرفتم.

خداوند رویا و بینش روحانی را به صورت دانه‌های ریز و کوچک در ما بارور می‌کند. کاملاً شبیه به زنی که باردار می‌شود، ما نیز بوسیله وعده‌ها و سخنان خداوند باردار می‌شویم. در طول زمان "بارداری"، شیطان تلاش زیادی برای سقط کردن رویاها و بینش‌های ما به خرج می‌دهد. یکی از ابزارهای مورد استفاده او، شک و دیگری بی‌ایمانی است و هر دوی این‌ها را برعلیه رای و فکر ما بکار می‌برد.

ایمان از روح سرچشمه می‌گیرد؛ در واقع یک نیروی روحانی است و دشمن نمی‌خواهد که فکر ما در موافقت با روح ما قرار بگیرد. او می‌داند که خداوند ایمان را برای انجام هر کاری در ما به ودیعه گذارده است و همچنین می‌داند که ما با ایمانی که داریم، تبدیل به افرادی مثبت می‌شویم و پیوسته با باور می‌داریم، کارها را انجام می‌دهیم و همین مسئله است که باعث ویرانی قلمرو دشمن می‌شود.

همچنان روی آب راه بروید!

متی ۱۴ : ۲۴ "اما کشتی در آن وقت در میان دریا به سبب باد مخالف که می‌وزید، به امواج گرفتار بود."

دلیل تأکید بر روی قسمت آخر آیه این است که توجه کنید که برنامه شریر چیست. پطرس برطبق فرمان عیسی مسیح از قایق بیرون آمد، او کاری را کرد که هرگز انجام نداده بود. درواقع، هیچ‌کس بجز عیسی مسیح از عهدۀ انجام این کار برنیامده بود.

لازمۀ این کار فقط ایمان بود!

از پطرس یک اشتباه سرزد؛ او وقت زیادی را صرف نگاه کردن به طوفان کرد. او ترسیده بود. شک و بی‌ایمانی بر او غلبه کرده بود؛ به همین دلیل درحال غرق شدن بود و در همان حال، با فریاد از عیسی مسیح خواست او را نجات دهد، و عیسی مسیح هم او را نجات داد. اما توجه کنید که با برگشتن پطرس به قایق، طوفان آرام شد.

آیا رومیان ۴ : ۱۸ - ۲۱ را بخاطر می‌آورید که ابراهیم درمورد شرایط غیرممکن خود دچار شک و تردید نشد؟ ابراهیم شرایط خود را می‌دانست، اما تصور نمی‌کنم که او علی‌رغم پطرس تمام مدت درمورد آن مسئله فکر یا صحبت کرده باشد.

من و شما هم می‌توانیم با درنظر گرفتن شرایط موجود در زندگی‌های خود، عمداً فکرمان را روی چیزهایی متمرکز کنیم که باعث رشد و تهذیب ایمانمان شود.

به همین دلیل ابراهیم در ستایش و تجلیل از خداوند ثابت قدم بود. زمانی که زندگی با ما سر ناسازگاری می‌گذارد، با تداوم در انجام کارهای درست، خداوند را جلال می‌دهیم. افسسیان ۶ : ۱۴ به ما می‌آموزد که در زمان جنگ روحانی، خود را به کمربند راستی مسلح کنیم.

زمانی که در تلاطم‌های زندگی قرار می‌گیرید، پای خود را محکم جلو بگذارید، سینه سپر کنید و در روح‌القدس استوار و مصمم شوید تا بتوانید خارج از قایق روی آب راه بروید! خیلی از اوقات، بمحض این که عقب نشینی می‌کنید و به جای امن پناه می‌برید، طوفان آرام می‌شود.

شریر برای این که شما را بترساند، در زندگی‌تان تلاطم به وجود می‌آورد. در حین طوفان و تلاطم، یادتان باشد که فکر شما یک رزمگاه است. براساس احساسات و فکرخودتان تصمیم نگیرید، بلکه از روح خود نظرخواهی کنید. با این کار، متوجه خواهید شد که نظر شما هم از ابتدا همین بوده است.

شک و تردید ممنوع!

یعقوب ۱: ۵-۷ "و اگر از شما کسی محتاج به حکمت باشد، سؤال بکند از خدایی که هر کس را به سخاوت عطا می‌کند و ملامت نمی‌نماید و به او داده خواهد شد. لکن به ایمان سؤال بکند و هرگز شک نکند زیرا هرکه شک کند، مانند موج دریاست که از باد رانده و متلاطم می‌شود. زیرا چنین شخص گمان نبرد که از خداوند چیزی خواهد یافت."

شبان من به نام "ریک شلتون"، داستانی را دربارهٔ دورانی که پس از فارغ التحصیل شدن از دانشگاه الهیات، هنوز تصمیم قاطعی در مورد زندگی خود نگرفته بود و نمی‌دانست چه شغلی را انتخاب کند، نقل می‌نماید. خداوند اکیداً در قلبش گذاشته بود که بعد از فارغ التحصیلی، به "سنت لوییس" واقع در "میسوری" برگردد و طبق خواسته‌ای که داشت، در آنجا یک کلیسای محلی تأسیس کند. بهر تقدیر، هنگامی که زمان عزیمتش فرا رسید، او متأهل شده و کودکی هم در راه بود و تمام ثروتش هم تقریباً ۱۵ دلار بود. شرایط ظاهراً مطلوب بنظر نمی‌رسید. او در حینی که سعی می‌کرد تصمیمی بگیرد، پیشنهاد استخدامی مبنی بر ملحق شدن به کلیساهای بزرگ دریافت کرد. حقوق پیشنهادی خیلی خوب بود. موقعیت‌های پیشنهاد شده به او بسیار دعوت کننده و جذاب بودند، حتی اگر این‌ها هم نبود، همان ارضای حس خودستایی او مبنی بر استخدام در چنین کلیساهای بزرگ و مهمی برای او کافی بود. هرچه بیش‌تر روی این مسئله فکر می‌کرد، گیج‌تر و مغشوش‌تر می‌شد. (مثل این بود که جناب شک و تردید به ملاقات او آمده بود، اینطور نیست؟)

زمانی بود که این دقیقاً همان چیزی بود که او می‌خواست، ولی حالا بین این دو تصمیم مردد شده بود. از آنجایی که شرایط موجود در زندگی‌اش، او را از رفتن به "سنت لوییس" و می‌داشت، قبول یکی از این دو پیشنهاد استخدامی، و سوسه‌انگیز بود، اما عملاً در مورد هیچ یک از این دو پیشنهاد، آرامش نداشت. سرانجام با یکی از آن دو شبانی که قصد استخدامش را داشت، صحبت کرد و او گفت: "به جایی برو که آرامش داشته باشی. تصمیم خودت را بگیر. به قلب خود نگاه کن و ببین در قلبت چه می‌گذرد. همان کار را انجام بده!"

وقتی پیشنهاد آن شبان را بررسی کرد، فوراً متوجه شد چیزی که در قلبش بوده است، همان کلیسای "سنت لوییس" بود. او نمی‌دانست با آنچه در دست داشت چه کند، ولی مطیعانه جلو رفت و نتیجه‌اش هم فوق‌العاده عالی شد.

درحال حاضر، "ریک شلتون" مؤسس و شبان عالی‌رتبهٔ "مرکز زندگی مسیحی" در "سنت لوییس"، واقع در "میسوری" می‌باشد. اکنون، این مرکز، کلیسایی است با حدود ۳۰۰۰ نفر عضو و به علاوه، برکات و هدایا هم از اطراف و اکناف دنیا به این کلیسا داده می‌شود.

در طول سالیانی که از ارائه خدمات روحانی در این کلیسا می‌گذرد، هزاران هزار زندگی از طریق این خدمات، برکت یافته‌اند.

من پنج سال بعنوان همکار شبان در آنجا خدمت کردم و در همان سال‌ها بود که تشکیلات خدمتی من به نام "حیات در کلام" متولد شد. حال شما تصور کنید که اگر شبان شلتون نه با هدایت روح، بلکه برطبق فکر انسانی خود عمل می‌کرد، شریر با به وجود آوردن شک و تردید، چقدر می‌توانست از او بزدد.

شک و تردید اختیاری است

متی ۲۱ : ۱۸ - ۲۱ "بامدادان چون به شهر مراجعت می‌کرد، گرسنه شد. و در کناره راه یک درخت انجیر دیده، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت. پس آن را گفت : «از این به بعد میوه تا به ابد بر تو نشود!» که در ساعت درخت انجیر خشکید! چون شاگردانش این را دیدند، متعجب شده، گفتند: «چه بسیار زود درخت انجیر خشک شده است!» عیسی در جواب ایشان گفت: «هرآینه به شما می‌گویم اگر ایمان می‌داشتید و شک نمی‌نمودید، نه همین را که به درخت انجیر شد می‌کردید، بلکه هرگاه بدین کوه می‌گفتید "منتقل شده به دریا افکنده شو" چنین می‌شد.»

یوحنا ۱۴ : ۱۲ "آمین آمین به شما می‌گویم هرکه به من ایمان آرد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم." درحال حاضر به ما ثابت شده که ایمان عطیه‌ای است از طرف خداوند، بنابراین ما به ایمان خود کاملاً واقف هستیم.

(رومیان ۱۲ : ۳ "زیرا به آن فیضی که به من عطا شده است، هر یکی از شما را می‌گویم که فکرهای بلندتر از آنچه شایسته است مکنید بلکه به اعتدال فکر نمایید، به اندازه آن بهره از ایمان که خدا به هرکس قسمت فرموده است.") انتخاب با شماست!

بی‌ایمانی، سرپیچی و ناپاطاعتی است

متی ۱۷ : ۱۴ - ۲۰ "و چون نزد جماعت رسیدند، شخصی پیش آمده، نزد وی زانو زده، عرض کرد: "خداوندا، بر پسر من رحم کن زیرا مصروع و به شدت متألم است، چنانکه بارها در آتش و مکرراً بر آب می‌افتد. و او را نزد شاگردان تو آوردم، نتوانستند او را شفا دهند." عیسی در جواب گفت :

"ای فرقه بی‌ایمان کج رفتار، تا به کی با شما باشم و تا چند متحمل شما گردم؟ او را نزد من آورید." پس عیسی او را نهیب داده، دیو از وی بیرون شد و در ساعت، آن پسر شفا یافت، اما شاگردان نزد عیسی آمده، در خلوت از او پرسیدند: "چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟" عیسی ایشان را گفت: "به سبب بی‌ایمانی شما. زیرا هرآینه به شما می‌گویم، اگر ایمان به قدر دانه خردلی می‌داشتید، بدین کوه می‌گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو، البته منتقل می‌شد و هیچ امری بر شما محال نمی‌بود. لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی‌رود."

بخاطر داشته باشید که بی‌ایمانی ما را به سوی سرپیچی و ناطاعتی سوق می‌دهد.

حتماً عیسی مسیح تعالیم خاصی را در این مورد به شاگردانش می‌داد ولی بی‌ایمانی آنها باعث ناطاعتی آنان می‌شد، و به همین دلیل بود که نتیجه‌ای عاید آنان نمی‌شد.

به هرصورت، نکته مهم این است که بی‌ایمانی هم مثل شک، ما را از آنچه خداوند خواندگی انجام آن را به ما داده است، باز می‌دارد. همچنین بی‌ایمانی آرامشی را که بر طبق اراده خداوند و لازمه شادی در زندگی ماست و ضمناً باعث ایجاد امنیت و راحتی جان در خداوند می‌شود نیز از ما سلب می‌کند. (متی ۱۱: ۲۸ و ۲۹) "بیاوید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل می‌باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت."

سکون و آرامش در روز سبت

عبرانیان ۴: ۱۱ "پس جد و جهد بکنیم و تا به آن آرامی داخل شویم، مبادا کسی در آن نافرمانی عبرت آمیز بیفتد."

اگر کل فصل چهارم کتاب عبرانیان را بخوانید، خواهید دید که درمورد سکون و استراحت در روز سبت صحبت می‌کند، روزی که خداوند برای استراحت و سکون قوم خود مقرر کرده است. طبق نظریه کتاب عهد جدید، سکون و آرامش از دیدگاه روحانی مورد نظر است. هر ایماندار این امتیاز را دارد که از غصه خوردن و نگرانی برحذر باشد. من و شما بعنوان ایماندار، می‌توانیم وارد قلمرو آرامش خداوند شویم. از دیدگاه دقیق رساله عبرانیان فصل ۴ آیه ۱۱، این مطلب برای ما روشن می‌شود که ما وارد قلمرو آرامش و سکون خداوند نخواهیم شد مگر از طریق ایمانمان، و این آرامش را با بی‌ایمانی و ناطاعتی از دست خواهیم داد.

بی‌ایمانی ما را در محور "زندگی بیابانی" نگه خواهد داشت، اما عیسی مسیح جایگاهی

ابدی در آرامش و سکون برای ما تدارک دیده است، مکانی که فقط از طریق ایمان می‌توانیم در آن جایگزین شویم.

از ایمان تا ایمان

رومیان ۱ : ۱۷ "که در آن عدالت خدا مکشوف می‌شود، از ایمان تا ایمان چنانکه مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد کرد."

رویدادی را بخاطر می‌آورم که نقل آن شاید برایتان جالب باشد. شبی در منزل مشغول انجام کارهایی بودم و ضمناً احساس خیلی بدی هم داشتم. اصلاً خوشحالی در وجودم نبود - آرامشی هم در قلبم احساس نمی‌کردم. پیوسته از خداوند می‌پرسیدم: "چرا دچار چنین حالی شده‌ام؟" و اغلب اوقات هم همین حال و احساس را داشتم و به راستی دلم می‌خواست بفهمم که مشکلم چیست. سعی می‌کردم تمام درس‌هایی را که درباره‌ی راه رفتن با عیسی مسیح وجود داشت، یاد بگیرم تا آنها را در زندگی خود دنبال کنم و بکار ببرم، اما در این میان کمبود چیزی را احساس می‌کردم.

در همان لحظات بود که تلفن زنگ زد. درحین این که با تلفن صحبت می‌کردم، کارت‌هایی را که روی آنها آیاتی را نوشته بودم و در جعبه‌ای کنار تلفن قرار داشتند، زیر و رو می‌کردم. وقتی مکالمه‌ام تمام شد، تصمیم گرفتم یکی از آنها را بردارم و بخوانم تا تشویق شوم و قدرت بگیرم.

از لابلای آن کارت‌ها، رومیان ۱۵ : ۱۳ را بیرون کشیدم که می‌گوید، "الان خدای امید، شما را از کمال خوشی و سلامتی در ایمان پر سازد تا به قوت روح‌القدس در امید افزوده گردید."

و نتیجه‌اش را هم دیدم!

مشکل من تماماً، شک و بی‌ایمانی بود. با باور کردن دروغ‌های شریر، شادی را از خود دور کرده بودم. تبدیل به فردی منفی شده بودم. آرامش و شادی نداشتم، چون ایمانم را از دست داده بودم. غیرممکن است که شما درعین بی‌ایمانی خوشحال و پر از آرامش هم باشید.

پس مصمم شوید که به خداوند ایمان داشته باشید و نه به شریر!

فصل دوازدهم

فکر مضطرب و نگران

فکر مضطرب و نگران

مزمور ۳۷: ۸ "از غضب
برکنار شو و خشم را ترک
کن. خود را مشوش مساز که
البته باعث گناه خواهد شد."

اضطراب و نگرانی هر دو، حملاتی هستند که از طرف
شریر به ذهن ما وارد می‌شوند تا ما را از خدمت به
خداوند بازدارند.

دشمن نیز از هردوی این طوفان‌ها استفاده می‌کند تا ایمان ما را ضعیف‌تر کند تا نتوانیم
در زندگی از جا بلند شده و پیروز گردیم.

بعضی از افراد بقدری نگران هستند که این نگرانی تبدیل به عادت ثانوی آنان شده است.
این دسته از افراد، اگر هم موردی برای نگرانی نداشته باشند، درمورد پیشامدهایی که برای
دیگران رخ می‌دهد نیز نگران و مضطرب می‌شوند.

چون من دائماً نگران بودم، در نتیجه هیچگاه نمی‌توانستم از شادی و آرامشی که عیسی
مسیح جان خود را به آن خاطر برای من فدا کرد، بهره‌مند شوم.

این امر کاملاً غیر ممکن است که شما در عین نگرانی، در آرامش هم بسر ببرید.

آرامش چیزی نیست که آن را مانند لباس به کسی بپوشانید، بلکه طبق غلاطیان ۵: ۲۲
یکی از میوه‌های روح‌القدس است و میوه در نتیجه ماندن و وصل بودن به شاخه به عمل
می‌آید. (یوحنا ۱۵: ۴) "در من بمانید و من در شما همچنان که شاخه از خود نمی‌تواند میوه
آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید."

"ماندن" به معنای وارد شدن به آرامش و سکون خداوند است و این همان چیزی است
که در فصل چهارم رسالهٔ عبرانیان و خیلی از رسالات دیگر کتاب مقدس نیز از آن سخن
گفته شده است.

در کتاب مقدس، کلمات و عبارات متعددی دربارهٔ نگران بودن بکار برده شده‌اند که البته
بستگی به ترجمهٔ آن هم دارد. بعنوان مثال، در ترجمهٔ "کینگ جیمز"، از کلمه "نگرانی"
استفاده نمی‌شود. مثلاً در مزمور ۳۷: ۸ آمده: "از غضب برکنار شو و خشم را ترک کن.

خود را مشوش مساز که البته باعث گناه خواهد شد. "یا در متی ۶ : ۲۵ آمده : "بنابراین به شما می‌گویم، از بهر جان خود اندیشه مکنید که چه خورید یا چه آشامید و نه برای بدن خود که چه بپوشید. آیا جان، از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست؟" و در فیلیپیان ۴: ۶ آمده : "برای هیچ چیز اندیشه مکنید، بلکه در هر چیز با صلوات و دعا با شکرگزاری مسئولیات خود را به خدا عرض کنید." و در اول پطرس ۵ : ۸ آمده : "هشیار و بیدار باشید زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غران گردش می‌کند و کسی را می‌طلبد تا ببلعد."

من معمولاً از انجیل تفسیری استفاده می‌کنم، چون دارای بسیاری از ترجمه‌های متفاوت و عبارات مختلف در رابطه با این آیه‌ها می‌باشد، بنابراین برای سهولت در امر تدریس بقیه این فصل، از لفظ "نگرانی" استفاده خواهم کرد.

تعریف نگرانی

طبق لغت نامه وبستر ، معانی نگرانی از این قرارند : "۱ - احساس ناراحتی و آشفتگی کردن، ۲ - باعث اضطراب، آشفتگی و پریشانی شدن، ۳ - منبع عیبجویی و سرزنش بودن."

من خود نیز تعریف دیگری از این واژه را شنیده‌ام، "کسی که خود را با آشفته کردن افکارش دچار زجر و عذاب می‌کند."

وقتی به معنی اخیر، یعنی کسی که خود را با آشفته کردن افکارش دچار زجر و عذاب می‌کند، برخوردیم، همان لحظه تصمیم گرفتیم که باید هوشیارتر از این باشیم که در این دام گرفتار شوم. من معتقدم که هر فرد مسیحی هم همین‌طور است. فکر می‌کنم که ایمانداران، با حکمت‌تر از آن هستند که خود را دچار رنج و عذاب کنند.

قطعاً نگرانی کمکی به بهبود اوضاع نمی‌کند، پس چرا خود را از این مسئله آزاد نکنیم؟

تعریف دیگری از این کلمه نیز باعث روشن شدن فکر من شد و آن این بود، "وقتی حیوانی درنده دندان‌های خود را در گلوی طعمه‌اش فشار می‌دهد و او را خسته می‌کند و از پای درمی‌آورد، یا او را با خشونت و به دفعات زیاد گاز می‌گیرد."

با تعمق در مورد تعریف فوق، به این نتیجه رسیدیم که شریب دقیقاً با بکار گرفتن حربه نگرانی بر علیه ما سعی می‌کند همین کار را با ما انجام دهد. وقتی ما حتی چند ساعت با نگرانی دست و پنجه نرم می‌کنیم و کشتی می‌گیریم، دقیقاً همان حالت به ما دست می‌دهد - درست مثل این است که دشمن گلوی ما را گرفته و سپس ما را سست و بی‌حال رها می‌کند تا این که کاملاً از پا در بیاییم. افکاری که مکرراً به ذهن ما خطور می‌کنند و ما را رها

نمی‌کنند، کاملاً شبیه به همان بلایی است که حیوان درنده با گاز گرفتن طعمه‌اش بر سر او می‌آورد و در بالا نیز از آن صحبت شد.

نگرانی و اضطراب قطعاً حملاتی هستند از طرف شریر که به ذهن و فکر ما وارد می‌شود. یک ایماندار باید درمورد تفکر و ذهنیت خود یک سری آموزش‌هایی را ببیند، و شریر با آگاهی از این موضوع سعی می‌کند فکر ما را با انواع و اقسام تفکرات غلط مشغول نگه دارد تا ما نتوانیم از آن نقشه‌ای که خداوند برای ما طراحی کرده است، بهره‌مند شویم.

درمورد استفاده صحیح از فرمان در فصل بعد صحبت خواهیم کرد، اما درحال حاضر اجازه بدهید که مطالعه و درس خود را در مورد نگرانی ادامه دهیم تا برایمان کاملاً آشکار شود که وجود نگرانی در زندگی چقدر بیهوده است.

زمانی که احساس نگرانی به ما دست می‌دهد، مطالعه متی ۶ : ۲۵ تا ۲۴ که آیه‌های فوق‌العاده عالی‌ای هستند، بسیار مؤثر خواهد بود. پس هر یک از این آیه‌ها را بطور مجزا مورد مطالعه قرار می‌دهیم تا ببینیم خداوند درمورد این موضوع بسیار حیاتی به ما چه می‌گوید:

متی ۶ : ۲۵ "بنابراین به شما می‌گویم، از بهر جان خود اندیشه نکنید که چه خورید یا چه آشامید، و نه برای بدن خود که چه بپوشید. آیا جان، از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست؟"

نیت ما این است که زندگی‌ای با کیفیت عالی داشته باشیم و بی‌نهایت از آن لذت ببریم و شاد باشیم. در یوحنا ۱۰:۱۰، عیسی مسیح می‌گوید: "دزد نمی‌آید مگر آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند. من آدمم تا ایشان حیات یابند و آن را زیاده‌تر حاصل کنند."

قصد شیطان این است که زندگی را به طرق مختلف از ما بدزدد، و یکی از آن راه‌ها، نگرانی است.

متی ۶ : ۲۵ به ما می‌آموزد که قرار نیست در زندگی غصه و نگرانی به خود راه دهیم - در هیچ موردی! کیفیت زندگی‌ای که خداوند برای ما تدارک دیده است بقدری بالاست که همه چیز را در بر می‌گیرد، اما اگر ما درمورد چیزی نگرانی و اضطراب به خود راه دهیم، آن وقت است که نه تنها همه آن چیزها، بلکه زندگی‌ای را که مطابق خواست و اراده خداوند است نیز از دست می‌دهیم.

آیا شما نزد خداوند خیلی بیش‌تر از این پرندگان ارزش ندارید؟

متی ۶ : ۲۶ "مرغان هوا را نظر کنید که نه می‌کارند و نه می‌دروند و نه در انبارها ذخیره می‌کنند و پدر آسمانی شما آنها را می‌پروراند. آیا شما از آنها بمراتب بهتر نیستید؟"

گاهی اوقات لازم است قدری به پرندگان نگاه کنیم. این چیز است که خداوند از ما می‌خواهد. اگر هر روز این کار را نمی‌کنیم، حداقل بعضی مواقع آنها را مطالعه کنیم تا به ما یادآوری شود که از این دوستان پرنده و بالدارمان چگونه محافظت و نگهداری می‌شود. بدون اغراق می‌گویم، آنها حتی نمی‌دانند وعده بعدی غذایشان از کجا تأمین می‌شود؛ تاکنون هم شخصاً پرنده‌ای را ندیده‌ام که روی شاخه درختی نشسته و از شدت نگرانی و غصه، دچار تشنج عصبی شده باشد!

قصه خداوند هم در واقع، خیلی ساده، همین است: "آیا شما بیش از یک پرنده ارزش ندارید؟" حتی اگر خود را خیلی دست کم می‌پندارید، ولی با اطمینان ایمان داشته باشید که قدر و ارزش شما نزد خداوند از یک پرنده بیش‌تر است، و بدانید که پدر آسمانی شما به نحو احسن از شما مراقبت خواهد کرد.

از نگرانی چه چیزی عایدتان خواهد شد؟

متی ۶ : ۲۷ "و کیست از شما که به تفکر بتواند ذراعی بر قامت خود افزایش؟"

مسئله این است که نگرانی چیز بیهوده و بی فایده‌ای است. بنابراین، چرا نگران و مضطرب باشیم؟

چرا مضطرب باشیم؟

متی ۶ : ۲۸ - ۳۰ "و برای لباس چرا می‌اندیشید؟ در سوسن‌های چمن تأمل کنید، چگونه نمو می‌کنند! نه محنت می‌کشند و نه می‌ریسند! لیکن به شما می‌گویم سلیمان هم با همه جلال خود چون یکی از آنها آراسته نشد. پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می‌شود چنین ببوشاند، ای کم ایمانان آیا نه شما را از طریق اولی؟"

بنابراین، نگران و مضطرب نباشید!

متی ۶ : ۳۱ "پس اندیشه مکنید و مگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه ببوشیم؟"

من این آیه را کمی بسط و گسترش داده و یک سؤال به آن اضافه می‌کنم: "حالا چه باید کرد؟"

بنظر من، شریر، شیاطین و موجودات خبیثی را جلوی پای ما قرار می‌دهد که کارشان چیزی نیست جز تکرار مداوم عبارت بالا ("حالا چه باید کرد؟") در گوش یک ایماندار. آنان سئوالات مشکلی را مطرح می‌کنند، و ایماندار هم تمام اوقات گرانبهای خود را صرف یافتن جوابی برای این سؤال می‌کند. شریر، با این امید که ایماندار مسیحی را درگیر یک نبرد طولانی، از قبل طراحی شده و پرهزینه بنماید، پیوسته در رزمگاه اندیشه‌ی وی به جنگ می‌پردازد.

به قسمتی از آیه ۳۱ که در آن عیسی مسیح به ما حکم می‌کند که اندیشه مکنید، توجه نمایید و به یاد داشته باشید که زبان از زیادتى دل سخن می‌گوید. (متی ۱۲ : ۳۴) دشمن می‌داند که با وارد کردن افکار اشتباه و نادرست به ذهن ما، سرانجام این افکار به نحوی از دهان ما بیرون می‌آیند. کلامی که از دهان ما بیرون می‌آید، خیلی مهم است، چون بیانگر ایمان ماست - یا شاید به نوعی، بی ایمانی ما.

خداوند را بجوئید، نه در پی هدیه باشید

متی ۶ : ۳۱ و ۳۲ "پس اندیشه مکنید و مگوئید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم. زیرا که در طلب جمیع این چیزها امت‌ها می‌باشند. اما پدر آسمانی شما می‌داند که بدین همه چیز احتیاج دارید."

واضح است که خداوند دوست ندارد فرزندانش هم‌رنگ دنیا شوند. دنیا به فکر چیزهای دنیوی و مادی است، ولی ما بدنبال خداوند هستیم. خداوند به ما وعده داده است که اگر ما آنطور که او می‌خواهد باشیم، او هم احتیاجات و خواسته‌های ما را برآورده خواهد ساخت.

ما باید روی خداوند را بجوئیم نه دست او را

اگر در زندگی منحصرأ بدنبال بدست آوردن چیزهای مطلوب خود نباشیم، آنوقت است که پدر آسمانی ما آن موهبت‌ها را با کمال میل به ما که فرزندانست هستیم عطا خواهد کرد. خداوند نیازهای ما را قبل از این که از او بخواهیم می‌داند. اگر ما خواسته‌ها و نیازهایمان را به حضور خداوند ببریم، (فیلیپیان ۴ : ۶) او هم در زمانی که خودش مقرر کرده است، نیازهای ما را برآورده می‌کند. نگرانی نه تنها کمکی در رفع مشکلات به ما نمی‌کند، بلکه ما را نیز از پیشرفت باز می‌آورد.

روز بروز پیش بروید

متی ۶: ۳۴: "پس در اندیشه فردا مباشید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد. بدی امروز برای امروز کافی است."

تفسیر دیگر نگرانی و اضطراب این است که امروز صرف فکر کردن به این می‌شود که فردا چه خواهد شد، یا فردا چه کنیم. پس یاد بگیریم از اوقاتی که خداوند به ما عطا می‌کند، طبق خواست و اراده او استفاده کنیم.

ما باید زندگی کنیم - همین جا و همین حالا!

متأسفانه، تعداد کمی از مردم هستند که می‌دانند امروز را چگونه زندگی کنند. شما هم می‌توانید یکی از آنها باشید.

عیسی مسیح گفت شیطان که دشمن ماست، می‌آید تا زندگی را از ما بدزد. (یوحنا ۱۰: ۱۰) به شیطان اجازه ندهید بیش از این زندگی را از شما بدزد! امروز را با نگرانی درباره فردا سپری نکنید. مسایل امروز برای امروزتان کافی است؛ رسیدگی به مسایل امروزتان مستلزم صرف وقت است. فیض خداوند برای اداره کردن اموری که امروز قرار است در زندگی‌تان انجام شود، شامل حال شماست، ولی فیض خداوند برای فردا، همان فردا شامل حالتان خواهد شد - بنابراین امروز را از دست ندهید!

غصه نخورید و مضطرب نباشید

"برای هیچ چیز اندیشه نکنید، بلکه در هر چیز با صلوات و دعا با شکرگزاری مسؤولات خود را به خدا عرض کنید." فیلیپیان ۴: ۶

این هم یک آیه خوب دیگر که وقتی "نگرانی حمله می‌کند"، از این آیه استفاده کنیم.

تأکید و پیشنهاد می‌کنم که کلام خدا را با صدای بلند اعلام کنیم. کلام خدا شمشیر دو دم است که باید بر علیه دشمن بکار برده شود. (عبرانیان ۴: ۱۲ و افسسیان ۶: ۱۷) شمشیری که در زمان حمله درغلاف باشد، کاری از پیش نخواهد برد.

خیال‌پردازی‌ها را به دور بیا فکنید

دوم قرن‌تیاں ۱۰: ۵ "که خیالات و هربلندی را که خود را به خلاف معرفت خدا می‌افرازد، به زیر می‌افکنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازیم."

وقتی افکاری به ذهن ما خطور می‌کنند که مورد پسند خداوند نیست، بهترین راه، اعلام و اعتراف کلام خداست.

کلام خدا که با پشتوانهٔ ایمان از دهان یک ایماندار بیرون بیاید، تنها سلاح مؤثری است که می‌تواند بر علیه نگرانی و اضطراب بکار برده شود.

غم و اندوه خود را به دست خداوند بسپارید

"پس زیر دست زورآور خدا فروتنی نمایید تا شما را در وقت معین سرافراز نماید. و تمام اندیشه‌های خود را به وی واگذارید زیرا که او برای شما فکر می‌کند." اول پطرس ۵: ۶ و ۷

وقتی دشمن سعی می‌کند برای ما مشکل ایجاد کند، ما این برتری و امتیاز را داریم که آن را به دست خداوند بسپاریم. کلمه **cast** در واقع به معنای انداختن و پرتاب کردن است. باور کنید، من و شما هم می‌توانیم مشکلات خود را برای خدا بیاندازیم و به او بسپاریم، او می‌تواند آنها را بگیرد. او می‌داند که با آنها چه کند.

این قسمت از کلام به ما می‌گوید که فروتن ساختن خود به معنای نگران کردن خود نیست. فرد نگران تصور می‌کند که می‌تواند مشکلات خود را از طریق نگرانی حل کند. نگرانی یعنی این که ذهن ما خیلی تلاش می‌کند تا راه حلی برای مشکلات موجود پیدا کند. فرد مغرور از خودش پر است، درحالی که شخص فروتن از خداوند.

فقط خداوند است که ما را آزاد می‌کند و او می‌خواهد ما بدانیم که تحت هر شرایطی، اولین واکنش ما تکیه بر او و قدم گذاشتن در آرامش او می‌باشد.

آرامش در خداوند

"ای خدای ما آیا تو بر ایشان حکم نخواهی کرد؟ زیرا که ما را به مقابل این گروه عظیمی که بر ما می‌آیند، هیچ قوتی نیست و ما نمی‌دانیم چه بکنیم. اما چشمان ما به سوی تو است." دوم تواریخ ۲۰: ۱۲

من عاشق این آیه هستم! آن افراد مطمئناً در این آیه، سه نکته زیر را درک کرده بودند:

۱. هیچ قدرتی بر علیه دشمنان خود نداشتند.
۲. نمی‌دانستند چه کنند.
۳. می‌بایست چشمان خود را فقط به خداوند بدورزد.

در آیات ۱۵ و ۱۷ در همان فصل، می‌بینیم که آن‌ها درک کردند که خداوند به آنان چه گفت :

آیه ۱۵ : "ای تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم! و ای یهوشافاط پادشاه گوش گیرید! خداوند به شما چنین می‌گوید : "از این گروه عظیم ترسان و هراسان مباشید زیرا که جنگ از آن شما نیست بلکه از آن خداست."

آیه ۱۷ : "در این وقت بر شما نخواهد بود که جنگ نمایید. بایستید و نجات خداوند را که با شما خواهد بود مشاهده نمایید. ای یهودا و اورشلیم ترسان و هراسان مباشید و فردا به مقابل ایشان بیرون روید و خداوند همراه شما خواهد بود."

نقش ما چیست؟ نقش ما اطاعت از عیسی مسیح و قدم نهادن در آرامش خداوند است. دیگر این که پیوسته چشمان خود را به او بدوزیم و منتظر او باشیم و از راهنمایی‌های او پیروی کنیم و در صورت تمایل به پیروی از نفس خود، "ترس آمیخته با احترام" نسبت به او داشته باشیم.

در مورد قدم گذاشتن در آرامش خداوند باید بگویم که، آرامش خداوند بدون وجود تناقض به وجود نمی‌آید.

برای شرح بیش‌تر این مطلب، اجازه بدهید داستانی را از دو هنرمند نقاش نقل کنم که از آنها درخواست شده بود هر یک آرامش را از دیدگاه خود به تصویر در آورد. یکی از آنها دریچه آرام و ساکنی را با رشته کوه‌هایی در پشت آن دریچه به تصویر در آورده بود. دیگری یک آبشار خروشان را به تصویر در آورده بود که پرندۀ ای بر فراز آب‌های خروشان این آبشار، بر روی شاخه‌هایی از یک درخت غان آشیانه ساخته و در نهایت آرامش در آن نشسته بود.

کدام یک از این دو نقاشی آرامش را مجسم می‌کند؟ دومین نقاشی، زیرا هیچ آرامشی بدون وجود تناقض ایجاد نمی‌شود. اولین تصویر، بیانگر رکود است. منظره‌ای که آن نقاش به تصویر در آورده است، شاید آرام باشد؛ شاید یک فرد را بر این بدارد که برای استراحت به محل آرام و ساکنی برود. شاید یک تابلوی زیبا باشد، ولی بیان‌کننده آرامش و سکون در خداوند نیست.

عیسی مسیح (یوحنا ۱۴ : ۲۷) می‌گوید: "سلامتی برای شما می‌گذارم، سلامتی خود را به شما می‌دهم. نه چنانکه جهان می‌دهد، من به شما می‌دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد..."

آرامش او آرامش روحانی است، آرامشی است که در میان طوفان‌ها پدید می‌آید نه غیر آن. عیسی مسیح نیامد که تناقضات را از زندگی‌های ما بردارد، بلکه ترجیحاً آمد تا طرز برخورد متفاوتی را در مقابله با طوفان‌های زندگی به ما بیاموزد. ما باید یوغ او را بر دوش خود بگیریم و از او یاد بگیریم. (متی ۱۱ : ۲۹) "یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل می‌باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت." (معنی این آیه این است که ما هم باید همان روش برخورد او با زندگی را یاد بگیریم.)

عیسی مسیح نگران نبود، ما هم نباید نگران باشیم

اگر شما منتظرید تا نگرانی‌هایتان تمام شود، باید بگویم که باید مدتی طولانی صبر کنید، چون آن زمان هرگز فرا نخواهد رسید. منفی بافی نمی‌کنم، بلکه صادقانه می‌گویم!

متی ۶ : ۳۴ پیشنهاد می‌کند که ما نباید نگران فردا باشیم، زیرا نگرانی هر روز برای همان روز کافی است. عیسی مسیح خود نیز همین را گفته است، و او مسلماً منفی باف نبود.

در آرامش بودن و در آرامش خداوند بودن در میان طوفان‌های زندگی، باعث جلال هرچه بیش‌تر خداوند می‌شود، چون ثابت می‌کند که این راه و روش اوست.

نگرانی، نگرانی، نگرانی!

سال‌های زیادی از عمرم را بخاطر مسایلی که قادر به حل آنها نبودم، تلف کردم. دلم می‌خواهد که آن سال‌ها بر می‌گشتند و می‌توانستم بطور متفاوتی با آن مشکلات روبرو شوم. به هر حال، هرگاه اوقاتی را که خداوند به شما عطا کرده است، در راه خود او صرف می‌کنید، محال است آن‌ها را پس بگیرید و در راه دیگری مصرف کنید.

از طرفی، شوهر من هیچ‌گاه نگران نمی‌شود. زمانی بود که نسبت به او خشمگین می‌شدم چون شریک نگرانی‌های من نمی‌شد و با من همدلی نمی‌کرد و در مکالماتی از قبیل این که اگر خداوند در زندگی ما نباشد یا اگر احتیاجات ما را برآورده نکند، چه اتفاقی خواهد افتاد، با من همدلی نمی‌کرد. بطور مثال، در آشپزخانه می‌نشستم، و صورتحساب‌ها و دسته چک را می‌گذاشتم جلوی خودم. هر لحظه هم نگرانی من بیش‌تر می‌شد، چون مبلغ صورتحساب‌ها بیش از موجودی ما بود. در ضمن این که من در چنین حالی بسر می‌بردم، دیو در اطاق دیگر یا با بچه‌ها مشغول بازی بود، یا در حالی که تلویزیون تماشا می‌کرد، بچه‌ها از سر او بالا می‌رفتند و با بیگودی موه‌های او را می‌پیچیدند!

بخاطر دارم که با لحن زنده‌ای به او می‌گفتم: "بجای این که با بچه‌ها بازی می‌کنی و من اینجا سعی می‌کنم این وضعیت خراب را درست کنم، بیا اینجا و یک کاری بکن!" و وقتی او جواب می‌داد: "می‌خواهی من چه کنم؟" به چیز دیگری نمی‌توانستم فکر کنم، جز این که فقط از این عصبانی می‌شدم که او چطور به خودش جرأت می‌دهد از لحظات زندگی‌اش لذت ببرد، درحالی که ما با چنین وضعیت وخیم مالی روبرو هستیم.

دیو مرا تسلی می‌داد و به من می‌گفت که خداوند همیشه احتیاجات ما را برآورده می‌کند، و این که ما سهم خود را انجام می‌دهیم (که شامل ده یک، هدیه، دعا و توکل به خدا بود) و خداوند هم سهم خود را انجام می‌دهد. (باید بگویم مادامی که در نگرانی بسر می‌بردم، دیو به خداوند توکل می‌کرد) سپس من هم به اطاق می‌رفتم و برای مدت کوتاهی با او و بچه‌ها بودم، ولی دوباره همان افکار به ذهنم هجوم می‌آوردند، "اما چه باید بکنیم؟ این صورتحساب‌ها را چگونه بپردازیم؟ چه اتفاقی خواهد افتاد اگر..."

و بعد از آن، تمام خرابی‌هایی را که قرار بود به بار بیاید مثل پرده فیلم سینمایی در ذهنم به تصویر در می‌آوردم - به گرو رفتن منزلمان، از دست دادن ماشین، شرمندگی در برابر اقوام و دوستان بخاطر درخواست کمک مالی ووو... آیا تا بحال چنین "فیلمی"

را دیده‌اید یا پیوسته از این قبیل افکار به ذهنتان خطور کرده است؟ مسلماً همین طور هم بوده است، چون در غیر این صورت شاید هرگز مبادرت به خواندن این کتاب نمی‌کردید.

بعد از این که مدتی خودم را با چنین افکاری که شریر در ذهنم می‌گذاشت، مشغول می‌کردم، دوباره بر می‌گشتم به آشپزخانه، تمام صورتحساب‌ها، ماشین حساب و دسته چک را برمی‌داشتم و تمام آن آشفتگی‌ها را دوباره مرور می‌کردم. هرچه بیش‌تر آن صحنه‌ها را در ذهنم مرور می‌کردم، حالم بدتر می‌شد. دوباره همان کارها را از ابتدا تکرار می‌کردم! یعنی بر سر دیو و بچه‌ها فریاد می‌زدم که چرا به آنها خوش می‌گذرد، درحالی که تمام بار "مسئولیت" بر دوش من است!

در واقع کاری که من می‌کردم، قبول مسئولیت نبود، بلکه نگران و دلواپس بودم و به مشکلات فکر می‌کردم - چیزی که خداوند صریحاً به من گفته بود که به دست او بسپارم.

حالا که به آن روزها نگاه می‌کنم، می‌بینم تمام آن شب‌ها و روزهایی را که خداوند در سال‌های اول ازدواج به من عطا کرده بود، تلف کردم. اوقاتی را که او به ما می‌دهد هدیه‌ای گرانبهاست، ولی من آن را به شریر دادم. زمان در اختیار شماست. با حکمت از آن استفاده کنید. این روزها برنخواهند گشت.

خداوند بهر طریق احتیاجات ما را برآورده کرد و این کار را به طرق مختلف انجام داد. او هیچ گاه ما را از درگاهش نومید نکرد - حتی یکبار. خداوند وفادار است!

نگران نباشید = به خداوند اعتماد کنید

عبرانیان ۱۳ : ۵ " سیرت شما از محبت نقره خالی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید زیرا که او گفته است : " تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود."

پس با اطمینان کامل و با جرأت تمام می‌توانیم بگوییم : خداوند گره‌گشا و مددکار من است. بنابراین از انسان خاکی ترسی ندارم؛ او چه می‌تواند به من بکند؟

آیهٔ بالا بسیار زیباست و در زمانی که فکر می‌کنید آیا خداوند نیازهای شما را برآورده می‌سازد یا نه، می‌توانید آن را اعلام کنید و بکار ببرید.

در این آیه، خداوند به ما می‌گوید که ما نباید فکرمان را منحصراً روی مادیات بگذاریم و در این فکر باشیم که دائماً نگران وضعیت خود باشیم، چون اوست که نیازهای ما را برآورده می‌سازد. او وعده داده است که ما را هیچ گاه تنها نخواهد گذاشت و ترک نخواهد کرد.

شما سهم خود را انجام دهید، و ضمناً هم در مورد کاری که خداوند انجام می‌دهد نگران نباشید. این بار بسیار سنگینی برای شما خواهد بود - و اگر مراقب نباشید، زیر سنگینی این بار خرد خواهید شد.

نگران نباشید. در مزمور ۳۷ : ۳ آمده " بر خداوند توکل نما و نیکویی بکن. بر زمین ساکن باش و از امانت پرورده شو. "

این است وعدهٔ او!

فصل سیزدهم

ذهن قضاوت کننده، انتقاد کننده و شکاک

متی ۷: ۱ "حکم مکنید تا بر شما حکم نشود."

ذهن قضاوت‌کننده، انتقاد‌کننده و شکاک

بیشتر عذاب و ناراحتی‌هایی که مردم در زندگی به آن دچار می‌شوند ناشی از قضاوت، انتقاد یا سوء ظن است.

بسیاری از روابط بواسطه وجود همین دشمنان از بین می‌روند. یک بار دیگر می‌گویم که فکر ما یک رزمگاه است.

افکار - فقط همین عبارت "من فکر می‌کنم" - می‌تواند وسیله‌ای در دست شریر شود تا از آن برای منزوی کردن شخص استفاده کند. مردم دوست ندارند در کنار افرادی باشند که در مورد هر مسئله‌ای ابراز عقیده می‌کنند. برای شرح بیشتر در این مورد، باید بگویم که زمانی خانمی را می‌شناختم که همسرش تاجر ثروتمندی بود. او معمولاً مرد ساکتی بود، و آن خانم دوست داشت شوهرش بیشتر صحبت کند. او مردی بود که در مورد خیلی از مسایل مطلع بود. وقتی آنها با گروهی از دوستانشان می‌نشستند و شخصی در مورد مطلبی صحبت می‌کرد که همسر این خانم هم در مورد آن اطلاعات زیادی داشت و می‌توانست در آن بحث شرکت کند ولی نمی‌کرد، این خانم خیلی خشمگین می‌شد. این آقا می‌توانست هر آنچه را که در مورد آن مطالب می‌دانست با بقیه افراد هم در میان بگذارد، ولی این کار را نمی‌کرد.

یک شب پس از این که از مهمانی به منزل برگشتند، این خانم همسرش را به باد سرزنش گرفت که، "چرا با کسانی که در آن محفل بودند، در مورد مطالبی که بحث می‌کردند و تو هم از آن اطلاع داشتی، صحبت و هیچ اظهار نظری نکردی؟ فقط آنجا نشست و طوری وانمود کردی که در آن مورد اصلاً چیزی نمی‌دانی!"

مرد جواب داد: "آنچه را که باید بدانم، می‌دانم، من سعی می‌کنم ساکت باشم و به صحبت‌های مردم گوش بدهم تا بفهمم که مردم چه چیزی می‌دانند."

تصور می‌کنم که دقیقاً همین امر باعث ثروتمند شدن این مرد شده بود. ضمناً او مرد با حکمتی هم بود! تعداد کمی از افراد را می‌توان یافت که بدون داشتن حکمت ثروتمند شده باشند.

تعداد کمی هم پیدا می‌شوند که بدون داشتن حکمت برای خود دوست پیدا کرده باشند.

قضاوت، اظهار عقیده و انتقاد، سه مورد برای تخریب روابط بین افراد می‌باشند. البته شریر هم می‌خواهد که من و شما تنها و مطرود شویم تا بتواند در این موارد خاص به ما حمله کند.

امیدوارم مطالعه این فصل از کتاب به ما کمک کند تا بتوانیم الگوهای غلط فکری خود را تشخیص دهیم و ضمناً یاد بگیریم که چگونه برضد شک و سوءظن عمل کنیم.

مفهوم قضاوت کردن

در لغت‌نامه تفسیری عهد جدید، یکی از معانی کلمه قضاوت که ترجمه شده از زبان یونانی است، به "تصمیم اتخاذ شده در مورد عیوب دیگران" و در قسمت دیگر به "محکوم کردن" هم اطلاق شده است. برطبق همین منبع اطلاعاتی، ترجمه کلمه یونانی "قضاوت" به نوعی اینگونه معنا شده است: "شکل دادن یک نظریه" و در قسمت دیگر به "مجازات" نیز معنا شده است.

خداوند تنها کسی است که حق محکوم یا مجازات کردن دارد، بنابراین وقتی ما فرد دیگری را محکوم می‌کنیم، درواقع خود را در زندگی این فرد در مقام خدایی قرار داده‌ایم. درمورد شما نمی‌دانم، ولی این مسئله یک نوع "ترس از خداوند" در دل من می‌گذارد. من از نظر اعصاب فردی قوی هستم، ولی به هیچ عنوان دوست ندارم سعی کنم خدا باشم!

زمانی این مسایل، مشکلات بزرگ شخصیتی من بودند، و ایمان دارم که می‌توانم برای این که کمکی کرده باشم، برخی از مواردی را که خداوند در این رابطه به من آموخته است، با شما نیز درمیان بگذارم.

انتقاد، اظهار نظر، و قضاوت هر سه با یکدیگر درارتباطند، بنابراین ما درمورد آنها بعنوان یک مشکل بزرگ بحث خواهیم کرد.

به دلیل این که به جای دیدن محاسن در هرچیز و هر کس، معایب و نقایص آنها را می‌دیدم، درنتیجه فردی منتقد بودم. خیلی از افراد دارای چنین ضعف شخصیتی هستند. بعضی افراد دارای شخصیت خوش‌گذران هستند و نمی‌خواهند هیچ چیز جز شادی و تفریح در زندگی داشته باشند، بنابراین آنها توجه چندانی به مسایلی که باعث از بین رفتن شادی آنها شود، ندارند. شخصی که دارای شخصیت افسرده یا کنترل‌کننده است، اولین

چیزی که در افراد می‌بیند، معایب آنهاست؛ عموماً افرادی که دارای چنین خصوصیتی هستند، عقاید و نظریات منفی خود را با سخاوت تمام با دیگران هم در میان می‌گذارند.

باید این نکته را بدانیم که هریک از ما مسایل را از دید خودمان می‌بینیم. ما دوست داریم به دیگران نیز نظر ارائه دهیم. بگوییم در مورد مسایل چه فکر می‌کنیم، و نکته همین است = چیزی که من فکر می‌کنم ممکن است برای من مفید باشد، ولی الزاماً برای شما سودمند نباشد، و برعکس. ما البته همگی می‌دانیم که عقاید متفاوت است. در اینجا می‌گوییم که در طول روز به هزاران مسئله برخورد می‌کنیم که نه درست است و نه غلط، بلکه خیلی ساده بگوییم، انتخاب‌های شخصی هستند. این را هم باید اضافه کنم که هرکس در زندگی، بدون این که کس دیگری در تصمیم‌گیری‌های او دخالت داشته باشد، حق انتخاب دارد.

برخورد من و همسر من نسبت به مسایل زندگی دو برخورد کاملاً متفاوت است. تزیین منزل یکی از آنهاست. این بدان معنا نیست که انتخاب یکدیگر را دوست نداریم، ولی اگر برای خرید به فروشگاه لوازم خانگی برویم، دیو یک چیز را می‌پسندد و من چیز دیگر را. چرا؟ خیلی ساده است، چون ما دو فرد کاملاً متفاوت هستیم. عقیده او از نظر من و عقیده من از نظر او درست است، ولی هر دو نظریه با یکدیگر متفاوت هستند.

سال‌های سال طول کشید تا پی ببرم به این که اشکال دیو این نیست که با من هم عقیده نیست، و البته من هم همیشه به او می‌گفتم چون با من هم عقیده نیست، پس عیب از اوست. واضح است که طرز فکر من باعث خدشه‌دار شدن روابط ما می‌شد.

غرور : مشکلی بنام " من "

رومیان ۱۲: ۳ " زیرا به آن فیضی که به من عطا شده است، هریکی از شما را می‌گویم که فکرهای بلندتر از آنچه شایسته است مکنید بلکه به اعتدال فکر نمایید، به اندازه آن بهره‌ایمان که خدا به هرکس قسمت فرموده است. "

خودپسندی و انتقاد نتیجه مشکل عمیق‌تری بنام " غرور " هستند. وقتی " من " در مقابل " ما " بزرگ‌تر از آنچه باید باشد، می‌شود، مشکلاتی را ایجاد می‌کند که مورد بحث ماست. کتاب مقدس در مورد این که وجودمان آکنده از غرور نشود، مکرراً به ما اخطار می‌کند.

وقتی ما در موردی برتر هستیم، این فقط فیض خداوند است که این عطیه را به ما داده است. اگر غرور زیاد ما را فرا گیرد و در مورد خودمان خیلی اغراق‌آمیز فکر کنیم، باعث می‌شود دیگران را با نظر تحقیر و بی‌ارزش نگاه کنیم. این گونه طرز فکر یا نظریه، از دید خداوند خیلی نامطلوب است، و درهای زیادی را به روی دشمن باز می‌کند.

ترس روحانی و مقدس

غلاطیان ۶: ۱-۳ " اما ای برادران، اگر کسی به خطایی گرفتار شود، شما که روحانی هستید چنین شخصی را به روح تواضع اصلاح کنید. و خود را ملاحظه کن که مبادا تو نیز در تجربه افتی. بارهای سنگین یکدیگر را متحمل شوید و بدین نوع شریعت مسیح را به جا آرید، زیرا اگر کسی خود را شخصی گمان برد و حال آنکه چیزی نباشد، خود را می‌فریبد."

با دقیق شدن در این آیات، فوراً متوجه می‌شویم که درمقابل ضعف‌هایی که در دیگران مشاهده می‌کنیم، چه عکس‌العملی باید از خود نشان دهیم. این امر درواقع بیانگر وضعیت روانی و طرز فکر خود ماست. ما باید درمورد غرورمان "خدا ترس" بوده، و درمورد قضاوت و انتقاد کردن از دیگران خیلی مراقب باشیم.

ما کیستیم که قضاوت کنیم؟

رومیان ۱۴: ۴ " تو کیستی که بر بنده کسی دیگر حکم کنی؟ او نزد آقای خود ثابت یا ساقط می‌شود، لیکن استوار خواهد شد زیرا خدا قادر است که او را ثابت نماید."

حال تصور کنید: همسایه شما به منزلتان بیاید و شروع کند به دستور دادن به شما که فرزندتان چه لباسی بپوشد یا در مدرسه چه درس‌هایی را انتخاب کند. جواب شما به چنین شخصی چیست؟ یا، فرض کنید که همسایه‌تان جلوی شما بایستد و به شما بگوید که از طرز نظافت کردن نظافتچی منزلتان، (کسی که شما از او رضایت دارید) خوشش نمی‌آید. عکس‌العمل شما درمقابل همسایه‌تان چه خواهد بود؟

این دقیقاً همان نکته‌ای است که مورد نظر آیه بالاست. هریک از ما متعلق به خداوند هستیم و حتی با وجود ضعف‌هایمان فقط او قادر است که ما را استوار نگه دارد و تأیید کند. ما فقط به خداوند جواب می‌دهیم، نه به یکدیگر؛ بنابراین، حق نداریم یکدیگر را قضاوت کنیم و مورد انتقاد قرار دهیم.

شریر در ذهن ما از طریق افکار داوری و انتقاد مشغول جاسازی کردن شرارت‌هایش می‌شود. زمانی را به یاد می‌آورم که در پارک یا بازارچه خرید به تماشای مردم می‌نشستم و درمورد هر کسی که از جلوی من رد می‌شد، درمورد لباس پوشیدن آنها، طرز آرایش موهایشان، همراهانشان و غیره، اظهار نظر می‌کردم.

خوب، ما نمی‌توانیم از داشتن عقیده خودداری کنیم، ولی کاری که می‌توانیم بکنیم این است که حداقل آن عقاید را به زبان نیاوریم و برای خودمان نگه داریم.

اغلب به خودم می‌گویم: "جويس، این مسئله هیچ ارتباطی به تو ندارد." بطور مثال، شما مشکل اصلی زندگی خود را در ذهنتان بقدری می‌پرورانید که تبدیل به یک عقیده می‌شود و در نتیجه، قضاوت را به وجود می‌آورد. هرچه بیش‌تر روی این مشکل فکری کنید، بزرگ‌تر می‌شود تا جایی می‌رسد که حتی آن را به فردی که مورد قضاوت قرار داده‌اید نیز ابراز می‌کنید. چنین اتفاقی می‌تواند انفجاری را بدنبال داشته باشد و حیطة روابط و یا حتی حیطة روحانی افراد را خراب کند. با یادگرفتن این جمله: "به من مربوط نیست"، در واقع خود را از مشکلات احتمالی حفظ کرده‌اید.

قضاوت و انتقاد، رایج‌ترین و شایع‌ترین مورد در خانواده من بود و در نتیجه من نه تنها با این مسایل بزرگ شدم، بلکه خودم هم همین کار را انجام می‌دادم. وقتی چنین مسئله‌ای پیش می‌آید، که احتمالاً در مورد شما هم ممکن است صادق باشد، در واقع شبیه به این است که شخص بخواهد با پای شکسته توپ بازی کند. من هم در واقع سعی می‌کردم با خداوند توپ بازی کنم: می‌خواستم مطابق اراده او عمل کنم، فکر کنم و رفتار کنم، ولی نمی‌توانستم. پس از طی سال‌های دشوار، سرانجام یاد گرفتم که قبل از این که در رفتارم تغییر به وجود بیاورم، می‌بایست اول از همه از منشاء اصلی یعنی قلعه‌های مستحکمی که در ذهنم به وجود آمده بود، شناخت پیدا می‌کردم.

به یاد داشته باشید که تا فکرتان تغییر نکند، در رفتار و اعمالتان هم تغییری به وجود نخواهد آمد.

متی ۷: ۱ - ۶ آیه‌های بسیار طبقه بندی شده و فوق‌العاده عالی ای در مورد قضاوت و انتقاد هستند.

" حکم مکنید تا بر شما حکم نشود. زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمان‌های که پیمایید برای شما خواهند پیمود. و چون است که خس را در چشم برادر خود می‌بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌یابی؟ یا چگونه به برادر خود می‌گویی "اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم" و اینک چوب در چشم تو است؟ ای ریاکار، اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی! آنچه مقدس است، به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مبادا آنها را پایمال کنند و برگشته، شما را بدرند."

وقتی از نظر فکری با این مسایل مشکل پیدا می‌کنید، این آیات را با صدای بلند بخوانید و از آنها بعنوان سلاح‌هایی بر علیه شریر که سعی می‌کند در فکر و اندیشه شما قلعه‌های

مستحکمی به وجود بیاورد، استفاده کنید. شاید شریب روی قلعه‌هایی که سالیان سال در ذهن شما وجود داشته است، هنوز هم مشغول کار باشد. حال، مجدداً مروری بر آیات بالا کرده و هریک از آنها را تفسیر می‌کنیم.

کاشت و برداشت محصول قضاوت

متی ۷: ۱ - ۲ "حکم مکنید تا بر شما حکم نشود. زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمان‌ه‌ای که پیمایید برای شما خواهند پیمود."

آیات بالا خیلی ساده به ما می‌گویند که هرچه را که بکاریم، همان را نیز درو خواهیم کرد. (در غلاطیان ۶: ۷ آمده: "خود را فریب مدهید، خدا را استهزاء نمی‌توان کرد، زیرا که آنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد.")

کاشت و برداشت فقط در مورد کشاورزی یا مسایل مالی صدق نمی‌کند، بلکه در مورد مسایل روحانی و روانی نیز صادق است.

کاشت و برداشت در مورد طرز فکر و سرمایه‌گذاری‌های زندگی ما هم صدق می‌کند.

یکی از شبانانی را که می‌شناسم، می‌گوید، وقتی به گوشش می‌رسد که صحبت‌های ناشایست یا قضاوت‌هایی در موردش شده، از خود سؤال می‌کند آیا این افراد تخمی را می‌کارند، یا این من هستم که محصولی را درو می‌کنم؟

خیلی از اوقات محصولات که در زندگی‌های ما بعمل می‌آیند، نتیجه دانه‌هایی است که قبلاً در زندگی شخص دیگری کاشته‌ایم.

ای طبیب، اول خود را شفا ده!

متی ۷: ۳ - ۵: "و چون است که خس را در چشم برادر خود می‌بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌یابی؟ یا چگونه به برادر خود می‌گویی «اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم» و اینک چوب در چشم تو است؟ ای ریاکار، اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی!"

شریب دوست دارد روان ما را با قضاوت کردن افراد دیگر، مشغول نگه دارد تا به این

ترتیب، هرگز متوجه عیوب خود نشویم.

ما نمی‌توانیم دیگران را عوض کنیم. این کار فقط بعهده خداوند است. ما حتی خودمان را هم نمی‌توانیم عوض کنیم، ولی می‌توانیم با روح‌القدس همکاری کنیم و به او اجازه دهیم تا این تغییر را در ما به وجود بیاورد. به هر حال، قدم اول برای رسیدن به آزادی این است که با حقیقتی که خداوند سعی در نشان دادن آن به ما دارد، روبرو شویم.

وقتی افکار و سخنان ما در اطراف اشتباهات افراد دیگر دور می‌زند، در واقع خود را در مورد رفتار خودمان فریب داده‌ایم. بر همین اساس است که عیسی مسیح حکم کرده است که چون در وجود خود ما عیب‌هایی وجود دارد، نباید عیوب دیگران را ببینیم. بگذارید ابتدا خداوند با شما کار کند، سپس می‌توانید مطابق کلام به برادر خود که در راه مسیح قدم برمی‌دارد، کمک کنید.

یکدیگر را دوست بدارید

متی ۷: ۶ " آنچه مقدس است، به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مبادا آنها را پایمال کنند و برگشته، شما را بدرند. "

من معتقدم که این آیه در مورد توانایی خداداده ما که همان محبت کردن به یکدیگر است صحبت می‌کند.

اگر من و شما دارای قدرت هستیم و از طرف خداوند به ما حکم شده که یکدیگر را دوست بداریم ولی در عوض افراد را مورد قضاوت و انتقاد قرار می‌دهیم، در واقع این چیز مقدس را گرفته و جلوی خوکان و سگان که همان ارواح شریر هستند، انداخته‌ایم. با این کار، در واقع در راه روی ارواح شریری که قصد دارند قدوسیت ما را متزلزل کنند و آن را از هم بدرند، باز کرده ایم.

باید بدانید که " گام برداشتن در راه عشق و محبت "، در واقع کاری است که برای در امان ماندن از حملات شریر انجام می‌دهیم.

فکر نمی‌کنم شریر به کسی که واقعاً در راه عشق گام بر می‌دارد، بتواند آسیبی برساند.

زمانی که در انتظار چهارمین فرزندم بودم، هم مسیحی بودم و هم تعمد روح‌القدس را گرفته بودم و خواندگی خدمت به خداوند و تدریس انجیل را هم از طرف خداوند دریافت کرده بودم. همچنین درس‌هایی نیز برای تقویت ایمانم در مورد شفای بیماران آموخته بودم، ولی در سه ماه اول دوران بارداری به شدت بیمار شدم. وزن و انرژی من کاهش پیدا می‌کرد. بیشتر اوقات دچار حالت تهوع و خستگی مفرط می‌شدم، بطوری که نمی‌توانستم

حرکت کنم و ناچار بودم تمام مدت روی نیمکت دراز بکشم.

این وضعیتی که پیش آمده بود، برای من خیلی عجیب بود، چون در طول سه ماه اول دوران بارداری‌های قبلی، حال من بسیار عالی بود. سال‌های بسیار قبل از آن بود که کلیسا می‌رفتم، ولی کلام خدا را زیاد نمی‌دانستم و عملاً هم بهره‌ای از ایمانم نمی‌بردم، ولی چرا حالا که وعده‌های خداوند را می‌شناختم، هنوز مریض بودم و هرچقدر هم به درگاه خداوند دعا می‌کردم یا به شریر نهیب می‌زدم، از این وضعیت بیرون نمی‌آمدم و در این مشکل تغییری پیدا نمی‌شد.

یک روز که در رختخواب دراز کشیده بودم و صدای فریادهای شادی همسر و فرزندانم را از حیاط پشت می‌شنیدم، با عصبانیت از خداوند پرسیدم: "پس چرا من در این وضعیت بسر می‌برم؟ چرا باید تا این حد مریض باشم؟ چرا حالم خوب نمی‌شود؟"

روح‌القدس در قلبم ندا داد که فصل هفتم کتاب متی را بخوانم و از خداوند پرسیدم این فصل چه ربطی به من و سلامتی من دارد؟ ولی تمام مدت احساس من بر این بود که باید این فصل را چندین بار بخوانم. سرانجام خداوند موردی را به یاد من آورد که چند سال پیش از آن اتفاق افتاده بود.

در آن زمان من عهده‌دار جلسات تدریس و مطالعه‌ی انجیل در منزلم بودم. در یکی از این جلسات خانمی که در اینجا او را "جین" می‌نامم نیز شرکت می‌کرد.

"جین" وفادارانه در این جلسات شرکت می‌کرد تا این که باردار شد و نتوانست بطور مرتب در جلسات مطالعه‌ی انجیل شرکت کند و به دلیل خستگی و حال نامناسبی که داشت، بطور کلی از آمدن به این جلسات صرف‌نظر کرد.

آن روز درحالی که در رختخواب دراز کشیده بودم، به یاد آوردم که یک "خواهر مسیحی"، "جین" را برای وضعیتی که به آن دچار شده بود و باعث شرکت نکردن او در جلسات مطالعه‌ی انجیل شده بود، مورد انتقاد و قضاوت قرار داده بود. هیچ‌یک از ما حتی دست‌هایمان را برای دعا به سوی "جین" بلند نکرده بودیم. ما فقط او را به واسطه‌ی این که حاملگی را بهانه‌ای برای تنبلی و استراحت کردن و شرکت نکردن در جلسات مطالعه‌ی انجیل قرار داده بود، مورد انتقاد و قضاوت قرار داده بودیم.

حالا، خود من در همان شرایطی که "جین" دو سال پیش از آن درش قرار گرفته بود، واقع شده بودم. خداوند به من نشان داد با این که در طول سه بارداری قبلی خود از سلامت کامل برخوردار بودم، ولی این بار با انتقاد و قضاوت خود در مورد "جین" در بزرگی را به روی شریر باز کرده بودم. من درواقع مروری‌ها و چیزهای مقدس را که همان عشق و محبت نسبت به "جین" بود، جلوی خوکان و سگان انداخته بودم و حالا آن حیوانات

شریر، به خود من حمله‌ور شده و درحال از بین بردن و دریدن خود من بودند. این را هم بگویم که خیلی سریع توبه کردم و بمحض این که توبه کردم، سلامتی از دست رفته‌ام به من بازگشت و مابقی دوران بارداری خود را با سلامتی طی کردم.

این اتفاق درس مهم و بزرگی درمورد خطرات ناشی از قضاوت و انتقاد از دیگران به من داد. بعد از آن تجربه، باید بگویم که هیچ‌گاه آن اشتباهی را که مرتکب شده بودم، تکرار نکردم، ولی متأسفانه باید این را هم بگویم که از آن تاریخ به بعد، اشتباهات زیاد دیگری مرتکب شدم. اما هربار، خداوند در من کار کرده است و از این بابت از او سپاس‌گزارم.

همه‌ما مرتکب اشتباه می‌شویم. همه‌ما دارای نقطه ضعف هستیم. کتاب مقدس به ما حکم می‌کند که نباید دل سنگی داشته، و نسبت به یکدیگر روح انتقاد آمیز داشته باشیم، بلکه درعوض باید یکدیگر را ببخشیم و نسبت به دیگران از خود محبت و رحمت نشان بدهیم همانطور که خدا بخاطر عیسی مسیح نسبت به ما انجام داده است. (افسسیان ۴: ۳۲) و بایکدیگر مهربان باشید و رحیم و همدیگر را عفو نمایید چنانکه خدا در مسیح شما را هم آمرزیده است. "

قضاوت کردن محکومیت بدنبال دارد

رومیان ۲: ۱ "لهذا ای آدمی که حکم می‌کنی، هر که باشی عذری نداری زیرا که به آنچه بر دیگری حکم می‌کنی، فتوا بر خود می‌دهی، زیرا تو که حکم می‌کنی، همان کارها را به عمل می‌آوری."

به عبارت دیگر، خود ما هم همان کاری را می‌کنیم که دیگران را از انجام آن نهی می‌کنیم و درمورد آنها داوری هم می‌کنیم.

یک بار خداوند برای کمک به درک بیشتر از این مسئله، موردی را بعنوان نمونه در زندگی من پیش آورد. تصور من همیشه این بود که چرا فکر می‌کنیم کاری را که خودمان انجام می‌دهیم، درست است، ولی وقتی شخص دیگری را که همان کار را انجام می‌دهد، مورد قضاوت قرار می‌دهیم. خداوند گفت: " جويس، تو خودت را با عینک خوش آب و رنگ نگاه می‌کنی، درحالی‌که همه را زیر ذره بین می‌گذاری. "

واقعیت این است که ما برای رفتارهای خودمان عذر و بهانه می‌آوریم، درحالی‌که وقتی شخص دیگری همان کار را انجام می‌دهد، با بی‌رحمی تمام با او برخورد می‌کنیم.

رفتار با دیگران به نحوی که می‌خواهیم با ما رفتار شود، (متی ۷: ۱۲) اصل و پایه یک زندگی خوب و درست است که با تبعیت از این اصل، از خیلی از داوری‌ها و انتقادات جلوگیری کرده ایم.

(متی ۷: ۱۲): "لهذا آنچه خواهید که مردم با شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید؛ زیرا این است تورات و صحف انبیاء." (

ذهن قضاوت‌کننده، نتیجه ذهنیتی منفی است که بیش‌تر درمورد اشتباهات دیگران فکر می‌کند تا کارهای درست آنان.

پس مثبت باشید، نه منفی!

این برای خودتان بیش از دیگران سودمند خواهد بود.

پاسدار دل خود باشید

امثال ۴: ۲۳: "دل خود را به حفظ تمام نگاه دار، زیرا که مخرج‌های حیات از آن است."

اگر می‌خواهید زندگی و حیات در شما و از طریق شما جریان داشته باشد، از دل خود تماماً پاسداری کنید.

یک سری افکار هستند که بخصوص برای یک ایماندار، اکیداً "غیر قابل فکر کردن" هستند؛ قضاوت و انتقاد جز این گروه هستند. تمام چیزهایی که خداوند سعی دارد به ما بیاموزد، فقط برای خیریت و خوشبختی خود ماست. اطاعت از راه خداوند ثمرات عالی به بار می‌آورد، ولی پیروی کردن از شریر چیزی جز تباهی به همراه ندارد.

با سوء ظن به شک بنگرید

اول قرنتیان ۱۳: ۷ "در همه چیز صبر می‌کند و همه را باور می‌نماید؛ در همه حال امیدوار می‌باشد و هرچیز را متحمل می‌باشد."

باید بگویم که پیروی از این آیه، همیشه چالش بزرگی برای من بوده است. من در محیطی مملو از شک و سوء ظن بزرگ شدم. در واقع به من یاد دادند که به هیچ‌کس اعتماد نکنم، بخصوص کسانی که با من مهربان بودند، چون معتقد بودم که در ازای آن محبت، از من انتظاراتی هم می‌رود.

در محیطی که زندگی می‌کردم، علاوه بر این که یاد گرفته بودم نسبت به افراد و مقاصد آنان مشکوک باشم، تجربیات بسیار تلخی هم در ارتباط با مردم داشتم و این مسایل نه تنها قبل از این که یک مسیحی جدی و فعال شوم، بلکه قبل از آن هم گریبان‌گیر من بود تا این

که تمرکز کردن روی محبت و درک این که عشق و محبت همیشه بهترین‌ها را باور دارد، در زندگی به من کمک بزرگی کرد تا بتوانم طرز تفکر خود را براساس آن قرار داده و رشد دهم.

وقتی افکار شما مسموم شده، یا شریر قلعه‌های مستحکمی را در ذهن شما بنا کرده است، باید افکار و ذهنیات خود را برطبق کلام خدا تجدید بنا و تبدیل کنید. این فقط از طریق یاد گرفتن کلام، تمرکز، تفکر و اعلام و اعتراف آن به خودتان امکان‌پذیر می‌شود.

ما روح‌القدس اعجاب‌انگیز را در درون خود داریم که هنگامی که افکارمان در مسیر نادرست قرار می‌گیرد، ما را هدایت می‌کند. زمانی که افکار من به جای این که در راه عشق و محبت باشد، در مسیر بدگمانی و سوءظن می‌افتد، خداوند همان کاری را می‌کند که روح‌القدس انجام می‌دهد. شخص دنیوی به این صورت فکر می‌کند: "اگر به مردم اطمینان کنم، از من سوء استفاده خواهند کرد." شاید اینطور باشد، اما در نظر داشته باشید که فواید اطمینان کردن به مراتب به هر نوع تجربه منفی در زندگی ارجحیت دارد.

اعتماد و ایمان هر دو در زندگی شما شادی به ارمغان می‌آورند و کمک مؤثری به حداکثر رشد در روابطتان با دیگران می‌کند.

سوء ظن و بدگمانی باعث خدشه‌دار شدن روابط می‌شود و معمولاً آن را خراب می‌کند.

خلاصه این که فقط راه خداوند در زندگی‌های ما کاربرد دارد و نه راه انسان. خداوند قضاوت، انتقاد و سوءظن را محکوم می‌کند، بنابراین ما هم باید به همین نحو عمل کنیم. هر آنچه را که خداوند دوست دارد، دوست بدارید و از آنچه او تنفر دارد، نفرت داشته باشید. هرکاری را که خداوند اجازه انجام آن را به شما می‌دهد انجام دهید و از کارهایی که شما را از انجام آنها منع می‌کند، بپرهیزید.

داشتن یک طرز فکر متعادل بهترین خط مشی در زندگی است. این بدان معنا نیست که از حکمت و بصیرت روحانی خود در روابط با دیگران استفاده نکنیم. ما نباید سفره دل و زندگی خود را در مقابل هر کسی که تازه ملاقات می‌کنیم باز کنیم و به افراد اجازه دهیم ما را زیر پای خود له کنند. از طرفی نیز نباید با دید منفی و سوءظن به افراد دیگر نگاه کنیم و فکر کنیم که از ما سوء استفاده می‌کنند.

به خداوند کاملاً اعتماد کنید و با افراد محتاط باشید

یوحنا ۲: ۲۳ - ۲۵ "و هنگامی که در عید فصح در اورشلیم بود بسیاری چون معجزاتی را که از او صادر می‌گشت دیدند، به اسم او ایمان آوردند. لیکن عیسی خویشتن را بدیشان موتمن نساخت، زیرا که او همه را

شناخت. و از آنجا که احتیاج نداشت که کسی درباره انسان شهادت دهد، زیرا خود آنچه در انسان بود می‌دانست."

زمانی که در کلیسا در وضعیتی دلسرد و مأیوس‌کننده قرار گرفته بودم، خداوند یوحنا ۲: ۲۳ - ۲۵ را برای من مکشوف کرد. آیه فوق بیانگر روابط عیسی مسیح با شاگردانش است و ضمناً می‌گوید نه بخاطر این که به آنان اعتماد نداشت یا نسبت به آنها شک داشت، بلکه بدلیل این بود که عیسی مسیح با طبیعت انسانی آشنایی کامل داشت (چنانچه ما نیز این را می‌دانیم.) او نمی‌خواست بی‌رویه و نامتعادل به آنها اعتماد کند.

در برهه‌ای از زندگی‌ام درس خوبی گرفتم. در کلیسا با وضعیتی روبرو شدم که باعث دل‌شکستگی و ناراحتی شدیدم شد، چون با گروهی از خانم‌های کلیسا روابط بسیار نزدیکی برقرار کرده بودم و به همین دلیل تعادل زندگی‌ام بهم خورده بود. هرگاه زندگی ما از تعادل خارج می‌شود، دری را به روی شریر باز می‌کنیم.

در اول پطرس ۵: ۸ آمده: " هشیار و بیدار باشید زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر گران‌گردش می‌کند و کسی را می‌طلبد تا ببلعد."

متوجه شدم که روی خانم‌های این گروه خیلی حساب کرده بودم و اعتمادی را که فقط مختص خداوند است نسبت به آنها پیدا کرده بودم. درحالی که، در روابط با انسان‌ها فقط تا حد معینی می‌توان پیشروی کرد. اگر از حد حکمت در روابطمان با یکدیگر یا فراتر بگذاریم، نتیجه‌ای جز بروز مشکلات و دل‌شکستگی نخواهد داشت.

همیشه بر خداوند تکیه و اعتماد کنید. با این کار در را به روی روح‌القدس باز کنید و او نیز به شما هشدار می‌دهد که از حد تعادل خارج نشوید.

برخی از افراد فکر می‌کنند دارای بصیرت هستند، درحالی که آنها بیش‌تر سوء ظن دارند تا بصیرت. بعضی از اشخاص نیز عطیه ای در روح دارند به نام " بینش روحانی."

اول قرن‌تینان ۱۲: ۱۲: " زیرا چنانکه بدن یک است و اعضای متعدد دارد و تمامی‌اعضای بدن اگرچه بسیار است یکتا می‌باشد، همچنین مسیح نیز می‌باشد."

روح‌القدس ما را از خوب و بد آگاه می‌کند، و نه فقط از موارد بد. سوءظن از یک فکر تبدیل و تازه شده تراوش نمی‌کند، فقط بینش روحانی است که با روح تازه و تبدیل شده همراه است.

برای عطایای حقیقی خود دعا کنید - و عطایای جسم را که با عطایای روح اشتباه می‌شوند، تشخیص دهید. میوهٔ بینش روحانی، دعاست و نه غیبت. اگر دارای عطیهٔ بینش روحانی باشیم، در هنگام بروز مشکلات، می‌توانیم آن را تشخیص دهیم و برطبق هدایت

روح می‌توانیم درصدد حل و فصل آن مشکلات برآییم. ولی اگر بخواهیم با قدرت انسانی خود مشکلات را حل کنیم، نتیجه‌ای جز آتش زدن به دامن آن مشکل نخواهد داشت.

کلام دلپذیر، شیرین و شفافبخش است

امثال ۱۶ : ۲۳ و ۲۴ " دل مرد حکیم دهان او را عاقل می‌گرداند، و علم را بر لب‌هایش می‌افزاید. "

"سخنان پسندیده مثل شان عسل است، برای جان شیرین است و برای استخوان‌ها شفا دهنده."

عبرانیان ۴ : ۱۲ " زیرا کلام خدا زنده و مقتدرتر است از هر شمشیر دو دم و فرو رنده تا جدا کند نفس و روح و مفاصل و مغز را و ممیز افکار و نیت‌های قلب است. "

افکار و کلماتی که در بطن وجود ماست، به همان نزدیکی استخوان و مغز استخوان بوده و جدا کردن این دو از یکدیگر هم بهمان اندازه مشکل است. (عبرانیان ۴ : ۱۲)

افکار ما سخنان خاموشی هستند که فقط ما و خداوند می‌شنویم، اما همین سخنان روی روان، سلامتی، شادی و طرز فکر ما تأثیر زیادی می‌گذارند. غالباً درباره مسایلی که فکر می‌کنیم آنها را نیز به زبان می‌آوریم. متأسفانه باید بگویم که بعضی اوقات این سخنان باعث نادان جلوه دادن ما می‌شوند. داوری، انتقاد و سوء ظن هیچ‌گاه باعث نشاط و شادی نمی‌شوند.

طبق گفته عیسی مسیح، او آمد تا به ما زندگی و حیات ببخشد (یوحنا ۱۰ : ۱۰). پس تصمیم بگیریم برطبق افکار عیسی مسیح عمل کنیم تا در مرحله و قلمروی جدیدی از زندگی قدم برداریم.

فصل چهاردهم

ذهن بی اراده و منفعل

ذهن بی‌اراده و منفعل

هوشع ۴: ۶: "قوم من از
عدم معرفت هلاک شده‌اند.
چونکه تو معرفت را ترک
نمودی، من نیز تو را ترک
نمودم که برای من کاهن
نشوی؛ و چونکه شریعت
خدای خود را فراموش
کردی من نیز فرزندان تو را
فراموش خواهم نمود."

بی‌ارادگی درست برعکس جدیت و فعال بودن است
و مسئله‌ایست خطرناک، بدلیل این که کلام خدا به ما
می‌آموزد که ما باید در زندگی افرادی هوشیار، محتاط و
جدی و فعال باشیم (اول پطرس ۵: ۸) و عطایای الهی را
که در وجودمان داریم شکوفا سازیم. (دوم تیموتائوس ۱: ۶)
"لہذا بباد تو می‌آورم که آن عطای خدا را که بوسیله گذاشتن
دست‌های من بر تو است برافروزی." (

تعاریف متعددی را از کلمه "بی‌ارادگی" مطالعه کرده‌ام که این واژه را در اینجا فقدان
احساسات، کلاً بی‌توجهی، کاهلی و تنبلی تشریح می‌کنم. روح‌های شریر در پشت بی‌ارادگی
و انفعال نهفته‌اند. شریر می‌داند که بی‌حرکی و درهم شکستگی اراده، مقاومت یک ایماندار
را سست می‌کند. تا زمانی که فرد ایماندار با استفاده از قدرت اراده خود می‌تواند برعلیه
شریر اقدام کند، دشمن نخواهد توانست در جنگ برنده شود. به هر تقدیر، اگر یک ایماندار
در بی‌ارادگی قدم بردارد، در معرض خطر جدی قرار خواهد گرفت.

خیلی از ایمانداران بقدری تحت تأثیر و سلطه احساسات خود قرار می‌گیرند که چیزهایی
را هم که یاد گرفته‌اند، انجام نمی‌دهند چون احساساتشان آنها را هدایت نمی‌کند. آنها
هروقت مایل باشند پرستش می‌کنند، هروقت تمایل داشته باشند هدایای خود را می‌دهند،
هروقت بخواهند به قول خود وفا می‌کنند - و اگر هم مایل نباشند، کاری را انجام نمی‌دهند.

خلاء خود جایی است

لوقا ۱۱: ۲۴ - ۲۶: "چون روح پلید از انسان بیرون آید، به مکان‌های بی‌آب
بطلب آرامی‌گردش می‌کند و چون نیافت، می‌گوید به خانه خود که از آن
بیرون آمدم بر می‌گردم. پس چون درآید، آن را جاروب کرده شده و آراسته

می‌بیند. آنگاه می‌رود و هفت روح دیگر، شریتر از خود برداشته داخل شده در آنجا ساکن می‌گردد و اواخر آن شخص از او ایلش بدتر می‌شود."

به شریتر فرصت ندهید.

معمولاً ما فضای خالی فکرمان را به شریتر می‌دهیم. یک ذهن تهی و بی‌اراده به آسانی می‌تواند بوسیله شریتر از هرگونه افکار نادرست پر شود. ایمان‌داری که دارای طرز فکر بی‌ارادگی است و نمی‌تواند درمقابل افکار نادرست مقاومت کند، غالباً آن افکار را افکار خود می‌پندارد. او نمی‌تواند درک کند که روح شریتر از فرصت استفاده کرده و محل خالی ذهن او را پر کرده است.

یکی از راه‌های بیرون راندن افکار نادرست از ذهن خود، پر کردن ذهنتان از افکار درست است.

شریتر می‌تواند بیرون رانده شود، ولی فقط برای مدت کوتاهی به جاهای خشک و خالی می‌رود و دوباره بر می‌گردد و وقتی به منزل قدیم خود بر می‌گردد و آنجا را خالی می‌بیند، برطبق کلام (لوقا ۱۱ : ۲۴ - ۲۶) دیگران را هم با خود می‌آورد و شرایطی را بمراتب بدتر از قبل برای فرد ایجاد می‌کند. به همین دلیل است که ما با سعی و تلاش خودمان نمی‌توانیم افکار شیطانی را از ذهن چنین فردی بیرون کنیم، مگر این که "جای خالی را پر کنیم."

گناهانی هستند که با ستیزه‌جویی و تهاجم ارتکاب می‌شوند و گناهانی هم هستند که درکمال بی‌ارادگی و خونسردی انجام می‌شوند. به عبارت دیگر، کارهای نادرستی هستند که ما انجام می‌دهیم و کارهای درستی هستند که ما انجام نمی‌دهیم. بعنوان مثال : یک رابطه می‌تواند با ابراز یک کلمه که بدون فکر گفته شده است خراب شود؛ در ضمن می‌تواند با کلمات مطلوب و دلپذیری که باید ابراز می‌شد ولی هرگز ابراز نشده است، خراب شود.

تصور یک فرد بی‌اراده این است که هیچ‌گاه کار اشتباهی نمی‌کند، چون اساساً کاری نمی‌کند. وقتی هم به اشتباه خود پی می‌برد، می‌گوید، "من که کاری نکردم!" تجزیه و تحلیل او درست است، ولی رفتارش این را نشان نمی‌دهد و مشکل دقیقاً از جایی شروع شده که هیچ کاری انجام نداده و همچنان خونسرد و بی‌اراده باقی مانده است.

چگونه بر بی‌ارادگی و خونسردی غلبه کنیم

همسر من دیو، سال‌ها پیش با این مورد مشکل داشت. کارهایی بودند که در آنها فعال و جدی بود، مثلاً هر روز سر کار می‌رفت. شنبه‌ها گلف بازی می‌کرد و یکشنبه‌ها فوتبال

تماشا می‌کرد. غیر از آن موارد، وادار کردن او به انجام کارهای دیگر مشکل بود. بعنوان مثال، اگر از او می‌خواستیم قاب عکسی را روی دیوار نصب کند، چهار هفته طول می‌کشید تا این کار را انجام دهد. همین مسئله باعث بروز اختلاف بین ما می‌شد. بنظر من او کاری را که دوست داشت انجام می‌داد و غیر از آن، کار دیگری انجام نمی‌داد.

دیو عاشق خداوند بود و وقتی در مورد این مشکل خود از خداوند تقاضای کمک کرد، خداوند او را راهنمایی کرد و او را در مورد خونسرد بودن و خطرات ناشی از آن آگاه کرد. او متوجه شد که ارواح شریری در پشت کارهایی که انجام نمی‌داد، وجود داشتند. در برخی از قسمت‌های وجود دیو مشکلی وجود نداشت، چون اراده قوی بر آن قسمت‌ها حاکم بود، ولی با بی‌ارادگی و خونسرد بودن و بی‌توجهی نسبت به انجام کاری که باید انجام می‌داد و سهل‌انگاری‌هایش، کلاً آن عرصه‌ها را به دشمن تسلیم کرده بود. این قسمت‌های وجود دیو او را به حدی تحت فشار قرار دادند، تا به جایی رسید که نه اشتیاق و نه علاقه و انگیزه‌ای برای انجام برخی از کارها در زندگی داشت.

او در مورد مطالعه کلام و دعا کردن فرد خونسردی بود. برای من مشکل بود که از او حرف‌شنوی داشته باشم، چون او بدنبال پیدا کردن خدا نبود. من هم که به هر حال فردی سرکش بودم و شما تصور کنید که شیراز از این نقطه ضعف‌های ما بر علیه یکدیگر چگونه استفاده می‌کرد. خیلی از افراد بدلیل وجود چنین مسایلی از یکدیگر طلاق می‌گیرند. در واقع آنها متوجه نیستند که اشکال کارشان از کجاست.

من اصولاً فردی مهاجم بودم. همیشه جلوتر از خداوند می‌دویدم و کارها را با قدرت خودم انجام می‌دادم و انتظار داشتم که خداوند هم به من برکت بدهد. ولی دیو کار زیادی انجام نمی‌داد بجز این که همیشه منتظر خداوند می‌ماند و همین مسئله مرا خیلی اذیت می‌کرد. ولی حالا که به آن روزها نگاه می‌کنیم و می‌بینیم چگونه افرادی بودیم، باهم می‌خندیم. ولی در آن روزها این مسئله به هیچ وجه مضحک نبود و هنوز تمرکز خود را کاملاً روی خداوند قرار نداده بودیم. در واقع ما هم می‌توانستیم یکی از موارد طلاق باشیم.

دیو همیشه به من می‌گفت که من معمولاً یک قدم جلوتر از خداوند می‌روم. من هم غالباً به او جواب می‌دادم که او همیشه ده فرسنگ عقب‌تر از خداوند راه می‌رود. من فردی مهاجم بودم، و دیو فردی بود بسیار متحمل و بی‌اراده.

اگر یک ایماندار در عرصه‌ای که توانایی یا استعداد دارد و در آن مورد از خود فعالیت نشان ندهد، آن عرصه شروع می‌کند به خشک یا راکد شدن. هرچه بیشتر کاری انجام ندهد، کم کم دلش می‌خواهد اصلاً هیچ کاری نکند و یکی از بهترین مثال‌ها، ورزش و نرمش کردن است.

من در حال حاضر یک برنامه خوب ورزشی برای خودم ترتیب داده‌ام و هرچه بیشتر

ورزش می‌کنم، این کار برایم آسان‌تر می‌شود. در ابتدا که این کار را شروع کردم خیلی سخت بود. بدلیل این که مدت طولانی‌ای بود که فعالیت نداشتم و ورزش نکرده بودم، در نتیجه هر بار که ورزش می‌کردم، بدنم درد می‌گرفت. هرچه بدنم را کم‌تر به کار می‌گرفتم، بواسطه این که عضلاتم مدت‌های مدیدی بود که فعالیت نداشتند، نتیجتاً شرایط جسمی من هم بدتر و بدنم کوفت‌تر می‌شد.

دیو هم متوجه شد که اشکال از کجاست! او هم با روح‌های شریری که مدت‌های مدیدی بود که او را تحت فشار قرار داده بودند، دست و پنجه نرم می‌کرد. تا این که وقتی روح‌القدس این واقعیت را برایش آشکار کرد، دیو مصمم شد که دوباره فعال شود و در این مورد تبدیل به فردی مهاجم شود، نه تنبل و مسامحه‌کار.

تصمیم‌گیری آسان بود، ولی به مرحله اجرا درآوردن آن، قسمت مشکل‌گزینه بود. به این دلیل مشکل بود چون هریک از عرصه‌هایی را که او در آن بی‌اراده و مسامحه‌کار بود، باید "تمرین می‌داد" تا دوباره تقویت شوند.

ساعت ۵ صبح قبل از این که سر کار برود، برای خواندن کلام و دعا کردن از خواب بیدار می‌شد. مبارزه شروع شده بود!

شریر نمی‌خواهد سرزمینی را که به تصرف خود درآورده است به این آسانی از دست بدهد، و بدون مبارزه هم از میدان بیرون نمی‌رود. دیو بلند می‌شد تا با خداوند وقت صرف کند، ولی روی نیمکت خوابش می‌برد. حتی اگر صبح‌هایی بود که خوابش می‌برد، با این اوصاف در حال پیشرفت بود، چون خیلی ساده بگویم، به این دلیل بود که او از تخت بلند می‌شد و سعی می‌کرد که زندگی روزمره خود را با دعا شروع کند.

مواقعی می‌شد که حوصله‌اش سر می‌رفت. روزهایی بود که فکر می‌کرد هیچ پیشرفتی نکرده، یا مطالبی را که می‌خواند نمی‌فهمد یا دعا‌هایی که می‌کند بی‌فایده است. ولی بخاطر این که روح‌القدس مشکل او را که همان "بی‌ارادگی و خونسردی" بود برایش آشکار می‌کرد، بنابراین مصرانه در این مورد ایستادگی می‌کرد. کم‌کم متوجه شدم که مثلاً وقتی برای آویختن تابلویی به دیوار به دیو احتیاج داشتم، او فوراً جواب می‌داد و حاضر می‌شد. او دوباره شروع کرده بود شخصاً فکر کند و خودش تصمیم بگیرد. خیلی از اوقات می‌شد که بنا بر طبیعتی که داشت، احساس می‌کرد نمی‌خواهد این کار را انجام دهد، ولی سرانجام زمانی فرار رسید که به ماوراء احساسات و نفس و امیال خود به پیش رفت.

هرچه بیشتر براساس آنچه می‌دانست عمل می‌کرد، از آزادی‌ای که بدست می‌آورد، بیش‌تر لذت می‌برد. باید صادقانه بگویم که برای او کار آسانی نبود. او این آزادی را در عرض چند روز یا چند هفته بدست نیاورد. "بی‌ارادگی و مسامحه‌کاری" سخت‌ترین

شرایطی هستند که یک فرد می‌تواند بر آنها غلبه کند، زیرا همانطور که گفتم، در این مورد هیچگونه حمایتی از احساسات نمی‌شود.

دیو با کمک خداوند ایستادگی کرد، و در حال حاضر به هیچ وجه بی‌اراده و منفعل نیست. او مدیریت برنامه "حیات در کلام" و کلیه برنامه‌های رادیو - تلویزیونی در سراسر دنیا را بعهده دارد و همچنین عهده‌دار امور مالی تشکیلات خدمات خداوند می‌باشد. او همیشه مرا در سفرهایم همراهی می‌کند و در امور مربوط به مسافرتها تصمیم‌گیرنده است. همچنین مرد خانواده فوق‌العاده خوبی است. او دعا می‌کند و مرتباً برای کلام خداوند وقت می‌گذارد. خلاصه این که او مردیست قابل احترام و تحسین.

او هنوز هم گلف بازی می‌کند و برنامه‌های ورزشی را تماشا می‌کند، ولی درعین حال کارهایی را هم که بعهده دارد، انجام می‌دهد.

اگر او را بشناسید و ببینید که به انجام چه کارهای مهمی دست یافته است، هیچ‌گاه به فکرتان خطور نخواهد کرد که زمانی شخصی بی‌اراده و منفعل بوده است.

عمل درست، ناشی از تفکر درست است

"و همشکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که اراده نیکوی پسندیده کامل خدا چیست."
رومیان ۱۲ : ۲

در کلام خدا یک قاعده کلی و نیروی محرکه وجود دارد، و آن این است که هیچ‌کس به پیروزی نخواهد رسید مگر این که کلام خدا را درک و عمل کند : عمل درست، ناشی از تفکر درست است.

اجازه دهید این مطلب را به نوعی دیگر بیان کنم : در رفتار شما تغییر پدید نخواهد آمد مگر این که طرز فکرتان را تغییر دهید.

در ترتیب کارهای خداوند، ابتدا طرز فکر درست و بدنبال آن عملکرد درست می‌آید. ایمان دارم که طرز فکر یا رفتار درست، " میوه " اندیشه درست است. اکثر ایمانداران تلاش شدید می‌کنند که اعمال درست انجام دهند، ولی تلاش و مبارزه آنها ثمربخش نیست. میوه در نتیجه ماندن در شاخه بعمل می‌آید (یوحنا ۱۵ : ۴) و ساکن شدن در شاخه همراه با اطاعت کردن است.

وقتی درمورد این مسئله تدریس می‌کنم، همیشه از آیاتی از افسسیان ۴ : ۲۲ - ۲۴

استفاده می‌کنم. در آیه ۲۲ آمده است: "تا آنکه شما از جهت رفتار گذشته خود، انسانیت کهنه را که از شهوات فریبنده فاسد می‌گردد، از خود بیرون کنید."

آیه ۲۴ هم در این مورد چنین ادامه می‌دهد: "و انسانیت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده است بپوشید."

بنابراین می‌بینیم که آیه ۲۴ کلاً به ما خاطر نشان می‌کند که از انجام اعمال ناشایست خودداری کنیم، و آیه ۲۴ به ما می‌گوید که اکنون باید اعمالمان درست شود. ولی آیه ۲۳ آیه‌ای است که من آن را "پل آیه‌ها" نامیده‌ام. این آیه به ما می‌گوید چگونه از آیه ۲۲ (انجام اعمال ناشایست) به آیه ۲۴ (انجام اعمال شایسته) راه پیدا کنیم و ادامه دهیم: فکر و ذهن شما باید روز بروز تغییر کند و بسوی کمال پیش برود.

(افسیان ۴: ۲۳: "و به روح ذهن خود تازه شوید.")

بدون ایجاد تغییر در افکارمان غیر ممکن است رفتار ناشایست ما تبدیل به رفتار شایسته و درست بشود. یک فرد بی‌اراده و منفعل شاید مایل باشد که اعمال درست انجام دهد، ولی قادر به این کار نخواهد بود مگر این که عمداً فکر خود را فعال کند و آن را مطابق با کلام و اراده خداوند که هر دو در یک مسیر در حرکت‌اند، ثابت نگه دارد.

مثالی دارم که به ذهنم آمد و در مورد مردی است که در یکی از برنامه‌های موعظه من وارد صف دعا شد. او در مورد مسایل شهوانی مشکل داشت. او همسرش را واقعاً دوست داشت و دلش نمی‌خواست ازدواجشان خراب شود و از بین برود، پس مشکل او باید حل می‌شد، چون در غیر اینصورت زندگی زناشویی او متلاشی می‌شد.

او به من گفت: "جویس، من با شهوات و خواسته‌های جسم مشکل دارم"، "نمی‌توانم فکر و ذکر خود را از روی زن‌های دیگر منحرف کنم. آیا امکان دارد برای آزادی من از این مشکل دعا کنی؟ خودم بارها و بارها دعا کرده‌ام، ولی بنظر می‌رسد که هیچ پیشرفتی در این مورد نکرده‌ام."

این چیزی است که روح‌القدس برایم آشکار کرد که به او بگویم، "بله، من برای شما دعا خواهم کرد، ولی شما باید به آنچه اجازه می‌دهید در ذهنتان مجسم شود، جوابگو باشید. اگر می‌خواهید از این مشکل آزاد شوید، نمی‌توانید این تصاویر مستهجن را همچنان در ذهن خود مجسم کنید و خود را در کنار این زنها ببینید."

افراد دیگری هم با همین شرایط هستند که متوجه شده‌اند با این که می‌خواهند آزاد شوند، ولی نمی‌توانند در این مورد پیشرفتی کنند و موفق شوند: آن‌ها می‌خواهند رفتار خود را و نه طرز فکرشان را عوض کنند.

ذهن انسان محلی است که افراد در آن " با گناه بازی می‌کنند." عیسی مسیح در متی ۲۷ و ۲۸ گفته: " شنیده‌اید که به اولین گفته شده است " زنا مکن ". لیکن من به شما می‌گویم، هرکس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است. " راه اعمال گناه‌آلود از طریق فکر گناه آلود هموار می‌شود.

خانمی بود که در اولین جلسات خانگی مطالعه انجیل که در منزل من برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد. او زندگی خود را وقف خداوند کرده بود و دلش می‌خواست که اوضاع زندگی داخلی و ازدواجش سر و سرمان بگیرد. همه چیز در زندگی او آشفته بود - اوضاع خانه، فرزندان، زندگی زناشویی، وضعیت مالی، شرایط جسمی، و غیره. او صریحاً به من گفت که همسرش را دوست ندارد، در واقع، او همسرش را تحقیر می‌کرد. با این که می‌دانست طرز فکرش خداگونه نیست، و در عین حال دلش می‌خواست همسرش را دوست داشته باشد، ولی هیچ‌گونه علاقه‌ای از خود نشان نمی‌داد که در کنار همسرش باشد.

با هم دعا کردیم. او خودش دعا کرد، همه برایش دعا کردند! کلام را با هم در میان گذاشتیم و به او نوارهایی دادم که گوش کند. هرچه که از دستمان بر می‌آمد، برای او انجام دادیم و بنظر می‌آمد که این نصایح را می‌پذیرد و عمل می‌کند، ولی هیچ پیشرفتی نمی‌کرد. پس اشکال از کجا بود؟ بعد از یک جلسه مشاوره، معلوم شد که او در تمام طول زندگی‌اش یک فرد خیال‌پرداز بوده است. او همیشه تجسمی از یک زندگی رویایی داشته است که در آن خود را در قالب یک شاهزاده خانم و همسرش را در قالب یک شاهزاده جذاب می‌دیده است که همیشه می‌بایست از سر کار با یک دسته گل و یک جعبه شیرینی به منزل بیاید، و با عشق و دلدادگی زیر پای او را نیز برود.

او روزها را با چنین خیالاتی می‌گذراند، و وقتی همسر خسته، چاق، خیس عرق و کثیف او از سر کار به منزل برمی‌گشت (یک دندانش هم افتاده بود)، او را تحقیر می‌کرد.

یک لحظه در این مورد فکر کنید. آن زن تولد تازه در مسیح داشت، ولی زندگی‌اش هنوز آشفته بود. او می‌خواست از خداوند اطاعت کرده و برای او زندگی کند، و ضمناً هم دلش می‌خواست همسرش را دوست داشته باشد چون می‌دانست که این اراده خداوند است. او دلش می‌خواست زندگی زناشویی پیروزمندانه‌ای داشته باشد، ولی طرزفکرش باعث شکست او می‌شد. هیچ راه دیگری برای غلبه کردن به این حالت انزجار نسبت به شوهرش نداشت. تا این که تصمیم گرفت سعی کند یک فکر آرام داشته باشد.

او از نظر روانی در دنیایی زندگی می‌کرد که هرگز جود خارجی نداشت. در نتیجه در مورد روبرو شدن با واقعیت‌های زندگی هم به هیچ وجه آمادگی نداشت. او دارای یک ذهن بی‌اراده بود، و چون طرز تفکرش را با کلام خدا تطبیق نمی‌داد، بنابراین روح‌های شریر

افکاری را به ذهن او تزریق می‌کردند.

مادامی‌که او فکر می‌کرد همه این‌ها افکار خودش است و از آن‌ها لذت می‌برد، به پیروزی نمی‌رسید. بنابراین طرز فکر خود را عوض کرد، و زندگی‌اش رفته رفته شروع به عوض شدن کرد. او طرز فکر خود را از نظر روانی نسبت به شوهرش عوض کرد، و همچنین شروع کرد به تغییر دادن وضعیت ظاهری شوهرش و نیز رفتار او نسبت به خودش.

فکر خود را روی مسایل آسمانی بگذارید

” پس چون با مسیح برخیزانیده شدید، آنچه را که در بالا است بطلبید در آنجایی که مسیح است، به دست راست خدا نشست. در آنچه بالا است تفکر کنید، نه در آنچه بر زمین است. ”

کولسیان ۳: ۱ - ۲

یک بار دیگر ما همان اصل درست را مورد نظر قرار می‌دهیم: اگر می‌خواهید زندگی‌تان مطابق با آنچه عیسی مسیح با رستاخیز خود انجام داد، باشد، باید در پی یک زندگی نوین و قدرتمند باشید، زندگی‌ای که فکرتان را روی آن و نیز مسایل آسمانی و نه زمینی و دنیوی متمرکز کنید و همواره آن را متمرکز نگه دارید.

پولس رسول خیلی ساده می‌گوید که اگر من و شما می‌خواهیم دارای یک زندگی خوب باشیم، باید فرمان را نیز بر روی چیزهای خوب نگه داریم.

خیلی از ایمانداران می‌خواهند زندگی خوبی داشته باشند، ولی در کمال بی‌ارادگی نشسته‌اند و آرزو می‌کنند چیزهای خوب در زندگی برایشان اتفاق بیفتد.

این دسته از افراد خیلی از اوقات به کسانی که پیروزمندان زندگی می‌کنند حسادت می‌ورزند و از این که خودشان در سختی زندگی می‌کنند، ناراحت می‌شوند.

اگر شما مایلید که بر مشکلات خود غلبه کنید، و حقیقتاً می‌خواهید زندگی توأم با رستاخیز داشته باشید، باید استقامت بخرج دهید نه این که فقط در آرزوی انجام کاری باشید.

باید جدی و کوشا باشید - نه بی‌اراده. انجام کارهای درست، نتیجه طرز فکر درست است. در ذهن خود منفعل نباشید. همین امروز تفکر درست را اختیار کنید.

فصل پانزدهم

طرز فکر مسیح

طرز فکر مسیح

"زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته باشد تا او را تعلیم دهد؟ لکن ما فکر مسیح را داریم."

فکر می‌کنم اکنون که شما تصمیم گرفته‌اید افکار درست را انتخاب کنید، پس بیایم باهم به انواع طرز فکری که از نظر خداوند درست است نگاهی بیاندازیم. مطمئناً از نظر عیسی مسیح زمانی که روی زمین زندگی می‌کرد، انواع بی‌شماری از طرز فکرها وجود داشتند که حتی قابلیت فکر کردن هم نداشتند. اگر می‌خواهیم راه او را دنبال کنیم، پس باید مانند خود او هم فکر کنیم. درحال حاضر شاید شما در این فکر هستید که: "جویس، این غیر ممکن است، عیسی مسیح فرد کاملی بود. شاید من بتوانم طرز فکرم را بهتر کنم، ولی هرگز نخواهم توانست مانند او فکر کنم."

خوب، انجیل به ما می‌گوید که ما فکر مسیح را داریم، و ضمناً دارای قلب و روح تازه ای هم شده‌ایم.

قلب و روح تازه

"و دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد. و دل سنگی را از جسد شما دور کرده، دل گوشتین به شما خواهم داد. و روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید تا احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید." حزقیال ۶۳ : ۶۲ و ۷۲

من و شما دارای طبیعت تازه‌ای در مسیح شده‌ایم که درواقع خدا آن را به هنگام تولد تازه به ما عطا کرده است. از این آیه متوجه می‌شویم که خداوند می‌دانست اگر ما از احکام او پیروی و اطاعت کنیم، او هم به ما روحی تازه و قلب و (فکر) تازه ای می‌دهد.

رومیان ۸ : ۶ درمورد تفکر نفسانی و تفکر روحانی صحبت می‌کند و به ما می‌گوید که

مرگ در نتیجه پیروی کردن از امیال نفسانی، و حیات ناشی از تفکر در روح می‌باشد.

اگر فقط یاد بگیریم که چگونه در مورد حیات و موت تفکر کنیم، پیشرفت زیادی خواهیم کرد.

اگر کاری را که انجام می‌دهید نابودی به همراه دارد، از ادامه آن خودداری کنید. وقتی یک سری از افکار در شما حالت تاریکی و فنا به وجود می‌آورند، فوراً متوجه خواهید شد که این افکار از روح خداوند نیستند.

برای شرح بیشتر، فرض کنیم که من از بی‌انصافی و بی‌عدالتی شخص دیگری ناراحت و عصبانی می‌شوم، ابتدا این فکر به ذهنم خطور می‌کند که این شخص را به هیچ وجه دوست ندارم. اگر خوب فکر کنم، متوجه می‌شوم که وجودم نسبت به این شخص آکنده از سرخوردگی شده است. ناراحت و آزرده خاطر هستم، تحت فشار عصبی قرار گرفته‌ام - شاید هم دچار سردرد، دل درد یا خستگی مفرط ناشی از طرز فکر غلط شده باشم، ولی برعکس، اگر فکر کنم که چه برکاتی در زندگی دارم و رحمت خداوند تا چه حد شامل حال من است، آن وقت متوجه خواهم شد که وجود من تا چه حد پر از زندگی و حیات می‌شود.

برای یک ایماندار خیلی مهم است که یاد بگیرد حیات و موت را در خود تشخیص دهد. عیسی مسیح با عطا کردن طرز تفکر خود به ما، همگی ما را مجهز کرده است تا از حیات پر شویم. بنابراین ما می‌توانیم فکر مسیح را انتخاب کنیم و تصمیم بگیریم آن را در خود پرورش دهیم.

در صفحات بعدی این فصل، فهرستی از کارهایی را که باید انجام دهیم تا آکنده از فکر مسیح شویم، برایتان شرح خواهم داد :

مثبت فکر کنید.

”آیا دونفر با هم راه می‌روند، جز آنکه متفق شده باشند؟“ عاموس ۳: ۳

افکار شخصی که مطابق با افکار مسیح است، چگونه افکاریست؟ مطمئناً مثبت خواهد بود. در فصل قبلی در مورد لزوم داشتن طرز فکر مثبت صحبت کردیم. شاید می‌بایست برای یادآوری در مورد اهمیت تفکر مثبت به فصل پنجم این کتاب رجوع کنیم. حتی خود من هم با این که نویسنده این کتاب هستم، به این فصل رجوع کرده و آن را دوباره خوانده‌ام و باعث برکتم شده است.

هرقدر در مورد تأثیر قدرت تفکر مثبت بگویم، کم گفته‌ام. وجود خود خداوند مثبت است، و اگر من و شما بخواهیم مالا مال از وجود او شویم، باید همان خط‌مشی را دنبال کنیم و شروع به تفکر مثبت نماییم. من در مورد تمرین کنترل فکر صحبت نمی‌کنم، بلکه خیلی ساده بگویم، این امر شامل معاشرت با افرادی که دارای طرز فکر مثبت هستند نیز می‌شود.

طرز فکر و دید مثبت داشته باشید. دارای افکار و انتظارات مثبت باشید. در محاورات و مکالمات مثبت شرکت کنید.

عیسی مسیح قطعاً مظهر طرز فکر مثبت است. او شخصاً با مصایب بسیار زیادی روبرو شد و مورد حمله قرار گرفت - در مورد او دروغ گفته شد، وقتی بیش از پیش به وجود شاگردانش در کنار خود نیاز داشت، او را ترک کردند، او مورد تمسخر قرار گرفت، تنها شد، مورد سوء تفاهم و تهمت قرار گرفت، و بسیاری از مسایل دلسردکننده دیگر برای او پیش آمد، لیکن در بحبوحه تمام این بحران‌ها و مسایل منفی و ناراحت‌کننده، همچنان مثبت باقی ماند. او همیشه عقاید و تفکراتی داشت که باعث تعالی روح افراد می‌شد، او تشویق‌کننده بود؛ او همواره به اطرافیانش امید می‌بخشید.

طرز فکر ما در مسیح، طرز فکر مثبت است؛ بنابراین هر بار که فکرهای منفی به ذهن ما هجوم می‌آورند، زمانی است که فکر ما مطابق فکر مسیح نبوده است. میلیون‌ها نفر هستند که از افسردگی رنج می‌برند، و تصور هم نمی‌کنم که امکان افسرده شدن یک فرد بدلیل داشتن طرز فکر منفی نباشد - مگر این که دلیل پزشکی داشته باشد. حتی در آن شرایط نیز منفی بودن باعث وخامت این مشکل و تأثیرات جانبی آن می‌شود.

طبق مزمور ۳: ۳، خداوند، جلال دهنده و سرفراز کننده ماست. او می‌خواهد همه چیز را در ما بیافرازد: امیدمان، طرز فکرمان، حالت‌های روحی‌مان، ذهنمان، دست‌ها و قلب‌هایمان - و خلاصه تمام زندگی ما را. او سرفراز کننده الهی ما می‌باشد.

خداوند می‌خواهد ما را سرفراز و سربلند کند، و شریر می‌خواهد ما را خوار و خفیف کند. شیطان از هر موقعیت منفی در زندگی ما استفاده می‌کند تا ما را افسرده و دلسرد کند. طبق تفسیر لغت‌نامه، معنی کلمه depress، کلمه‌ای است به نام sadden یعنی از نظر روحی محزون و غمگین شدن. برطبق لغت‌نامه وبستر، وقتی چیزی depressed

می‌شود، یعنی "فرو رفته در محیط اطراف خود" می‌شود: یعنی خلاء (hollow) ایجاد می‌گردد. depress یعنی غرق شدن، یا فرو رفتن به اعماق زمین.

ما مرتباً در شرایطی قرار می‌گیریم که افکار منفی به ذهنمان خطور می‌کند، و این افکار فقط هرچه بیشتر ما را به قهقرا می‌برد. منفی بودن نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه بر مشکلات ما نیز می‌افزاید.

غلبه بر افسردگی

مزمور ۱۴۳ : ۳ - ۱۰ شرحی از افسردگی و راه‌های غلبه بر آن را به ما نشان داده است. باهم نگاهی کوتاه به این عبارات می‌اندازیم تا مراحل غلبه بر این حمله دشمن را از نظر بگذرانیم :

منشاء اصلی مشکل را شناسایی کنید.

" زیرا که دشمن بر جان من جفا کرده، حیات مرا به زمین کوبیده است و مرا در ظلمت ساکن گردانیده، مثل آنانی که مدتی مرده باشند."

مزمور ۱۴۳ : ۳

" ساکن در ظلمت، مثل آنانی که مدتی مرده باشند." این عبارت بنظر من قطعاً شرح حال کسی است که افسرده است. توجه داشته باشید که دلیل و منشاء این افسردگی، حمله‌ای است که به روح ما شده، یعنی از طرف شیطان.

۲. بدانید که افسردگی نور و حیات را از شما می‌دزدد.

" پس روح من در من مدهوش شده، و دلم در اندرونم متحیر گردیده است"

مزمور ۱۴۳ : ۴

افسردگی، آزادی و قدرت روحانی فرد را تحت فشار قرار می‌دهد.

روح ما (پرورش یافته و مختار بوسیله روح خداوند)، قدرتمند و آزاد است. بنابراین شیطان درپی این است که با انباشتن ذهن ما از تاریکی‌ها و غصه‌ها، این قدرت و آزادی را از ما سلب کند. خواهش می‌کنم متوجه باشید بمحض این که احساسی به نام " افسردگی " بر شما غلبه می‌کند، خیلی مهم است که فوراً در مقابل آن مقاومت کنید. هرچه بیش‌تر به این احساس اجازه بدهید در شما نفوذ کند، مقاومتتان در برابر آن مشکل‌تر خواهد شد.

۳. روزهای خوب زندگی خود را به یاد بیاورید.

" ایام قدیم را به یاد می‌آورم و در همه اعمال تو تفکر نموده، در کارهای

دست تو تأمل می‌کنم." مزمور ۱۴۳ : ۵

در این آیه می‌بینیم که مزمور نویس به شرایط فکری خود پاسخ می‌دهد. یادآوری، تمرکز و تفکر، همه این‌ها عملکردهای ذهن هستند. واضح است که او می‌داند افکارش روی احساساتش تأثیر می‌گذارد. بنابراین فکر خود را روی چیزهایی می‌گذارد که به او کمک کند تا حملات دشمن را به ذهن خود دفع کند و بر آن غلبه نماید.

۴. در بحبوحه مشکلات خود، خداوند را ستایش کنید.

**"دست‌های خود را بطرف تو دراز می‌کنم، جان من مثل زمین خشک تشنه
توست، سلاه." مزمور ۱۴۳ : ۶**

مزمور نویس به اهمیت ستایش خداوند پی برده است و دست‌های خود را برای نیایش به سوی او بلند می‌کند. او نیاز حقیقی خود را اعلام می‌کند - او محتاج به خداوند است. فقط خداوند است که باعث خرسندی او می‌شود.

خیلی از اوقات افراد به دلیل نیاز به چیزی دچار افسردگی می‌شوند و در جای نامناسب به دنبال آن می‌گردند و این خود باعث تشدید مشکلاتشان می‌شود.

خداوند در ارمیا ۲ : ۱۳ می‌فرماید، " زیرا قوم من دو کار بد کرده اند، مرا که چشمه آب حیاتم ترک نموده و برای خود حوض‌ها کنده‌اند، یعنی حوض‌های شکسته که آب را نگاه ندارد. "

فقط خداوند است که می‌تواند یک روح تشنه را سیراب کند، فریب افکار تان را نخورید که به شما می‌گوید هر چیزی می‌تواند کاملاً و قطعاً تشنگی شما را فرو بنشانند. دنبال کردن هدف‌های نادرست در زندگی منجر به افسردگی می‌شود، و نومییدی درونی را به روی افسردگی باز می‌کند.

۵. از خداوند کمک بخواهید.

**" ای خداوند، بزودی مرا اجابت فرما زیرا روح من کاهیده شده است. روی خود
را از من میپوشان، مبدا مثل فرو روندگان به هاویه بشوم." مزمور ۱۴۳ : ۷**

۶. به خداوند گوش دهید.

**"بامدادان رحمت خود را به من بشناسان زیرا که بر تو توکل دارم. طریقی را
که بر آن بروم، مرا بیاموز زیرا نزد تو جان خود را بر می‌افرازم."
مزمور ۳۴۱ : ۷۸. دعا برای رهایی و رستگاری.**

" ای خداوند مرا از دشمنانم برهان زیرا که نزد تو پناه آورده ام." مزمور ۱۴۳ : ۹
مزمور نویس بار دیگر اعلام می‌کند که تنها خداوند است که می‌تواند او را یاری دهد. لطفاً توجه داشته باشید که در سراسر این سخنان، او فکر خود را به خداوند معطوف کرده است و نه به مشکلات خود.

۸. در جستجوی حکمت، دانش و هدایت خداوند باشید.

” مرا تعلیم ده تا اراده تو را بجا آورم زیرا خدای من تو هستی. روح مهربان تو مرا در زمین هموار هدایت بنماید. ” مزمور ۱۴۳ : ۱۰

مزمور نویس احتمالاً خاطر نشان می‌سازد که از ارادهٔ خداوند دور شده است و لذا همین امر باعث بروز حملات برجان او شده است. او می‌خواهد تحت اراده خداوند باشد چون متوجه شده است که فقط خداوند ملجاء و پناه اوست. بنابراین از خداوند می‌خواهد تا او را استوار نگه دارد. من به این عبارت ایمان دارم که می‌گوید، ” مرا در زمین هموار هدایت نما، ” که اشاره به احساسات آشفته‌اش می‌کند. او نمی‌خواهد در نوسان روحی باشد، بلکه می‌خواهد همواره استوار و ثابت باشد.

از اسلحه‌های خود استفاده کنید

” زیرا اسلحه جنگ ما جسمانی نیست بلکه نزد خدا قادر است برای انهدام قلعه‌ها، که خیالات و هر بلندی را که خود را به خلاف معرفت خدا می‌افرازد، به زیر می‌افکنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازیم. ” دوم قرن‌تیان ۱۰ : ۴ و ۵

شیطان از افسردگی میلیون‌ها تن از مردم استفاده می‌کند تا آنها را به قعر چاه‌های تاریک سرنگون سازد.

اغلب خودکشی‌ها نتیجهٔ افسردگی افراد است. شخصی که دست به خودکشی می‌زند، معمولاً کسی است که نکات منفی زندگی را می‌بیند و هیچگونه امیدی به آینده در خود نمی‌بیند.

ذهن انسان میدان نبرد است، محلی است که در آن هم برنده و هم بازنده وجود دارد. همین امروز مثبت بودن را انتخاب کنید = هرگونه فکر و تصور منفی و باطلی را از ذهن خود دور کنید = ”افکار خود را به اطاعت عیسی مسیح اسیر سازید.“

(دوم قرن‌تیان ۱۰ : ۵)

فکر خداگونه داشته باشید.

” دل ثابت را در سلامتی کامل نگاه خواهی داشت، زیرا که بر تو توکل دارد. ” اشعیا ۲۶ : ۳

عیسی مسیح یک رابطهٔ جاودانی با پدر آسمانی خود داشت. غیر ممکن است که یک رابطهٔ کامل با فردی داشته باشید و فکرتان پیوسته معطوف به او نباشد. اگر من و همسرم باهم در ماشین نشسته‌ایم و همسرم با من صحبت می‌کند اما فکر من جای دیگری است، ما

نمی‌توانیم با یکدیگر رابطه و مشارکتی داشته باشیم چون تمام حواس من متوجه او نیست. بنابراین با اطمینان می‌توانم بگویم کسی که افکارش براساس افکار عیسی مسیح می‌باشد، مسلماً براساس افکار خداوند و کارهای مقتدرانه او نیز پایه‌ریزی شده است.

بر خداوند و کلام او تمرکز کنید

”جان من سیر خواهد شد، چنانکه از مغز و پیه، و زبان من به لب‌های شادمانی تو را حمد خواهد گفت، چون تو را بر بستر خود یاد می‌آورم و در پاس‌های شب در تو فکر می‌کنم.“ مزمور ۶۳: ۵ و ۶

”در جمیع کارهای تو تأمل خواهم کرد و در صنعت‌های تو تفکر خواهم نمود.“ مزمور ۷۷: ۱۲

”چنانکه در هر قسم توانگری، در وصایای تو تفکر می‌کنم و به طریق‌های تو نگران خواهم بود.“ مزمور ۱۱۹: ۱۵

”ایام قدیم را به یاد می‌آورم، در همه اعمال تو تفکر نموده، در کارهای دست تو تأمل می‌کنم.“ مزمور ۱۴۳: ۵

مزمور نویس یعنی داود، مکرراً در مورد تمرکز بر خداوند، نیکویی‌ها و کارها و راه‌های او صحبت کرده است. تفکر در نیکویی‌های خداوند و صنایع دست او باعث تعالی بسیار زیادی در نفس و اخلاقیات ما می‌شود.

من از تماشای برنامه‌های تلویزیونی درباره طبیعت، حیوانات و جانوران دریایی خیلی لذت می‌برم و با مشاهده آنها، در خلقت لایتنهای خداوند تعمق می‌کنم و این که خداوند با تمام قدرت الهی خود از همه این مخلوقات خود محافظت و حمایت می‌کند.

(عبرانیان ۱: ۳: ”که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمه قوت خود حامل همه موجودات بود، چون طهارت گناهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلی‌علیین بنشست.“)

اگر می‌خواهید در زندگی خود پیروزی بدست بیاورید، می‌بایستی تمرکز بر خداوند، راه‌ها و کارهای او بخش ثابت و اعظمی از تفکرات شما را به خود اختصاص دهد.

یکی از بخش‌های مورد علاقه من در کتاب مقدس، مزمور ۷: ۱۵ است که مزمور نویس به خداوند می‌گوید، ”... و اما من روی تو را در عدالت خواهم دید، و چون بیدار شوم، از صورت تو سیر خواهم شد.“

من روزهای زیادی را در زندگی با غصه و ناراحتی سپری کرده ام چون هر روز صبح که از خواب بلند می‌شدم در مورد مسایل نادرست فکر می‌کردم.

از زمانی که روح‌القدس به من کمک کرده تا فکر عیسی مسیح (فکر الهی) دمیده شده در وجودم را در من بکار گیرد، حقیقتاً خوشحال و راضی هستم. مشارکت با خداوند در ابتدای صبح راهی برای شروع یک زندگی توأم با خوشی و شادی می‌باشد.

مشارکت با خداوند

"و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم تسلی دهنده، نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم." یوحنا ۱۶ : ۷

عیسی مسیح این عبارات را درست قبل از این که به بهشت یعنی جایی که در جلال و در دست راست خدای پدر جلوس کرد، به زبان آورد. این عبارات به روشنی بیانگر این است که اراده خدا بر این است که با او مشارکت داشته باشیم.

هیچ چیز مثل افکارمان به ما نزدیک نیست. بنابراین، اگر ما فکر خود را سرشار از خداوندان کنیم، او هم به ضمیر آگاه ما راه پیدا می‌کند و در نتیجه از مشارکت با وی لذت خواهیم برد، مشارکتی همراه با شادی، آرامش و پیروزی در هر روز از زندگی‌امان.

طبق وعده خداوند، او همیشه همراه ماست. (متی ۲۸ : ۱۰ : " و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده ام حفظ کنند. و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم. ")

(عبرانیان ۱۳ : ۵ : " سیرت شما از محبت نقره خالی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید زیرا که او گفته است : " تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود. ")

لیکن ما نمی‌توانیم از حضور او آگاه باشیم، مگر این که به او فکر کنیم. بعنوان مثال من اگر در اطاقی هستم که شخص دیگری هم حضور دارد ولی ذهنم به مسایل دیگری مشغول است، وقتی اطاق را ترک می‌کنم حتی متوجه حضور آن شخص در آن اطاق نمی‌شوم. این را می‌توان به مشارکت داشتن با خداوند و امتیازات حضور وی در زندگی خودمان نیز تشبیه کرد. او همیشه با ماست، ولی ما باید فرمان به او معطوف باشد و از حضور او در زندگی خود، آگاه باشیم.

۱. این فکر را در ذهن خود پیروانید که " خدا مرا دوست دارد. "

” ما دانسته و باور کرده ایم این محبتی را که خدا با ما نموده است. خدا محبت است و هرکه در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی. ” اول یوحنا ۴ : ۱۶

به این نتیجه رسیده‌ام که محبت خدا و حضور او هر دو برای ما حقیقت دارند. اگر ما هرگز روی محبت خدا نسبت به خود تمرکز نکنیم، حضور او را تجربه نخواهیم کرد.

پولس در کتاب افسسیان فصل ۳ دعا کرد که مردم عشق و محبت خدا را در مورد خود تجربه کنند. کتاب مقدس می‌گوید که خداوند آنان را دوست دارد، ولی چه تعداد از فرزندان خدا وجود دارند که هنوز از عشق خدا نسبت به خود بی‌خبرند؟

اوایل زمانی را به یاد می‌آورم که خدمت خود را در جلسات مطالعه انجیل بنام ” حیات در کلام ” آغاز کرده بودم. اولین هفته شروع این جلسه، از خداوند پرسیدم که او چه چیزی را می‌خواهد تدریس کنم و او جواب داد، ” به فرزندان من بگو که آنها را دوست دارم. ”

گفتم : ” آنها این را می‌دانند، ” من می‌خواهم چیزهای واقعاً قدرتمندی را به آنها تعلیم دهم، نه فقط مطالب کلاس‌های یکشنبه صبح در کلیسا که منحصر به یوحنا ۳ : ۱۶ می‌باشد. ”

خداوند به من گفت : ” تعداد کمی از فرزندان من واقعاً می‌دانند که من چقدر آنها را دوست دارم. اگر این را می‌دانستند، رفتارشان طور دیگری بود. ”

به محض این که شروع کردم به مطالعه در مورد دریافت عشق و محبت از طرف خداوند، متوجه شدم که خود من هم دیوانه‌وار نیازمند عشق خداوند هستم. سپس خداوند در حین مطالعاتم مرا به اول یوحنا ۴ : ۱۶ هدایت کرد که در آن آیه آمده که ما باید از عشق خداوند نسبت به خود آگاه باشیم. یعنی تا جایی که این محبت و عشق حتی در مشکل‌ترین شرایط زندگی برای ما پیروزی به ارمغان بیاورد.

پولس رسول در رومیان ۸ : ۳۵ به ما چنین نصیحت می‌کند، ” کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا؟ قحطی یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ ” سپس در آیه ۳۷ همان فصل چنین ادامه می‌دهد، ” بلکه در همه این امور از حد زیاده نصرت یافتم، بوسیله او که ما را محبت نمود. ”

من در این زمینه مدت زیادی مطالعه کردم. این عشق را از طریق تفکر و اعلام عشق خداوند نسبت به خودم با صدای بلند، درک کردم و از آن آگاه شدم. آیاتی را که مربوط به عشق خداوند است، یاد گرفتم و روی آنها تمرکز کردم و آنها را با صدای بلند اعلام کردم. این کار را مکرراً و برای ماه‌ها انجام دادم، و در تمام این مدت که عشق بی‌قید و شرط او برایم آشکار می‌شد، این عشق بیشتر و بیشتر در زندگی من به واقعیت می‌پیوست.

اکنون عشق او نسبت به خودم بقدری واقعی است که حتی در شرایط دشوار، " با آگاهی کامل " خیالم راحت است که او مرا دوست دارد و این که بیش از این در ترس زندگی نخواهم کرد.

نترسید

اول یوحنا ۴ : ۱۸ : " در محبت خوف نیست بلکه محبت کامل خوف را بیرون می‌اندازد؛ زیرا خوف عذاب دارد و کسی که خوف دارد، در محبت کامل نشده است. "

خداوند ما را همانطور که هستیم بطور کامل دوست دارد. رومیان ۵ : ۸ به ما می‌گوید: " لکن خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند از این که هنگامی که هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد. "

ایماندارانی که جدا از فکر مسیح عمل می‌کنند در مورد بدی اعمال خود فکر نمی‌کنند. عدالت و راستی آنها براساس تفکرات خودشان است، درحالی که شما باید آگاهانه عادل باشید و تمرکزتان همواره بر این باشد که " در مسیح " چه کسی هستید.

آگاهانه عادل باشید، نه آگاهانه گناهکار

دوم قرنتیان ۵ : ۲۱ : " زیرا او را که گناه نشناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم. "

تعداد بسیار زیادی از ایمانداران بخاطر افکار منفی خود در رنج و عذاب هستند. بطور مثال آنها فکر می‌کنند که خداوند بخاطر ضعف‌ها و شکست‌هایشان از آنها خشمگین شده است. تا کی وقت خود را با احساس گناه در زندگی تلف می‌کنید؟ توجه داشته باشید که گفتم، چقدر وقت خود را تلف می‌کنید، چون این نوع طرز فکر، خود یک نوع اتلاف وقت است!

در مورد این فکر نکنید که تا قبل از این که به مسیح ایمان آوردید چه شخص بدی بودید، درعوض، این طور فکر کنید که شما در عیسی مسیح و در خداوند عادل شمرده شده‌اید. به یاد داشته باشید که : افکار شما تبدیل به اعمالتان می‌شود. اگر می‌خواهید رفتار بهتری داشته باشید، باید ابتدا طرز فکرتان را تغییر دهید. اگر فکر کنید چه فرد بدی هستید، رفتارتان نیز بدتر خواهد شد. هر وقت افکار منفی یا محکوم‌کننده به ذهنتان خطور می‌کند، به خودتان یادآور شوید که خدا شما را دوست دارد و شما عدالت و راستی او در عیسی مسیح هستید.

شما همواره در حال تغییر و تحول در راه بهتر شدن هستید. هر روزه رشد روحانی می‌کنید. خداوند برای شما نقشه‌های عالی دارد. این‌ها حقایقی هستند که شما باید روی آنها تمرکز کنید.

این چیز است که شما باید در مورد فکر و ذهن خود انجام دهید!
عمداً بر طبق کلام خدا فکر کنید؛ به هر چیزی که به ذهنتان خطور می‌کند فکر نکنید و آن را بعنوان فکر خودتان قبول نکنید. به شریر نهیب بزنید و با فکر درست جلو بروید.
۲. طرز فکر ترغیب کننده داشته باشید.

رومیان ۱۲ : ۸ : " یا واعظ در موعظه، یا بخشنده در سخاوت "

یک فرد با طرز فکر مسیح در مورد افراد دیگر و همچنین در مورد خود و شرایط زندگی خودش مثبت، تعالی دهنده و سازنده فکر می‌کند.

امروزه در حیطه خدمت به خداوند، نیاز زیادی به تشویق وجود دارد. اگر شما نسبت به فرد دیگر افکار محبت آمیز نداشته باشید، هیچگاه نخواهید توانست با سخنان خود او را بنا کنید. به یاد داشته باشید چیزی که در قلب خود دارید، به زبان می‌آورید. پس عمداً افکار "محبت آمیز" داشته باشید.

افکار محبت آمیز خود را نثار افراد دیگر بنمایید. در مورد آنها کلمات تشویق آمیز بکار ببرید.

شاید همه ما عطیه تشویق کردن نداشته باشیم، ولی هر کسی می‌تواند تشویق کردن را بیاموزد. قاعده آن به همین سادگی است: " اگر چیزی خوب نیست، نه در مورد آن فکر کنید و نه آن را به زبان بیاورید. "

هرکس به اندازه خود مشکلاتی دارد، نیازی نیست که ما هم با ناراحت کردن افراد به مشکلاتشان اضافه کنیم. ما باید یکدیگر را با عشق و محبت بنا کنیم. (افسسیان ۴ : ۲۹)
" هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید، بلکه بحسب حاجت و برای بنا نیکو باشد، تا شنوندگان را فیض رساند. "

فراموش نکنید که محبت همیشه به بهترین‌ها در افراد ایمان دارد. (اول قرنتیان ۱۳ : ۷)
وقتی شروع می‌کنید به این که در مورد افراد با عشق و محبت فکر کنید، آنها هم نسبت به شما رفتار محبت آمیزتری از خود نشان خواهند داد. افکار و کلمات سلاح‌هایی هستند با قدرت سازندگی یا تخریب کنندگی. آنها می‌توانند برضد شیطان و اعمال او بکار برده شوند یا به نوعی او را در اجرای نقشه‌اش که همانا تخریب است، یاری دهند.

بعنوان مثال، شما فرزندی دارید که دچار مشکل رفتاری است و مطمئناً باید در رفتارش تغییر به وجود بیاید. شما برای او دعا می‌کنید و از خداوند می‌خواهید که در زندگی او کار کند و هر تغییری را که لازم است در زندگی او به وجود بیاورد.

حال، در طول مدت زمانی که شما منتظرید تا خداوند در زندگی فرزندتان کار کند، چه می‌کنید؟ خیلی از افراد هرگز جواب دعاهای خود را نمی‌گیرند چون قبل از این که به خداوند فرصت دهند تا بجای آنها کار کند، خودشان آن مواردی را که از خداوند درخواست کرده اند با افکار انسانی خودشان در واقع خنثی می‌کنند.

آیا شما برای تغییر کردن فرزندتان دعا می‌کنید و سپس ذهن خود را با افکار منفی درمورد او مشغول می‌سازید؟ و به دیگران می‌گویید، "این بچه هرگز عوض نخواهد شد!" برای داشتن یک زندگی پیروزمندانه، باید افکار خود را مطابق افکار خداوند کنید.

اگر افکار ما برضد کلام است پس ما در کلام قدم نگذاشته‌ایم. اگر تفکر ما بر طبق کلام نیست، پس با کلام راه نمی‌رویم.

وقتی دربارهٔ شخصی دعا می‌کنید، افکار و کلماتی را که در دعا بکار برده‌اید باهم هماهنگ کنید و سپس گشایش در کارتان را بتدریج خواهید دید.

پیشنهاد من این نیست که از تعادل خارج شوید. اگر فرزند شما در مدرسه مشکل رفتاری دارد و حال او را از شما می‌پرسند، با این که تغییری هم در رفتار او نمی‌بینید، در جواب چه می‌گویید؟ می‌توانید بگویید، "ما هنوز گشایشی ندیده‌ایم، ولی ایمان دارم که خداوند در کار است و این بچه در دست‌های پر قدرت خداوند است. ما تغییر او را از جلال به جلال خواهیم دید. کم کم، روز به روز."

۴ - افکار شکرگزاری را در خود تقویت کنید.

مزمور ۱۰۰ : ۴ " به دروازه‌های او با حمد بیایید و به صحن‌های او با تسبیح! او را حمد گویند و نام او را متبارک خوانید! "

شخصی که ذهنش مالا مال از عیسی مسیح است، افکارش نیز همراه با پرستش و شکرگزاری خواهد بود.

گله و شکایت درهای زیادی را به روی دشمن باز می‌کند. بعضی از افراد از نظر جسمی بیمار می‌شوند و با ضعف زندگی می‌کنند، این نوع زندگی فاقد هرگونه قدرت و ناشی از بیماری‌ای است به نام "شکایت" که این بیماری به افکار و سخنان این دسته از افراد حمله می‌کند.

یک زندگی قدرتمند بدون شکرگزاری قدرتمند نمی‌شود. انجیل همواره شکرگزاری را به ما می‌آموزد. افکار و کلمات حاکی از گله و شکایت از موت سرچشمه می‌گیرند. درحالی

که شکرگزار بودن و ابراز آن از حیات سرچشمه می‌گیرد. اگر فردی دارای قلب (فکر) شکرگزار نباشد، شکرگزاری از دهان او بیرون نمی‌آید. وقتی که ما شکرگزار هستیم، آن را هم به زبان می‌آوریم.

در همه حال شکرگزار باشید

عبرانیان ۱۳ : ۱۵ "پس بوسیلهٔ او قربانی تسبیح را به خدا بگذرانیم، یعنی ثمرهٔ لب‌هایی را که به اسم او معترف باشند."

چه زمانی ما شکرگزاری می‌کنیم؟ همیشه - در هر وضعیتی، برای همه چیز - و با این کار در زندگی پیروزمندانه قدم بر می‌داریم، جایی که شریر نمی‌تواند ما را تحت سلطهٔ خود درآورد.

وقتی بدون توجه به شرایط زندگی امان شکرگزار و شاد هستیم، او چگونه می‌تواند ما را تحت سلطه خود قرار دهد؟

مسئلهٔ خیلی از اوقات لازمهٔ این گونه طرز زندگی، پرستش و شکرگزاری است، و من ترجیح می‌دهم که برای وجود خداوند شکرگزار باشم تا این که شادی خود را بخاطر وجود شیطان از دست بدهم. من این مسئله را فهمیده‌ام (و با سختی هم فهمیده‌ام) که وقتی اخمو و ترشرو می‌شوم و شکرگزاری نمی‌کنم، شادی خود را از دست می‌دهم. به عبارت دیگر، شادی خود را بخاطر روح گله و شکایت از دست می‌دهم.

مزمور نویس در مزمور ۳۴ : ۱ می‌گوید، "خداوند را در هر زمان متبارک خواهم گفت. تسبیح او دائماً بر زبان من خواهد بود."

ما چگونه می‌توانیم باعث برکت خداوند شویم؟ به این صورت که پیوسته در افکارمان و با زبان خود او را ستایش کنیم. فردی شکرگزار باشید - نه تنها برای وجود خداوند، بلکه برای وجود افراد دیگر نیز شاکر باشید. وقتی شخصی برای شما کار خوبی انجام می‌دهد، بگذارید که او متوجه قدردانی شما نسبت به خودش بشود.

قدردانی خود را نسبت به خانواده و اعضای اجتماعات دیگر نیز ابراز کنید. ما خیلی از اوقات برکت‌های خداوند را نادیده می‌گیریم. اگر چیزی را از دست می‌دهید، مسلماً قدرش را ندانسته‌اید.

من قدر همسرم را می‌دانم؛ ما مدت مدیدی است که باهم ازدواج کرده ایم ولی هنوز هم به او می‌گویم که چقدر قدرش را می‌دانم. او از خیلی جهات مرد صبوری است و دارای صفات پسندیدهٔ دیگری نیز هست. به این نتیجه رسیده‌ام که وقتی دیگران متوجه می‌شوند

که ما تا چه حد قدرشان را می‌دانیم و آنها را درک می‌کنیم، و این که تا چه حد بخاطر خصوصیات اخلاقی ویژه‌ای که دارند شکرگزار هستیم، این خود در سازندگی و تحکیم روابط بسیار مؤثر است.

من با افراد بسیار زیادی سروکار دارم و همیشه از این تعجب می‌کنم که بعضی از افراد تا چه حد برای هر مورد جزئی که برای آنها انجام می‌شود شکرگزارند، درحالی که عده دیگری نیز هستند که هر قدر هم برایشان کاری انجام شود هرگز رضایت خاطر ندارند. من معتقدم که غرور به این مسئله ربط پیدا می‌کند. برخی از افراد بقدری از خودشان پر هستند که فکر می‌کنند نه تنها همه باید برای آنان کاری انجام دهند، بلکه بیش‌تر هم باید انجام دهند! این دسته از افراد به ندرت قدردانی خود را ابراز می‌کنند.

ابراز قدردانی نه تنها برای دیگران خوشایند و سودمند است، بلکه برای خود ما نیز لذت‌بخش است، زیرا حس شادی را در وجودمان به جریان می‌اندازد.

هر روزه برای تمام چیزهایی که دارید شکرگزاری کنید. آنها را در دعا به حضور خداوند ابراز کنید، با انجام این کار متوجه خواهید شد که قلبتان مملو از حیات و نور می‌شود.

برای همه چیز شکر گزار باشید

افسیسیان ۵ : ۱۸ - ۲۰ : "و مست شراب مشوید که در آن فجور است، بلکه از روح پر شوید. و با یکدیگر به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی گفتگو کنید و در دلهای خود به خداوند بسرایید و ترنم نمایید. و پیوسته به جهت هر چیز خدا و پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح شکر کنید." چه آیه شگفت انگیزی!

من و شما چگونه می‌توانیم از روح‌القدس پر بمانیم؟ با خواندن مزامیر و سرودهای روحانی. با خودمان (از طریق افکارمان) یا با دیگران (از طریق مکالماتمان) گفتگو کنیم. به عبارت دیگر، از طریق پر نگه داشتن افکار خود از کلام خدا، و نیز از طریق پرستش مداوم و شکرگزاری کردن برای همه چیز.

۵ - فکر کلام پذیر داشته باشید.

یوحنا ۵ : ۳۸ : "و کلام او را در خود ثابت ندارید زیرا کسی را که پدر فرستاد، شما بدو ایمان نیاوردید."

کلام خدا عبارت است از افکار او که برای مطالعه و توجه و دقت ما بر روی کاغذ به

ثبت رسیده است. کلام او حاکی از این است که او در مورد هر موقعیت و مطلبی چگونه فکر می‌کند.

درواقع عیسی مسیح در یوحنا ۵ : ۳۸ به تأدیب برخی از ایمانداران پرداخته بود.

ما در این ترجمه می‌بینیم که کلام خدا اظهاری است از تفکرات او و این که افرادی که می‌خواهند به او ایمان بیاورند و تمام تأثیرات و نتایج نیکوی حاصله از این ایمان را در زندگی‌های خود تجربه کنند، باید اجازه دهند که کلام او تبدیل به یک پیغام زنده در قلب‌هایشان شود و این فقط بوسیلهٔ تمرکز بر روی کلام خدا امکان‌پذیر است. بدین ترتیب، افکار او افکار ما خواهد شد = و این تنها راهی است که می‌توان طرز فکر مسیح را در خود پرورش داد.

کتاب مقدس در یوحنا ۱ : ۱۴ می‌گوید که عیسی مسیح خود کلمه‌ای بود که جسم گردید. اگر افکار او پیوسته آکنده از کلام خدا نبود، این امر امکان‌پذیر نمی‌شد.

تمرکز روی کلام خدا یکی از مهم‌ترین اصولی است که ما می‌توانیم بیاموزیم. لغت نامه تفسیری عهد جدید "واین"، دو واژه ترجمه شده تمرکز را از زبان یونانی به این صورت شرح داده است: "توجه کردن به"، "شرکت کردن، عمل کردن"، "اهتمام بخرج دادن"، "عمل کردن" که به معنای متداول کلمه است، "تفکر کردن، تصور کردن"، "پیشاپیش فکر کردن" یک منبع دیگر، معانی این عبارات را به این صورت اضافه می‌کند: "زمزمه کردن" یا "جویده سخن گفتن."

هرچقدر بر اهمیت این اصل تأکید کنم، کم کرده‌ام. من این اصل را اصل کلی زندگی می‌نامم، زیرا تمرکز روی کلام خدا کمک سودمندی به زندگی خود شما و نهایتاً اطرافیان‌تان خواهد نمود.

بسیاری از مسیحیان بخاطر تمرینات تمرکز فکر که در بین مشرکین و فرقه‌های اسرارآمیز مذهبی دیگر رواج دارد، از این کلمه وحشت دارند. اما من اکیداً به شما می‌گویم به یاد داشته باشید که شیطان هیچ‌گاه از خود دارای یک عقیدهٔ مبتکرانه و اصیل نبوده است. او هرآنچه را که به قلمروی نور و روشنایی تعلق دارد می‌گیرد و آن را به سوی قلمروی تاریکی منحرف می‌کند. ما باید آنقدر حکمت داشته باشیم که این مسئله را درک کنیم که اگر تمرکز کردن چنین قدرتی را در شریر به وجود می‌آورد، پس همان قدرت هم باعث به وجود آمدن نیکویی‌ها و روشنایی‌ها خواهد شد. اصل تمرکز مستقیماً از جانب کلام خداست؛ پس باهم نگاهی به نظریهٔ کتاب مقدس در این مورد می‌اندازیم.

تمرکز و کامیابی

یوشع ۱ : ۸ : " این کتاب تورات از دهان تو دور نشود، بلکه روز و شب در آن تفکر کن تا برحسب هر آنچه در آن مکتوب است توجه شده، عمل نمایی زیرا همچنین راه خود را فیروز خواهی ساخت، و همچنین کامیاب خواهی شد. "

در این آیه خداوند به وضوح می‌گوید که اگر ما ابتدا کلام را در جان و روان خود بکار نبریم و تمرین نکنیم، هرگز نخواهیم توانست آن را در زندگی جسمانی خود به مرحله اجرا درآوریم.

مزمور ۱ : ۲ و ۳ : " بلکه رغبت او در شریعت خداوند است و روز و شب در شریعت او تفکر می‌کند. پس مثل درختی نشانده نزد نه‌های آب خواهد بود، که میوه خود را در موسم می‌دهد، و برگش پژمرده نمی‌گردد و هرآنچه می‌کند نیک انجام خواهد بود. "

تمرکز کنید و شفا یابید

"ای پسر من، به سخنان من توجه نما و گوش خود را به کلمات من فراگیر. آنها از نظر تو دور نشود. آنها را در اندرون دل خود نگاه دار، زیرا هرکه آنها را بیابد برای او حیات است، و برای تمامی جسد او شفا می‌باشد."
امثال ۴ : ۲۰ - ۲۲

به یاد داشته باشید که یکی از معانی کلمه " تمرکز " توجه یا رسیدگی کردن می‌باشد. بنابراین روی این عبارت کتاب مقدس که می‌گوید کلام خدا منبع سلامتی و شفای جسم است، تأمل و تعمق کنید. تمرکز (تفکر، در مورد چیزی فکر کردن) روی کلام خدا در ذهنمان در واقع بر روی وضعیت جسمانی ما هم تأثیرگذار است. وضعیت ظاهری من در طول هجده سال گذشته تغییر کرده است. مردم به من می‌گویند از زمانی که با جدیت تمام شروع به مطالعه کلام کرده‌ام و آن را محور اصلی زندگی خود قرار داده‌ام، پانزده سال جوان‌تر به نظر می‌رسم.

بخوانید و درو کنید

مرقس ۴ : ۲۲ "همین‌طور نیز هر چه پنهان و نادانسته است، روزی آشکار و واضح خواهد شد. "

هر دو آیات فوق مطمئناً به ما می‌گویند که در کلام خدا گنجینه‌های پنهانی و اسرار حیات‌بخش و قدرتمندی نهفته است که خداوند می‌خواهد آنها را برای ما آشکار کند. این گنجینه‌های حیات‌بخش بر کسانی که روی کلام خدا تمرکز، تعمق، مطالعه، تفکر و تمرین فکری و روانی می‌کنند، آشکار می‌گردد.

بعنوان یک مدرس کلام خدا، شخصاً به این حقیقت واقف شده‌ام. بنظر می‌رسد چیزهایی را که خداوند می‌خواهد از طریق یک آیه به من نشان دهد بی‌انتهاست. هربار که آن را مطالعه می‌کنم، یک مورد و بار دیگر مورد جدیدی را در آن متوجه می‌شوم که حتی بار قبل هم به آن توجه نکرده بودم.

خداوند اسرار خود را به کسانی که در مطالعه کلام کوشا و جدی هستند، آشکار می‌سازد. جزء دسته افرادی نباشید که همیشه به دنبال مکاشفه دیگران از کلام خدا هستند. خودتان شخصاً کلام را مطالعه کنید و به روح‌القدس اجازه دهید که زندگی شما را با حقیقت وجود خود برکت دهد.

من می‌توانم در مورد تمرکز روی کلام خدا بطور مداوم صحبت کنم. همانطور که قبلاً گفته‌ام، این یکی از مهم‌ترین مواردی است که من و شما می‌توانیم یاد بگیریم. در طول روز که به کارهای روزانه خود مشغول می‌شوید، از روح‌القدس بخواهید آیه خاصی را به یاد شما بیاورد تا در طول روز روی آن تمرکز کنید و سپس به دلیل همین تمرین، تعجب خواهید کرد که چه قدرتی در زندگی شما جاری می‌شود. هرچه بیشتر روی کلام خدا تمرکز کنید، بیشتر تر قادر خواهید شد تا قدرت ناشی از این تمرکز را در هنگام بروز مشکلات در خود ایجاد کنید. به یاد داشته باشید: قدرت عمل کردن به کلام خدا از طریق تمرین در تمرکز روی کلام بدست می‌آید.

کلام را دریافت کرده، از آن استقبال کنید

"پس هر نجاست و افزونی شر را دور کنید و با فرزونی، کلام کاشته شده را بپذیرید که قادر است که جان‌های شما را نجات بخشد." یعقوب ۱ : ۲۱

در این آیه می‌بینیم که کلام خدا قدرت دارد که ما را از یک زندگی گناه آلود نجات بدهد، ولی به شرط این که کلام خدا دریافت و استقبال شده، در قلب‌های ما (فکر ما) کاشته شود و ریشه بدواند. کاشته شدن و ریشه دوانیدن از طریق عمل کردن به کلام انجام پذیر خواهد شد = و بعلاوه، آن را بیش از هر چیز دیگری در ذهن خود حفظ کنیم.

اگر من و شما تمام مدت روی مشکلات خود تمرکز کنیم، عمیقاً در این مشکلات ریشه

خواهیم دوانید. اگر روی معایب خود یا دیگران تمرکز کنیم، عمیقاً متقاعد خواهیم شد که این مشکلی است که هرگز برای آن راه حل پیدا نخواهیم کرد. ولی بدانید که اقیانوسی پر از حیات و زندگی در برابر شما قرار دارد، و وسیله‌ای را به شما داده‌اند که این آب را برای خودتان بیرون بکشید، و این وسیله جزء کلام خدا چیز دیگری نیست.

نام خدمت ما " حیات در کلام " نام دارد، و بنا بر تجربه شخصی خود می‌توانم بگویم که حقیقتاً در کلام خدا حیات وجود دارد.

حیات را انتخاب کنید

"از آن جهت که تفکر جسم موت است، لکن تفکر روح حیات و سلامتی است." رومیان ۸ : ۶

توجه شما را مجدداً به فیلیپیان ۴ : ۸ جلب می‌کنم که بنظر می‌رسد اختتامیه خوبی برای پایان بخشیدن به این بخش از کتاب می‌باشد:

"خلاصه ای برادران، هرچه راست باشد و هرچه مجید و هرچه عادل و هرچه پاک و هرچه جمیل و هرچه نیک نام است و هر فضیلت و هر مدحی که بوده باشد، در آنها تفکر کنید."

در این آیه شرح داده شده است که شرایط ذهنی شما باید به چه صورتی باشد. شما دارای فکر مسیح هستید. بنابراین، شروع کنید به استفاده کردن از آن. اگر او در موردی فکر نمی‌کند، شما هم در آن مورد فکر نکنید.

با تداوم در " تجدید نظر " در افکارتان است که هر فکری را اسیر کرده و به اطاعت عیسی مسیح در می‌آورید. (دوم قرن‌تیاں ۱۰ : ۵)

روح‌القدس فوراً به شما خاطر نشان خواهد ساخت که اگر فکرتان شما را به سوی مسیری نادرست هدایت می‌کند، این بر اثر تصمیمی است که خودتان گرفته‌اید. آیا شما غرق در تفکر نفسانی یا غرق در تفکر روحانی خود می‌شوید؟ یکی از این دو شما را به راه موت، و دیگری به سوی حیات هدایت می‌کند. انتخاب با شماست.

حیات را انتخاب کنید!

بخش سوم

طرز فکر بیابانی "مقدمه"

«مقدمه»

تثنیه ۱: ۲: «از حوریب به
راه جبل سعیر تا قادش برنیع،
سفر یازده روز است.»

قوم بنی اسرائیل سفری را که یازده روز طول می کشید،
چهل سال با سرگردانی طی کردند. چرا؟ آیا بدلیل وجود
دشمنانشان بود یا شرایط زندگی شان یا سختی هایی که بر سر راهشان بود یا پیشامدهای
غیر مترقبه ای که مانع رسیدن آنها به مقصد می شد؟

درحالی که در این مورد فکر می کردم، خداوند برآیم مکاشفه ای قدرتمند کرد که باعث کمک
به شخص خودم و نیز هزاران نفر دیگر شده است. خداوند به من گفت، «دلیل این که سفر
یازده روزه قوم بنی اسرائیل چهل سال طول کشید، این بود که آنها طرز فکر بیابانی داشتند.»

توقف شما در این کوه بس شده است

تثنیه ۱: ۶: «یهوه خدای ما، ما را در حوریب خطاب کرده، گفت: «توقف
شما در این کوه بس شده است.»»

درواقع ما نباید از کار قوم بنی اسرائیل تعجب کنیم، چون اکثر ما هم همان کار را
انجام می دهیم. بجای این که پیشرفت کنیم، اطراف همان کوه دور می زنیم و دور می زنیم.
درنتیجه، سال ها طول می کشد تا به پیروزی ای که می توانستیم و می بایستی خیلی زودتر از
اینها بدست می آوریم، دسترسی پیدا کنیم.

بنظر من همان چیزی را که امروز خداوند به من و شما می گوید، همان را هم در همان
ایام به قوم بنی اسرائیل گفته بوده است.

«توقف شما در این کوه بس شده است. اکنون کوچ کنید.»

فکر خود را مصمم نگه دارید و به همان صورت حفظ کنید

کولسیان ۳: ۲: «در آنچه بالا است تفکر کنید، نه در آنچه بر زمین است.»

خداوند ده نوع طرز فکر بیابانی را به من نشان داد. افکار درست برای ما سودمند است و افکار غلط ما را از پیشرفت باز می‌دارد. کولسیان ۳ : ۲ به ما می‌آموزد که فکر خود را استوار و مصمم نگه داریم و آن را به همان صورت حفظ کنیم. ما باید فکر خود را در مسیر درست قرار دهیم. طرز فکر نادرست نه تنها روی وضعیت جسمی ما، بلکه روی زندگی داخلی ما هم تأثیر می‌گذارد.

برخی از افراد در بیابان زندگی می‌کنند، درحالی که برخی دیگر خودشان به نوعی یک بیابان هستند.

زمانی بود که زندگی‌ام بد نبود، ولی از هیچ چیز در زندگی لذت نمی‌بردم، چون خود من از درون، یک "بیابان" بودم. من و دیو دارای منزلی قشنگ، سه فرزند دوست داشتنی و شغل خوب بودیم و از نظر مالی پول کافی برای ادامه‌ی یک زندگی مرفه و راحت داشتیم، ولی من از این همه برکات لذتی نمی‌بردم، چون طرز فکر بیابانی بسیار زیادی داشتم. زندگی در نظر من یک بیابان بود، زیرا آن را به همان صورت بیابانی هم می‌دیدم.

برخی از مردم با دید منفی به قضایا نگاه می‌کنند، چون ناکامی را تمام عمر در زندگی‌های خود تجربه کرده‌اند و نمی‌توانند تصور کنند که می‌توانند زندگی و شرایط بهتری هم داشته باشند. دسته‌ی دیگری از افراد هستند که فقط بدلیل این که از درون منفی هستند، مسایل را هم بد و منفی می‌بینند. بهر دلیل، دید منفی، فرد را بدبخت می‌کند و بعید بنظر می‌رسد که در راه رسیدن به سرزمین موعود پیشرفتی حاصل کنند.

خداوند قوم بنی‌اسرائیل را فراخوانده بود تا آنان را از بردگی در مصر آزاد کند و به آنها قول داد که آنها را به سرزمینی که بعنوان میراث جاودانی آنان مقرر کرده بود، برساند - سرزمینی که آکنده از شیر و عسل و تمام موهبت‌هایی بود که می‌توان تصور کرد - سرزمینی پر از برکت در هر مرحله‌ای از زندگی.

تعداد بیشماری از آن نسلی که خداوند برای خروج از مصر خوانده بود، هرگز نتوانستند پا به سرزمین موعود بگذارند؛ آنها در بیابان تلف شدند. بنظر من، این غم انگیزترین پیشامد برای فرزند خداوند است که این همه موهبت در اختیار خود داشته باشد ولی هرگز از آن لذتی نبرد.

سال‌های زیادی از زندگی مسیحی خود من هم مانند همان دسته از افراد سپری شد. من در مسیر رسیدن به سرزمین موعود بودم (بهشت)، ولی از این سفر لذتی نمی‌بردم. در بیابان بودم و در حال مرگ؛ اما سرانجام فیض و رحمت خداوند شامل حال من شد و نوری بر تاریکی وجود من تابانید و مرا از آن ظلمت رهانید.

دعای من این است که این بخش از کتاب نوری بر شما بتاباند و شما را آماده کند تا از بیابان بیرون بیایید و قدم به نور پرشکوه ملکوت شگفت‌انگیز خداوند بگذارید.

فصل شانزدهم

“گذشته و حال من تعیین کننده آینده من است”

طرز فکر بیابانی # ۱

”گذشته و حال من تعیین کننده آینده من است“
جایی که رویا نیست، قوم
گردنکش می شود، اما خوشا
بحال کسی که شریعت را نگاه
دارد.

طرز فکر بیابانی # ۱

امثال ۲۹ : ۱۸

قوم بنی اسرائیل هیچ رویایی در سر نداشتند - هیچگونه رویایی - آنها می دانستند از کجا آمده اند، ولی نمی دانستند به کجا می روند. همه چیز برای آنان براساس آنچه دیده بودند و یا می توانستند بفهمند، بود. آنها نمی دانستند چگونه با دیده ایمان به مسایل نگاه کنند.

”روح خدا بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم، و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.“ لوقا ۴ : ۱۸ و ۱۹

من از زمینه خانوادگی ای آمده ام که همیشه مورد آزار و اذیت و تجاوز قرار می گرفتم. در محیط خانوادگی نابسامانی رشد کردم. دوران طفولیت همواره آمیخته با ترس و وحشت بود. متخصصین معتقدند که شخصیت یک طفل در پنج سال اول زندگی اش شکل می گیرد. شخصیت من چیزی بود درهم و آشفته! همیشه با تظاهر و وانمود کردن زندگی می کردم و در پشت دیواری از امنیت که برای خودم ساخته بودم، خود را از آزار و اذیت مردم درامان نگه می داشتم. در را به روی دیگران قفل کرده و خود را نیز زندانی کرده بودم. تبدیل به یک فرد کنترل کننده شده بودم، و بقدری وجودم آکنده از ترس بود که تنها راهی که می توانستم با زندگی روبرو شوم این بود که همه چیز را تحت کنترل خودم دریاورم تا هیچ کس نتواند به من آزاری برساند.

به عنوان یک فرد جوان و بالغ که سعی می کردم برای مسیح زندگی کنم و از روش زندگی مسیحی پیروی نمایم، می دانستم از کجا آمده ام ولی نمی دانستم به کجا می روم.

احساس می‌کردم آینده‌ام بخاطر گذشته‌ام خدشه‌دار شده است. با خود فکر می‌کردم، "چگونه ممکن است برای کسی با داشتن چنین گذشته‌ای پیشامدهای عالی در زندگی رخ بدهد؟ این غیر ممکن است!" به هر تقدیر، طبق وعده عیسی مسیح، او آمد تا بیماران، شکسته‌دلان، مجروحان و رنج‌دیدگان و تمامی کسانی را که در اثر فاجعه‌ای در زندگی خود شکسته شده‌اند، شفا دهد.

عیسی مسیح آمد تا درهای زندان را باز و اسیران را آزاد کند. در زندگی من هیچ پیشرفتی حاصل نمی‌شد. تا این که ایمان آوردم که می‌توانم آزاد شوم. من باید یک رویای مثبت در زندگی پیدا می‌کردم؛ باید ایمان می‌آوردم که گذشته من نمی‌بایستی تعیین‌کننده آینده و حتی زمان حال من شود.

شاید شما هم دارای گذشته‌ای همراه با تیره‌بختی بوده‌اید، شاید حتی در حال حاضر هم در شرایط بسیار منفی و توأم با افسردگی بسر می‌برید. شاید بقدری در موقعیت بدی واقع شده‌اید که حتی هیچ دلیلی برای امید داشتن هم ندارید، ولی من با جسارت تمام به شما می‌گویم، گذشته شما تعیین‌کننده آینده و حال شما نیست!

یک طرز فکر جدید برای خود به وجود بیاورید. ایمان داشته باشید که در خداوند همه چیز ممکن است (لوقا ۱۸: ۲۷)، شاید انجام بعضی کارها بوسیله انسان غیر ممکن باشد، ولی ما خداوندی را خدمت می‌کنیم که هرچیزی را که قابل رویت است، از هیچ به وجود آورده است. (عبرانیان ۱۱: ۳)

همه چیز را بدست او بسپارید و ببینید که او چگونه عمل می‌کند. چیزی که خداوند از ما می‌خواهد فقط این است که ما به او ایمان داشته باشیم. او می‌خواهد که شما ایمان بیاورید و او بقیه کارها را انجام خواهد داد.

چشمان بینا و گوش‌های شنوا

"درخت خاندان داود بریده شده است؛ اما یک روز کنده آن جوانه خواهد زد! بلی، از ریشه آن «شاخه‌ای» تازه خواهد رویید. روح خداوند بر آن «شاخه» قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم، روح مشورت و قوت، و روح شناخت و ترس از خداوند. تمام خوشی او در اطاعت از خداوند خواهد بود. او براساس آنچه دیده یا شنیده می‌شود داوری نخواهد کرد." اشعیا ۱۱: ۱-۳

ما نمی‌توانیم با چشمان انسانی خود چیزی را به درستی داوری کنیم. باید "چشمان بینا" و "گوش‌های شنوای" روحانی داشته باشیم. ما می‌بایستی مواردی را که روح به ما

می‌گوید بشنویم، نه چیزهایی را که دنیا به ما می‌گوید. بگذارید خداوند درباره آینده‌تان با شما صحبت کند - نه شخص دیگری.

قوم بنی‌اسرائیل پیوسته مسایل را همان‌طور که بودند می‌دیدند و می‌شنیدند. خداوند موسی را وسیله قرار داد تا آنان را از مصر خارج کند و از طریق موسی در مورد سرزمین موعود با آنها صحبت کرد. خداوند می‌خواست آنها چشم خود را به سوی مقصدی که در پیش داشتند بدوزند - نه به جایی که قبلاً در آن ساکن بوده‌اند. پس باهم آیتی را در توصیف طرز فکر غلط آنان مرور می‌کنیم.

مشکل چیست؟

"و جمیع بنی‌اسرائیل بر موسی و هارون مهمه کردند، و تمامی جماعت به ایشان گفتند: «کاش که در زمین مصر می‌مردیم یا در این صحرا وفات می‌یافتیم! و چرا خداوند ما را به این زمین می‌آورد تا به دم شمشیر بیفتیم، و زنان و اطفال ما به یغما برده شوند؟ آیا برگشتن به مصر برای ما بهتر نیست؟»" اعداد ۱۴: ۲ و ۳

شما را تشویق می‌کنم که عبارت بالا را به دقت مرور کنید. توجه داشته باشید که این قوم تا چه حد منفی بودند - پیوسته در حال گله و شکایت بودند، در واقع آنها آماده بودند تا تسلیم شوند و ترجیح می‌دادند که دوباره به همان اسارت برگردند تا این که تلاش کنند خود را به سرزمین موعود برسانند.

در واقع آنها مشکلی نداشتند، آنان خود، مشکل بودند!

افکار بد باعث به وجود آمدن طرز فکر بد می‌شود

"و برای جماعت آب نبود. پس بر موسی و هارون جمع شدند، و قوم با موسی منازعت کرده، گفتند: «کاش که می‌مردیم وقتی که برادران ما در حضور خداوند مردند! و چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید تا ما و بهایم ما، در اینجا بمیریم؟»" اعداد ۲۰: ۲ - ۴

به سادگی می‌توانیم مشاهده کنیم که حرف‌هایی که قوم بنی‌اسرائیل می‌زدند حاکی از این است که آنان به هیچ وجه به خدا اعتماد نداشتند. آنها دارای یک طرز فکر منفی و شکست خورده بودند. در واقع آنها قبل از این که این سفر را آغاز کنند، خود را شکست خورده می‌پنداشتند، خیلی ساده بگویم، بدلیل این بود که همه شرایط موجود کاملاً مطابق میل آنان

نبود، بنابراین برداشتی که می‌کردند فقط از یک طرز فکر غلط سرچشمه می‌گرفت.

فقدان طرز فکر و روحیه شکرگزاری

"و از کوه هور به راه بحر قلزم کوچ کردند تا زمین اوم را دور زنند. و دل قوم به سبب راه، تنگ شد. و قوم بر خدا و موسی شکایت آورده، گفتند: «که ما را از مصر چرا بر آوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا که نان نیست و آب هم نیست! و دل ما از این خوراک سخیف کراحت دارد!» اعداد ۲۱: ۴ و ۵

قوم بنی‌اسرائیل علاوه بر طرز تلقی و برداشت مخالفت‌آمیزی که داشتند، فاقد روحیه شکرگزاری هم بودند و این را در آیات فوق نیز مشاهده می‌کنیم.

افکار قوم بنی‌اسرائیل فقط در این محور دور می‌زد که از کجا آمده‌اند، محلی که مدتی است در آن ساکن هستند، و مقصدی که درپیش دارند.

اگر قوم بنی‌اسرائیل به جد خود یعنی ابراهیم فکر می‌کردند و در مورد او قدری تعمق می‌کردند، خیلی به نفعشان بود، چون ابراهیم با این که تجربیات مایوس‌کننده‌ای در زندگی داشت، ولی اجازه نداد این تجربیات در زندگی آینده او تأثیر منفی بگذارد.

زندگی بدون جنگ و ستیز

"و در میان شبانان مواشی ابرام و شبانان مواشی لوط نزاع افتاد. و در آن هنگام کنعانیان و فرزندان، ساکن زمین بودند. پس ابرام به لوط گفت: «زنهار در میان من و تو، و در میان شبانان من و شبانان تو نزاعی نباشد، زیرا که ما برادریم، مگر تمام زمین پیش روی تو نیست؟ ملتمس این که از من جدا شوی. اگر به جانب چپ روی، من بسوی راست خواهم رفت و اگر بطرف راست روی، من به جانب چپ خواهم رفت.»

آنگاه لوط چشمان خود را برافراشت، و تمام وادی اردن را بدید که همه اش مانند باغ خداوند و زمین مصر، به طرف صوغر، سیراب بود، قبل از آنکه خداوند سدوم و عموره را خراب سازد. پس لوط تمام وادی اردن را برای خود اختیار کرد، و لوط بطرف شرقی کوچ کرد و از یکدیگر جدا شدند." پیدایش ۱۳: ۷-۱۱

ابراهیم از خطرات زندگی توأم با جنگ و ستیز آگاهی داشت؛ به همین دلیل به لوط گفت

که می‌بایستی از یکدیگر جدا شوند.

ابراهیم بواسطه این که می‌خواست همواره در عشق و محبت گام بردارد و مطمئن باشد که در آینده هیچگونه ستیزه‌جویی بین آنها رخ نخواهد داد، لذا به برادرزاده‌اش اجازه داد که ابتدا او جای مطلوب و مناسبی را برای خود انتخاب کند. لوط هم بهترین نقطه را انتخاب کرد = دره رود اردن = و بدین ترتیب آن دو از یکدیگر جدا شدند.

به یاد داشته باشیم که لوط صاحب هیچ چیز نبود، تا این که ابراهیم او را برکت داد. در مورد برداشتی که ابراهیم می‌توانست داشته باشد قدری فکر کنید، ولی برداشت او آن‌طور نبود! او می‌دانست که اگر کار درست را انجام دهد خداوند هم احتیاجات او را برآورده خواهد ساخت.

چشمان خود را برافراز

"و بعد از جدا شدن لوط از وی، خداوند به ابرام گفت: «اکنون تو چشمان خود را برافراز و از مکانی که در آن هستی، بسوی شمال و جنوب، و مشرق و مغرب بنگر زیرا تمام این زمین را که می‌بینی به تو و ذریت تو تا به ابد خواهم بخشید.» پیدایش ۱۳: ۱۴ و ۱۵

این آیات بوضوح به ما نشان می‌دهند که با این که شرایط ابراهیم پس از جدا شدن از برادرزاده‌اش زیاد مطلوب نبود، لیکن خداوند می‌خواست که او از "جایی که در آنجا ساکن بود" به اطراف نگاه کند تا بتواند محلی را که خداوند برای او در نظر گرفته بود، ببیند.

برداشت ابراهیم در مورد شرایط موجود در زندگی خود خوب و مثبت بود، و در نتیجه شریر نمی‌توانست برکات خداوند را از او بگیرد. حتی خداوند برکات بیشتری به ابراهیم عطا کرد و این برکات حتی بیش از زمان جدایی ابراهیم از لوط بود، و خداوند او را در هر راهی که قدم می‌گذاشت، به فراوانی برکت می‌داد.

شما را تشویق می‌کنم که نگاهی مثبت به امکاناتی که خداوند برای آینده شما در نظر دارد بیافکنید و رومیان ۴: ۱۷ را به یاد داشته باشید. (چنانکه مکتوب است که تو را پدر امت‌های بسیار ساخته‌ام، در حضور آن خدایی که به او ایمان آورد که مردگان را زنده می‌کند و ناموجودات را به وجود می‌خواند.)

فصل هفدهم

**”شخص دیگری این کار را برایم انجام دهد؛
نمی‌خواهم مسئولیت این کار را بعهده بگیرم“**

طرز فکر بیابانی # ۲

**”شخص دیگری این کار را برایم انجام دهد؛ نمی‌خواهم مسئولیت این کار را بعهده بگیرم“
طرز فکر بیابانی # ۲**

”پس تارح پسر خود ابرام، و نواده خود لوط، پسر هاران، و عروس خود سارای، زوجه پسرش ابرام را برداشته، با ایشان از اور کلدانیان بیرون شدند تا به ارض کنعان بروند. و به حران رسیده، در آنجا توقف نمودند.“

مسئولیت غالباً لیبیک گفتن ما به توانایی‌های خداوند اطلاق می‌شود. مسئول بودن یعنی لیبیک گفتن به فرصت‌هایی است که خداوند در مقابل ما قرار می‌دهد.

پیدایش ۱۱ : ۳۱

خداوند به پدر ابراهیم مسئولیتی داد، به او فرصتی داد تا به توانایی‌های خداوند لیبیک بگوید. خداوند به او این فرصت را داد تا به کنعان برود. او بجای همراهی با خداوند، تصمیم گرفت در حران اقامت کند و همانجا بماند. ابتدا وقتی خداوند با ما صحبت می‌کند و به ما فرصت انجام کاری را می‌دهد، خیلی هیجان زده می‌شویم. ولی خیلی از اوقات مانند تارح، کاری را که شروع کرده ایم به پایان نمی‌رسانیم چون متوجه می‌شویم که این کار سنگین‌تر از آن چیز است که فقط در مورد آن هیجان زده و احساساتی شویم.

کارهای جدید در زندگی ما بواسطهٔ تازگی داشتن معمولاً هیجان‌انگیز هستند. قوم بنی‌اسرائیل عازم محل خاصی هستند، ولی در بین راه سر از جای دیگری در می‌آورند. آنها خسته و درمانده می‌شوند؛ می‌خواهند هرچه زودتر این راه به پایان برسد و به مقصد برسند، ولی در واقع هم نمی‌خواهند مسئولیتی را که همراه با این راه است، قبول کنند. اگر شخص دیگری این کار را برای آنها انجام دهد خیلی هم خوشحال می‌شوند، ولی هیچ کاری به این صورت نمی‌تواند عملی شود.

مسئولیت فردی را نمی‌توان به شخص دیگری واگذار کرد

”و بامدادان واقع شد که موسی به قوم گفت : «شما گناهی عظیم کرده اید. اکنون نزد خداوند بالا می‌روم، شاید گناه شما را کفاره کنم.» پس موسی به

حضور خداوند برگشت و گفت: «آه، این قوم گناهی عظیم کرده، و خدایان طلا برای خویشستن ساخته‌اند. الان هرگاه گناه ایشان را می‌آمیزی و اگر نه مرا از دفترت که نوشته‌ای، محو ساز.» خروج ۳۲: ۳۰ - ۳۲

درحین خواندن و مطالعه کلام، متوجه شدم که قوم بنی‌اسرائیل در هیچ موردی نمی‌خواستند مسئولیت قبول کنند. موسی از طرف آنها دعا می‌کرد؛ شفاعت آنها را نزد خداوند می‌کرد، حتی هنگامی که آنان دچار مشکل و دردمس می‌شدند، او بود که از طرف آنها نزد خداوند توبه و شفاعت می‌کرد. (خروج ۳۲: ۱ - ۱۴)

یک نوزاد هیچگونه مسئولیتی ندارد، ولی بتدریج که بزرگ‌تر می‌شود و رشد می‌کند، از او انتظار می‌رود که مسئولیت بیشتری را قبول کند. یکی از نقش‌های مهم والدین این است که حس مسئولیت‌پذیری را در فرزندان خود پرورش دهند. خواست و اراده خداوند هم این است که این مسئله را به فرزندان خود بیاموزد.

خداوند این فرصت را در اختیار من قرار داد تا بطور تمام وقت او را خدمت کنم - کلام او را در رادیو و تلویزیون ملی تدریس کنم - و آن را در سراسر ایالات متحده آمریکا و ممالک دیگر دنیا موعظه کنم. ولی به شما اطمینان می‌دهم که همراه با این خواندگی، مسئولیت هم می‌آید و خیلی از افراد در این مورد اطلاعی ندارند. خیلی از افراد می‌گویند مایلند در تشکیلات خدمت به خداوند کار کنند چون تصور آنان بر این است که با این کار تمام مدت در حالت روحانی و روی ابرها خواهند بود.

خیلی از افراد به تشکیلات ما درخواست شغل می‌دهند. آنها تصور می‌کنند که بهترین موقعیت شغلی که می‌تواند در زندگی آنها پیش آید، ملحق شدن به یک تشکیلات خدمتی مسیحی است. ولی بعداً متوجه می‌شوند که در اینجا هم باید مانند سایر تشکیلات و سازمان‌های دیگر کار کنند؛ باید صبح بلند شده، آماده شوند و خود را به محل کار خود برسانند، برنامه‌های روزانه کاری را بر طبق مقررات خاص سازمان انجام دهند و غیره. وقتی مردم می‌گویند ما می‌خواهیم برای تشکیلات شما کار کنیم، من به آنها می‌گویم که ما تمام روز روی ابرها راه نمی‌رویم و "سرود هللویا" را هم نمی‌خوانیم - ما کار می‌کنیم. سخت هم کار می‌کنیم. ما در صداقت و درستی گام برمی‌داریم و هرکاری را به نحو احسن و عالی انجام می‌دهیم.

البته کار کردن در یک تشکیلات خدمت به خداوند، خود یک امتیاز است، ولی من سعی می‌کنم که این نکته را به متقاضیان جدید خاطر نشان کنم که بعد از فروکش کردن هیجانانتشان، خواهند دید که ما از آنان انتظار قبول مسئولیت و ارائه کار در سطح بالا و عالی داریم.

نزد مورچه برو!

"ای شخص نزد مورچه برو، و در راه‌های او تأمل کن و حکمت را بیاموز، که وی را پیشوایی نیست و نه سرور و نه حاکمی. اما خوراک خود را تابستان مهیا می‌سازد و آذوقه خویش را در موسم حصاد جمع می‌کند. ای کاهل، تا به چند خواهی خوابیدی و از خواب خود کی خواهی برخاست؟ اندکی خفت و اندکی خواب، و اندکی برهم نهادن دست‌ها به جهت خواب. پس فقر مثل راهزن بر تو خواهد آمد، و نیازمندی بر تو مانند مرد مسلح."

امثال ۶ : ۶ - ۱۱

طرز فکر کاهلی که در میان قوم بنی‌اسرائیل رواج داشت یکی از مسایلی بود که باعث شد سفر یازده روزه آنان چهل سال بطول بیانجامد.

دوست دارم باهم مروری داشته باشیم بر آیات امثال که در مورد مورچه، این موجودی که خود به تنهایی و بدون داشتن مربی یا کارفرمای سخت‌گیر، رزق و روزی خود و خانواده‌اش را فراهم می‌کند، سخن می‌گوید.

افرادی که باید همیشه کسی در کنارشان باشد تا آنها را به جلو هل بدهد، هیچ‌گاه موفق به انجام کارهای بزرگ نخواهند شد. افرادی هم که کاری را که فکر می‌کنند درست است ولی در انتظار مردم و با تظاهر انجام می‌دهند نیز کاری از پیش نمی‌برند. ما باید زندگی خود را تقدیم خداوند کنیم، و اگر اصرار ما بر این است که کاری را که خداوند از ما می‌خواهد انجام دهیم، بدلیل این است که فقط اوست که همه چیز را می‌بیند و اوست که به ما پاداش می‌دهد.

خوانده‌شدگان بسیارند، برگزیدگان کم!

".... زیرا خوانده‌شدگان بسیارند و برگزیدگان کم." متی ۲۰ : ۱۶

یک بار از یک معلم کتاب مقدس شنیدم که می‌گفت معنی این آیه این است که تعداد زیادی از افراد خوانده می‌شوند و یا فرصتی به آنان داده می‌شود تا برای خداوند خدمت کنند، ولی تعداد خیلی کمی از این افراد هستند که مسئولیت لیبیک گفتن به این خواندگی را بعهده می‌گیرند.

همانطور که در فصل قبلی هم گفتم، خیلی از افراد به عوض استخوان محکم پشت، فقط استخوان جناق سینه یا استخوان آرزوها را دارند. منظور این است که مردم فقط در آرزوی

چیزهایی هستند که ندارند، ولی درضمن هم شهامت بدست آوردن آن را ندارند و فاقد حس مسئولیت‌پذیری در قبال آن کار می‌باشند. افرادی که دارای ” طرز فکر بیابانی ” هستند، می‌خواهند همه چیز را به یکباره و از هیچ بدست بیاورند.

برخیز و برو

” و واقع شد بعد از وفات موسی، بنده خداوند، که خداوند یوشع بن نون، خادم موسی را خطاب کرده، گفت: «موسی بنده من وفات یافته است. پس الان برخیز و از این اردن عبور کن، تو و تمامی این قوم، به زمینی که من به ایشان، یعنی به بنی‌اسرائیل می‌دهم. هرجایی که کف پای شما گذارده شود به شما داده ام، چنانکه به موسی گفتم.» یوشع ۱ : ۱ - ۳

وقتی خداوند به یوشع گفت که موسی در گذشته است و او باید بجای موسی مردم را از طریق رود اردن بطرف سرزمین موعود ببرد، منظورش این بود که مسئولیت‌های جدید و زیادی را به یوشع محول کرده است.

این مسئله برای ما که خود را وارثان میراث روحانی می‌دانیم نیز صدق می‌کند. اگر من و شما نخواهیم مسئولیتی را که به ما محول می‌شود جدی بگیریم، هرگز نمی‌توانیم حتی با داشتن خواندگی از طرف خداوند این امتیاز را بدست بیاوریم که پشت منبر بایستیم و یا خدمات دیگری را برای خداوند انجام دهیم.

نگاه کن، اکنون زمان موعود فرا رسیده است

”آنکه به باد نگاه می‌کند، نخواهد کشت و آنکه به ابرها نظر نماید، نخواهد دروید.“ جامعه ۱۱ : ۴

در سال ۱۹۹۳، زمانی که خداوند اراده خود را مبنی بر شروع برنامه تلویزیونی برای من و دیو آشکار کرد، به ما گفت: ”من برای شما موقعیتی فراهم کرده‌ام که به تلویزیون بروید؛ اما اگر همین حالا از این موقعیت استفاده نکنید، بعداً هیچگاه چنین موقعیتی نصیب شما نخواهد شد.“ احتمالاً اگر خداوند به ما آگاهی این را نداده بود که این موقعیت فقط برای همان زمان معین است، ممکن بود در مورد آن مسامحه و تعلل ورزیم. ولی سرانجام در موقعیتی قرار گرفتیم که در آن خدمت جا افتادیم.

ما مدت نه سال خدمت خود را در راه ” تولد بخشیدن ” به حیاتی نو و پخش کلام خداوند، به انجام رساندیم. سپس زمانی فرا رسید که خداوند برای ما فرصتی پیش آورد که

در تماس با افراد بیش‌تری باشیم، و کاری را که از صمیم قلب دوست داشتیم انجام دهیم. به هر حال، برای انجام این کار می‌بایستی از شغل راحتی که داشتیم صرف‌نظر می‌کردیم و وارد مرحله‌ی جدیدی از انجام مسئولیت‌های محوله می‌شدیم.

وقتی خداوند از ما فرزنداناش می‌خواهد کاری را انجام دهیم، همیشه امکان این هست که وسوسه شویم و منتظر "موقعیت مناسب" شویم تا آن کار را انجام دهیم. (اعمال رسولان ۲۴: ۲۵) همیشه این تمایل در ما وجود دارد که کاری را بقدری به تعویق می‌اندازیم که یا بی‌ارزش می‌شود یا مشکل.

شما را تشویق می‌کنم فردی باشید که از قبول مسئولیت نهراسید. مقاومت و ایستادگی شما را قوی می‌کند. اگر فقط کارهای آسان را انجام دهید، همیشه ضعیف باقی خواهید ماند. خداوند از من و شما انتظار دارد هرکاری را که به ما محول می‌کند، انجام دهیم - آن کاری را انجام دهیم که مثمر ثمر باشد. اگر از عطایایی که خداوند به ما عطا کرده است استفاده نکنیم، درقبال کاری که به ما محول کرده است، مسئول نبوده ایم.

آماده باشید!

"پس بیدار باشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی‌دانید." متی ۲۵: ۱۳

فصل ۲۵ متی، یکی از فصل‌های کتاب مقدس است که به ما می‌آموزد مادامی‌که منتظر بازگشت سرورمان هستیم، چه کاری باید انجام دهیم.

دوازده آیه‌ی اول این فصل در مورد ده دختر باکره که پنج تن آنان نادان و پنج تن دیگر دانا و با حکمت بودند، با ما صحبت می‌کند. باکره‌های نادان برای این که مطمئن شوند همه چیز در زمان بازگشت و دیدار عیسی مسیح درست و مرتب است یا نه، کار اضافی انجام ندادند. آنها فقط به حداقل اکتفا کردند؛ آنان نمی‌خواستند چند فرسنگ اضافه‌تر بروند، بنابراین چراغدان‌های خود را به اندازه‌ای که کافی بود، پر کردند و نه بیش‌تر. ولی از طرف دیگر، باکره‌های دانا از آنچه باید انجام می‌دادند، پا فراتر نهادند. آنان برای چراغدان‌های خود روغن اضافی هم تهیه کردند تا در طول زمان انتظارشان، آماده باشند.

هنگامی‌که داماد از راه رسید، باکره‌های نادان متوجه شدند که چراغدان‌هایشان خاموش شده است. بنابراین، از باکره‌های دانا درخواست مقداری روغن کردند. این مورد معمولاً اتفاق می‌افتد. افرادی که تنبل و مسامحه‌کار هستند، همیشه می‌خواهند وظایفی را که خودشان باید انجام دهند، بعهده کسانی بگذارند که سخت‌کوش و مسئولیت‌پذیر هستند، و جور آنها را هم بکشند.

از چیزی که به شما داده شده است، استفاده کنید

”.... ای غلام شریر بیکاره!“ متی ۲۵ : ۲۶

در متی فصل ۲۵، عیسی مسیح مثالی را دربارهٔ سه خدمتکاری که اربابشان به آنها مقداری قنطار داده بود صحبت می‌کند.

ارباب به سفر خارج می‌رود و انتظار دارد که در غیبت او خدمتکارانش از سرمایه‌ای که به آنان داده بود، سود زیادی بدست بیاورند.

مردی که پنج قنطار گرفته بود، تمام آن را بکار گرفت. او روی این پول سرمایه‌گذاری کرده و پنج قنطار دیگر هم به آن اضافه کرد. مردی که دو قنطار گرفته بود نیز به همین ترتیب عمل کرد. ولی مردی که یک قنطار گرفته بود، به دلیل ترسی که داشت، آن را زیر خاک پنهان کرد. او چون می‌ترسید، هیچ کاری با آن قنطار نکرد. در واقع او از قبول مسئولیت ترسیده بود.

وقتی ارباب از مسافرت برگشت، از دو خدمتکاری که پول به ایشان داده بود، حساب پس گرفت. ولی نوبت به آن مرد که رسید، به او گفت، ” ای غلام شریر و بیکاره!“ سپس دستور داد تا آن یک سکه را هم از او بگیرند و به آن مردی که ده سکه گرفته بود بدهند و ضمناً به شدت هم تنبیه شود.

شما را تشویق می‌کنم که به توانایی‌هایی که خداوند به شما عطا کرده است لیبیک بگویید و آن‌ها را تماماً بکار گیرید، تا وقتی که ارباب بر می‌گردد نه تنها بتوانید آنچه را که به شما داده است به او پس بدهید، بلکه بیشتر هم به او بدهید.

کتاب مقدس به وضوح به ما خاطرنشان می‌سازد که ارادهٔ خداوند برای ما این است که مژمر ثمر باشیم. (یوحنا ۱۵: ۱۶)

همه چیز خود را به او بسپارید، مگر مسئولیت‌های خود را

”پس زیر دست زورآور خدا فروتنی نمایید تا شما را در وقت معین سرافراز نماید. و تمام اندیشهٔ خود را به وی وا گذارید زیرا که او برای شما فکر می‌کند.“ اول پطرس ۵ : ۶ و ۷

از مسئولیت نترسید. یاد بگیرید که چگونه همه چیز بجز مسئولیت‌های خود را به خداوند بسپارید. بعضی از افراد یاد می‌گیرند که در مورد هیچ چیز نگران نباشند؛ و این

دسته از افراد در مورد " سپردن همه چیز خود به خداوند " مهارت پیدا می‌کنند، و بقدری در این مورد راحت هستند که حتی از مسئولیت‌های خود شانه خالی می‌کنند.

فکر خود را به مسایلی که با آنها روبرو هستید، معطوف کنید و به دلیل پر چالش بودن، از آنها فرار نکنید.

همیشه به یاد داشته باشید که اگر خداوند چیزی را برطبق اراده خود به شما می‌دهد، قبول مسئولیت آن کار همراه با برکت نیز خواهد بود. اگر منزل یا ماشینی دارید، خداوند از شما انتظار دارد که از آنها نگهداری کنید. تنبلی ممکن است به ذهن یا احساسات شما حمله کند، ولی شما دارای فکر مسیح هستید. قطعاً دروغ‌های شریر را می‌توانید تشخیص دهید و بر احساسات خود غلبه کنید و کاری را که می‌دانید درست است انجام دهید.

درخواست کردن انجام کاری، آسان است، ولی قبول مسئولیت درقبال انجام آن درخواست مهم است و باعث رشد شخصیت می‌شود. زمانی را به یاد می‌آورم که پیوسته از شوهرم می‌خواستم که یک کلبه در کنار رودخانه بخرد - جایی که بتوانیم برای استراحت، دعا و مطالعه به آنجا برویم. جایی که "دور از همه چیز باشد". به او می‌گفتم چقدر عالی می‌شود که فرزندان و نوه‌های ما هم بتوانند از آنجا لذت ببرند. حتی می‌توانیم کارها و جلسات اداری را هم در همان‌جا برگزار کنیم و چه اوقات خوب و عالی‌ای می‌توانیم در دعا بایکدیگر داشته باشیم.

همه اینها ظاهراً به نظر خیلی عالی بودند. و در این مورد هم احساس خیلی خوبی داشتم، ولی دیو کارهایی را که برای نگهداری از آن محل باید انجام می‌دادیم به من یادآور شد. او خاطر نشان کرد که با این همه مشغله‌ای که داشتیم نمی‌توانستیم مسئولیت نگهداری از یک خانه دیگر را هم روی دوش خود بگذاریم. او در مورد نگهداری چمن، هزینه تعمیرات و نگهداری محل، مخارج و غیره با من صحبت کرد. او به من گفت که بهتر است در صورت نیاز به استراحت در خارج از شهر، محلی را اجاره کنیم چون در اینصورت مسئولیت مالکیت آن را نخواهیم داشت.

من از نقطه نظر احساسی به مسایل نگاه می‌کردم، و او از نقطه نظر عملی بودن آن به قضیه نگاه می‌کرد. هر وقت می‌خواهیم تصمیمی بگیریم، باید جوانب امر را از هر دو طرف قضیه بسنجیم - فقط از نقطه نظر تفریحی بودن آن به قضیه نگاه نکنیم، بلکه باید بدانیم که در انجام هر کاری، مسئولیت رکن اصلی است. کلبه کنار رودخانه برای کسانی که برای نگهداری آن وقت صرف می‌کنند خیلی عالی است، و ما واقعاً این وقت را نداشتیم. من عمیقاً به این موضوع واقف بودم، ولی یک سال بود که جسته گریخته در مورد خرید آن با دیو صحبت می‌کردم.

خوشحالم که او در این مورد مقاوم و ثابت قدم بود. مطمئنم که اگر آن محل را هم می‌خریدیم، احتمالاً پس از مدتی بدلیل این که کار زیاد داشت، مجبور می‌شدیم آن را بفروشیم. نتیجه این شد که، دوستان ما یک کلبه در کنار رودخانه خریدند و به ما اجازه دادند هر وقت مایل بودیم از آن محل استفاده کنیم.

اگر حکمت بخرج دهید، خداوند هم احتیاجات شما را برآورده خواهد ساخت. هر فردی که با فکر مسیح عمل می‌کند، در حکمت گام بر می‌دارد و نه در احساسات.

فرد مسئولی باشید!

فصل هجدهم

**خواهش می‌کنم کارها را برایم آسان کنید؛ تحمل
کارهای مشکل را ندارم!**

طرز فکر بیابانی # ۳

خواهش می‌کنم کارها را برایم آسان
کنید؛ تحمل کارهای مشکل را ندارم!
طرز فکر بیابانی # ۳

"زیرا این حکمی که من امروز
به تو امر می‌فرمایم، برای
تو مشکل نیست و از تو دور
نیست."

تثنیه ۳۰: ۱۱

مطلبی که در آیه بالا از آن صحبت شده، نمونه‌ای است از طرز فکر غلط و این مورد در میان فرزندان خداوند بقدری مشکل به وجود آورده است که معتقدم ارزش این را دارد که یک فصل از کتاب را به این مطلب اختصاص دهم.

مورد فوق، متداول‌ترین بهانه‌ای است که کسانی که در صف دعا می‌ایستند آن را ابراز می‌کنند. مردم اکثراً برای مشاوره و دعا نزد من می‌آیند، و وقتی کلام خدا را با آنها درمیان می‌گذارم و یا می‌گویم فکر می‌کنم روح‌القدس در این مورد با من صحبت می‌کند، جواب آنها این است: "من می‌دانم این درست است؛ خداوند هم همین را به من نشان داده است، ولی جویس، این کار خیلی مشکل است."

خداوند برایم آشکار کرده است که دشمن سعی می‌کند این عبارت را به ذهن مردم تزریق کند تا آنها تسلیم شوند. چند سال پیش وقتی خداوند این حقیقت را برایم مکشوف کرد، به من حکم کرد که نگویم انجام دادن کارها چقدر مشکل است، و به من اطمینان داد که در این صورت انجام کارها برایم آسان‌تر خواهد شد.

حتی وقتی تصمیم می‌گیریم کاری را شروع کنیم، بقدری وقت ما صرف فکر کردن و صحبت کردن درباره مشکل بودن آن کار یا پروژه می‌شود که اگر از ابتدا به جای این همه منفی‌بافی، جنبه مثبت قضیه را دیده بودیم، آن کار تا این حد مشکل به نظر نمی‌رسید.

اوایل که از طریق مطالعه کلام خدا متوجه شده بودم زندگی و رفتارم چگونه باید باشد، و خودم را با وضعیتی که قبلاً در آن قرار داشتم مقایسه می‌کردم، پیوسته به خودم می‌گفتم، "خداوندا، دوست دارم راه تو را بروم، ولی خیلی مشکل است." تا این که خداوند مرا به مطالعه تثنیه ۳۰: ۱۱ هدایت کرد، آیه‌ای که خداوند می‌گوید حکم او مشکل و دور نیست.

دلیل این که احکام خداوندمان برای ما مشکل نیستند این است که او روح خود را به ما عطا می‌کند تا با قوت در ما کار کرده و به ما کمک کند که خواست و اراده او را بجا آوریم.

یاری دهنده

"و من از پدر سؤال می‌کنم و تسلی دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند." یوحنا ۱۴ : ۱۶

وقتی سعی می‌کنیم کاری را بطور مستقل و بدون تکیه و توکل به خداوند و فیض او انجام دهیم، آن کار خیلی مشکل می‌شود. اگر انجام هر کاری در زندگی آسان می‌بود، چه نیازی به قدرت یاری دهنده روح القدس داشتیم. کتاب مقدس روح القدس را "یاری دهنده" می‌نامد. او برای کمک در ما و با ماست، تا کاری را که قادر به انجام آن نیستیم برایمان انجام دهد، و این را باید اضافه کنم که بدون وجود او نمی‌توانیم کارهای مشکل را به آسانی انجام دهیم.

اگر خداوند از شما خواسته است کاری را انجام دهید، به دلیل مشکل بودنش آن را رد نکنید. در زمان مشکلات، وقت بیشتری را با او صرف کنید، بیش‌تر از او یاد بگیرید و فیض هرچه بیش‌تر او را بطلبید. (عبرانیان ۴ : ۱۶)

فیض یعنی قدرت خداوند که بدون پرداخت هیچ بهایی به شما و از طریق شما عطا می‌شود تا بتوانید کارهایی را که خود به تنهایی قادر به انجام آن نمی‌باشید انجام دهید. مراقب این قبیل افکار باشید، "من نمی‌توانم این کار را انجام دهم، خیلی سخت است."

برخی اوقات خداوند به جای کارهای آسان، ما را به انجام کارهای مشکل هدایت می‌کند، چون او در حال کار کردن در ماست. اگر همه چیز در زندگی ما آسان باشد و بتوانیم خود به تنهایی از عهده انجام آنها برآییم، پس چگونه یاد می‌گیریم که به خداوند تکیه کنیم؟ خداوند قوم بنی‌اسرائیل را در مسیری طولانی و مشکل هدایت کرد چون آنها هنوز می‌ترسیدند، و او می‌بایستی آنان را برای نبردهای بعدی که قرار بود در سرزمین موعود با آنها روبرو شوند، آماده می‌کرد.

اغلب مردم تصور می‌کنند ورود به سرزمین موعود یعنی این که نبردی در کار نیست، ولی این تصور باطلی است. اگر شرح اتفاقاتی را که برای قوم اسرائیل پس از عبور از رود اردن به قصد تصاحب سرزمین موعود رخ داد بخوانید، خواهید دید که آنها درگیر نبردهایی یکی پس از دیگری شدند. آنان با قدرت خداوند و تحت اوامر او در این نبردها پیروز شدند. با این که راه کوتاه‌تر و آسان‌تری برای رسیدن به سرزمین موعود وجود داشت، ولی

خداوند این راه را طولانی‌تر و مشکل‌تر ساخت زیرا می‌دانست که آنها هنوز آمادگی روبرو شدن و تصاحب کردن آن سرزمین را ندارند.

در واقع خداوند به این فکر می‌کرد که وقتی آنان با دشمن روبرو شوند شاید بخواهند به مصر برگردند، لذا آنها را از طریق سخت‌تری به سوی سرزمین موعود هدایت کرد تا به آنان بفهماند که او کیست و بدون وجود او و تکیه بر او نمی‌توانند از عهده این مشکلات برآیند. وقتی فردی دچار مشکلات زیادی می‌شود، فکرش تمایل به تسلیم شدن پیدا می‌کند. شیطان هم می‌داند که اگر ما را از نظر ذهنی شکست دهد، می‌تواند در موارد دیگر زندگی هم شکست دهد، به همین دلیل خیلی مهم است که مأیوس و خسته‌خاطر نشویم.

همچنان مقاوم بمانید!

"لیکن از نیکوکاری خسته نشویم زیرا که در موسم آن درو خواهیم کرد اگر ملول نشویم." غلاطیان ۶: ۹

مأیوس و دلسرد شدن یعنی تسلیم شدن از نظر فکری. روح‌القدس به ما می‌گوید که از نظر فکری تسلیم نشویم، زیرا اگر طاقت بیاوریم، سرانجام درو خواهیم کرد.

قدری به عیسی مسیح بیاندیشید. او پس از این که غسل تعمید یافت و پر از روح‌القدس شد، بلافاصله بوسیله روح به بیابان هدایت شد تا مورد آزمایش شریر قرار گیرد. او شکایت نکرد و دلسرد و افسرده‌خاطر هم نشد. او نه فکری منفی به ذهنش خطور کرد و نه سخنی منفی بر زبان آورد. او حتی برای این که بفهمد چه اتفاقی برایش افتاده، دچار اغتشاش فکری هم نشد! او از همه این آزمایشات سربلند و پیروز بیرون آمد.

خداوندمان در بحبوحه تمام این آزمایشات و وسوسه‌ها، در مدت چهل شبانه‌روزی که در بیابان سرگردان بود، در مورد سختی شرایط خود کلمه‌ای سخن نگفت. او از پدر آسمانی خود نیرو می‌گرفت و در نتیجه از این آزمایشات سربلند و پیروز بیرون آمد. (لوقا ۴: ۱-۱۳)

آیا می‌توانید پیش خود تصور کنید که عیسی مسیح به اتفاق شاگردانش در طول سفر خود به سرتاسر مملکت، تمام مدت درباره مشکلات موجود سخنی گفته باشد؟

آیا می‌توانید تصور کنید که او از مصیبت و رنج مصلوب شدن سخنی بر زبان رانده باشد، یا در مورد ترس از اتفاقاتی که ممکن بود بعدها برایش پیش بیاید و یا درباره زندگی‌ای که هر روزه تحت این شرایط داشت، یعنی: به سراسر جاهایی که می‌رفت بدون این که مکانی برای سکونت داشته باشد، یا سقفی بالای سرش باشد و یا محلی برای

خوابیدن در شب داشته باشد، شکایتی کرده و یا سخنی گفته باشد؟

درمورد وضعیت خودم که برای موعظهٔ انجیل به سرتاسر مملکت از مکانی به مکان دیگر سفر می‌کنم، باید بگویم که یاد گرفته‌ام درمورد سختی‌های موجود در راه این نوع خدمت در خداوند صحبت نکنم. یاد گرفته‌ام در مورد مشکلات اقامت در هتلی ناشناس و غریب، خوردن غذا در رستوران‌ها، خوابیدن در تختخواب‌های متفاوت در هر تعطیلی آخر هفته، دور بودن از خانه، آشنا شدن با افراد جدید و شناخت و خو گرفتن با آنان زمانی که باید آنها را ترک کنم، هرگز گله و شکایتی نکنم.

من و شما دارای فکر مسیح هستیم، و می‌توانیم همانطور که او از عهدهٔ مسایل و مشکلات بر می‌آید، ما هم مثل او باشیم؛ بنابراین خود را از نظر فکری برای پذیرش "تفکر آمیخته با پیروزی" آماده کنیم - نه "طرز فکر تسلیم شدن".

موفقیت زائیدهٔ تحمل رنج است

"لهمذا چون مسیح بحسب جسم برای ما زحمت کشید، شما نیز به همان نیت مسلح شوید زیرا آنکه بحسب جسم زحمت کشید، از گناه بازداشته شده است. تا آنکه مابقی عمر را در جسم نه بحسب شهوات انسانی بلکه موافق ارادهٔ خدا بسر برد." اول پطرس ۴: ۱ و ۲

این عبارات راز مقاومت و ایستادگی در مقابل مشکلات را به ما می‌آموزند. به تفسیری که از این آیات به قرار زیر نموده‌ام، توجه نمایید:

"وقتی فکر کنید هنگامی که عیسی مسیح در جسم انسانی بود، متحمل چه رنج و عذاب‌هایی می‌شد، به شما کمک می‌کند تا بتوانید با خودتان کنار بیایید. خود را برای نبرد مسلح نمایید؛ خود را به طرز تفکر عیسی مسیح مجهز کنید...."

من ترجیح می‌دهم صبورانه رنج بکشم تا خداوند از من ناراضی باشد.... بنابراین اگر با داشتن فکر مسیح دچار رنج و عذاب شوم، دیگر در پی راضی نگه داشتن خودم نخواهم بود، چون در اینصورت است که مشکل‌ترین کارها آسان خواهند شد. خواهم توانست برای اجابت ارادهٔ خداوند زندگی کنم نه این که از افکار و احساسات نفسانی خودم پیروی نمایم."

"درجسم بودن" همراه با رنجی است که باید برای برآورده کردن ارادهٔ خداوند آن را متحمل شویم.

جسم من درطول سفرهای خدمتی همیشه هم در راحتی نیست، اما می‌دانم که ارادهٔ خداوند را در این راه بدنبال دارد. بنابراین باید خود را با افکار درست مجهز کنم؛ در غیر

این صورت، قبل از این که در واقع کاری را شروع کنم شکست خواهم خورد.

شاید در حال حاضر شخصی در زندگی شما وجود دارد که کنار آمدن با او برایتان مشکل است، ولی در عین حال هم می‌دانید که خداوند می‌خواهد شما این رابطه را ادامه دهید و از آن فرار نکنید. نفس شما از این بابت در رنج است، و ضمناً این که ارتباط داشتن با چنین فردی هم کار آسانی نیست، ولی شما می‌توانید در این موقعیتی که قرار گرفته‌اید خود را با ایجاد یک طرز تفکر درست مجهز نمایید.

خودکفایی در کفایت عیسی مسیح

"و ذلت را می‌دانم و دولتمندی را هم می‌دانم، در هر صورت و در همه چیز سیری و گرسنگی و دولتمندی و افلاس را یاد گرفته‌ام. قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می‌بخشد." فیلیپیان ۴ : ۱۲ و ۱۳

تفکر صحیح ما را برای نبرد " مسلح " می‌کند. وقتی با تفکر غلط وارد جنگ می‌شویم مثل این است که بدون اسلحه به خط مقدم جبهه جنگ می‌رویم. اگر چنین کاری را انجام دهیم، مدت زیادی دوام نخواهیم آورد.

قوم بنی‌اسرائیل " غرغرو " بودند و به همین دلیل در بیابان سرگردان شدند و سفر یازده روزه آنان چهل سال بطول انجامید. آنها در مورد هر مشکلی که پیش می‌آمد، غرغر می‌کردند و در مورد هر چالش جدیدی شکایت می‌کردند - همیشه در مورد مشکل بودن مسایل صحبت می‌کردند. طرز فکر آنان این بود، " خواهش می‌کنم همه کارها را آسان کنید؛ اگر کارها سخت باشند من تحمل آن را ندارم. "

اخیراً متوجه شدم که خیلی از ایمانداران، رزمندگان روزهای یکشنبه و شاکیان روزهای دوشنبه هستند. آنها روز یکشنبه حرف‌های قشنگ و خوبی می‌زنند - ولی دوشنبه که زمان "عمل کردن به حرف‌ها" می‌رسد و کسی هم در اطرافشان نیست که از صحبت‌های آنها تحت تأثیر قرار بگیرد، با هر آزمایش جزئی سست می‌شوند و میدان را خالی می‌کنند.

اگر شما هم فردی غرغرو و شاکی هستید، در نحوه تفکر خود تجدید نظر کنید، "قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می‌بخشد." فیلیپیان ۴ : ۱۳

راه آسان و راه مشکل

"و واقع شد که چون فرعون قوم را رها کرده بود، خدا ایشان را از راه زمین فلسطینیان رهبری نکرد، هرچند آن نزدیک‌تر بود. زیرا خدا گفت: «مبادا که چون قوم جنگ ببینند، پشیمان شوند و به مصر برگردند.» خروج ۱۳: ۱۷

مطمئن باشید که خداوند به هر جایی که شما را هدایت می‌کند خودش هم قادر خواهد بود شما را همان جا نگه دارد. خداوند نمی‌گذارد چیزی بیش از توانایی ما برایمان پیش بیاید. (اول قرن‌تین ۱۰: ۱۳) هرچه را که او حکم کند، بهایش را نیز برای ما می‌پردازد. اگر یاد بگیریم که بر او تکیه کنیم و از او بخواهیم به ما قدرت لازم را بدهد، دیگر لزومی نخواهد داشت که در تقلا و کشمکش بسر ببریم.

فصل نوزدهم

تقصیر خودم نیست، فقط معتاد به غرغر و شکایت کردن هستم

طرز فکر بیابانی # ۴

فصل نوزدهم

"زیرا این ثواب است که

کسی بجهت ضمیری که چشم
بر خدا دارد، در وقتی که
ناحق زحمت می‌کشد، دردها
را متحمل شود. زیرا چه فخر
دارد هنگامی که گناهکار بوده،
تازیانہ خورید و متحمل آن
شوید. لکن اگر نیکوکار بوده،
زحمت کشید و صبر کنید، این

ما زمانی آزادی بدست می‌آوریم که یاد بگیریم در طول
دوران سختی در زندگی با طرز فکر و برداشت خود خداوند
را جلال دهیم. رنج کشیدن به معنای جلال دادن خداوند
نیست، بلکه طرز برداشت خداگونه ما در کشاکش رنج و
مشکلات است که خداوند را خشنود می‌کند و باعث جلال
او می‌شود.

اگر من و شما می‌خواهیم از این آیه‌ها متوجه شویم که

اول پطرس ۲: ۱۹ و ۲۰

خداوند چه چیزی برای ما در نظر دارد، باید آنها را بتدریج
بخوانیم و هر یک از عبارات و جملات آن را کاملاً خوب درک

کنیم. باید تصدیق کنم که سال‌های متمادی این آیه‌ها را مطالعه کردم تا فهمیدم کتاب مقدس به
وضوح می‌گوید که عیسی مسیح تمام رنج و عذاب و مجازات را بخاطر ما متحمل شد.

(اشعیا ۵۳: ۳-۶ "خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غم‌ها و رنج دیده و مثل کسی

که روی‌ها را از او بپوشانند و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم.

لکن او غم‌های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود و ما او را از

جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم. و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما
مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخم‌های او
ما شفا یافتیم. جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هریکی از ما به راه خود برگشته
بود و خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد."

سال‌ها طول کشید تا درک کردم که نکته قابل توجه و منظور از آیات فوق درد و رنج

نیست، بلکه طرز برداشت و طرز برخورد شخص نسبت به رنج و ناراحتی است.

به جمله "دردهای ما را بر خویش حمل نمود" توجه کنید که در این آیات آمده و به معنای این

است که اگر فردی با ما بدرفتاری کند و ما او را متحمل شویم، این باعث خشنودی خداوند خواهد شد. چیزی که باعث رضایت خاطر خداوند است طرز برداشت بردبارانه ماست - و نه رنج و عذابی که دچار آن می شویم. اگر می خواهیم در زمان بروز رنج و ناراحتی تشویق و دلگرم شویم، باید با کمال میل درک کنیم که عیسی مسیح چگونه با حملات غیرمنصفانه دیگران روبرو می شد.

مسیح سرمشق ماست

"زیرا که برای همین خوانده شده‌اید، چونکه مسیح نیز برای ما عذاب کشید و شما را نمونه‌ای گذاشت تا در اثر قدم‌های وی رفتار نمایید، که هیچ گناه نکرد و مکر در زیانتش یافت نشد. چون او را دشنام می دادند، دشنام پس نمی داد و چون عذاب می کشید تهدید نمی نمود، بلکه خویشتن را به داور عادل تسلیم کرد." اول پطرس ۲ : ۲۱ - ۲۳

عیسی مسیح با عزت و شکیبایی رنج می کشید! در سکوت، بدون شکایت، در اعتماد کامل به خدا بدون توجه به شرایط موجود. او در هر شرایطی یکسان بود و این طور نبود که در تحت شرایطی که همه چیز آسان و بروفق مراد بود از خود شکیبایی و صبر بروز دهد و در زمان سختی و بی عدالتی کم طاقت و ناشکیبا شود.

آیات بالا به ما خاطر نشان می سازد که عیسی مسیح سرمشق ماست و این که او آمد تا به ما نشان دهد چگونه زندگی کنیم. رفتاری که در انظار مردم از ما سر می زند در واقع سرمشق و نشانگر این است که آنان خود چگونه باید زندگی کنند. ما برای فرزندانمان سرمشق و نمونه هستیم. ما باید نامه‌هایی باشیم که همه انسان‌ها آنها را بخوانند. (دوم قرنتیان ۳ : ۲ و ۳ "شما رساله ما هستید، نوشته شده در دل‌های ما، معروف و خوانده شده جمیع آدمیان، چونکه ظاهر شده‌اید که رساله مسیح می باشید، خدمت کرده شده از ما و نوشته شده نه به مرکب بلکه به روح خدای حی، نه برالواح سنگ، بلکه برالواح گوشتی دل.") ما باید مانند نوری در ظلمت بدرخشیم. (فیلیپیان ۲ : ۱۵ : "تا بی عیب و ساده دل فرزندان خدا بی ملامت باشید، در میان قومی کج رو و گردنکش که در آن میان چون نیرها در جهان می درخشید.")

خواندگی فروتنی، تواضع و بردباری

"لهاذا من که در خداوند اسیر می باشم، از شما استدعا دارم که به شایستگی آن دعوتی که به آن خوانده شده‌اید، رفتار کنید، با کمال فروتنی و تواضع و حلم، و متحمل یکدیگر در محبت باشید." افسسیان ۴ : ۱ و ۲

چندی پیش مسئله‌ای در خانواده‌ی ما پیش آمد که در اینجا می‌توانم بعنوان نمونه‌ای از تحمل ناملایمتی توأم با فروتنی، تواضع و بردباری از آن یاد کنم.

پسر ما، دانیال، مدت کوتاهی بود که از سفر بشارتی خود به جمهوری دومینیکن برگشته بود. او با جوش‌های وخیم روی بازو و نیز زخم‌های باز از این سفر به خانه برگشت. این بیماری را در جمهوری دومینیکن به نوعی شبیه گزش گیاه گزنه (Posion Ivy) تشخیص داده بودند. این ناراحتی بقدری وخیم و بد بود که می‌بایستی حتماً در مورد این بیماری اطلاع پیدا می‌کردیم. در آن روز بخصوص پزشک خانوادگی ما در مطب نبود، بنابراین با پزشک جانشین او قرار ملاقات گذاشتیم.

دختر ما، ساندارا، به مطب تلفن کرد و قرار ملاقات گذاشت و وضعیت دانیال را تشریح کرد و ضمناً گفت که خواهر اوست و او را به مطب خواهد آورد. همگی ما به اضافه خود ساندارا در آن روز مشغله‌ی کاری زیادی داشتیم. سرانجام پس از چهل و پنج دقیقه رانندگی، ساندارا به مطب پزشک رسید، ولی به او گفتند، "اوه، طبق مقررات این مطب، از پذیرفتن و معالجه‌ی بیماران زیر هجده سال بدون حضور والدینشان معذوریم."

ساندارا بعداً به ما توضیح داد که وقتی به مطب تلفن کرده بود، بخصوص تأکید کرده بود که او برادرش را به آنجا خواهد آورد - و این که چون ما متناوباً در سفر هستیم، لذا او معمولاً برادرش را به مطب می‌برد. به هر حال، پرستار مطب روی این مورد اکیداً پافشاری کرد که بیمار حتماً باید همراه یکی از والدین خود به پزشک مراجعه کند.

حال، ساندارا حق داشت که از این موضوع ناراحت شود. او برنامه‌های سنگین روزانه خود را طوری فشرده تنظیم کرده بود که بتواند این کار را انجام دهد و حالا متوجه شده بود که تمام آن نقشه‌ها و تلاش‌های او بیهوده بوده است. او می‌بایستی دوباره چهل و پنج دقیقه رانندگی کند و به منزل برگردد و تمام این کارها فقط اتلاف وقت و بدون نتیجه بوده است.

خداوند به او کمک کرد که تحت آن شرایط آرامش و خونسردی خود را در مطب پزشک حفظ کند. او بلافاصله به پدرش که آن روز به دیدن مادرش رفته بود، تلفن کرد و او هم به ساندارا گفت که به آنجا خواهد رفت و اوضاع را درست خواهد کرد. صبح همان روز، دیو هدایت شده بود که به دفترمان بیاید و تعدادی کتاب و نوار بردارد، بدون این که بداند کاربرد آنها چه خواهد بود. او فقط احساس کرده بود که باید آنها را بردارد و با خود ببرد.

وقتی دیو به مطب رسید، خانمی که پشت میز اطلاعات نشسته و مأمور ثبت اسامی و فرم‌های بیماران بود، از دیو پرسیده بود که آیا او در کار خدمت به خداوند و همسر جویس مایر است. دیو هم پاسخ مثبت داده بود، و آن خانم گفته بود که برنامه‌های مرا در تلویزیون

می‌بیند و این که نام خانوادگی ما قبلاً خیلی به گوش او خورده بود و تعجب کرده بود که چرا قبلاً متوجه این تشابه اسمی نشده است. بهرحال، دیو مدتی با او صحبت کرده و یکی از کتاب‌های مرا که در مورد "شفای احساسات" بود، به او هدیه کرده بود.

حال اگر ساندر را از کوره در می‌رفت و عصبانی می‌شد چه اتفاقی می‌افتاد؟ در این صورت اگر به گواه و شاهد او صدمه وارد نمی‌شد، ولی به احتمال زیاد آن را خدشه‌دار می‌کرد. در واقع اگر این خانم که برنامه‌های تلویزیونی مرا تماشا می‌کرد، می‌دید که یکی از اعضای خانواده من رفتار ناشایستی از خود نشان داده است، احتمال داشت از نظر روحانی لطمه بخورد.

در دنیا خیلی از افراد هستند که سعی دارند خداوند را پیدا کنند و چیزی که از ما جلوه‌گر می‌شود بسیار مهم‌تر از چیزهایی است که به آنها می‌گوییم. البته، این خیلی مهم است که ما مطالب کتاب مقدس را شفاهاً با مردم در میان بگذاریم، ولی بهتر است حرفی نزنیم که با رفتاری که از خود نشان می‌دهیم مغایرت داشته باشد و آن را خنثی کند.

ساندر را در موقعیتی که قرار گرفته بود متحمل ناملایمتی زیادی شد، و کلام خدا می‌گوید ما برای چنین رفتار و طرز برداشتی خوانده شده‌ایم.

تحمل رنج آمیخته با بردباری یوسف

"و مردی پیش روی ایشان فرستاد، یعنی یوسف را که او را به غلامی فروختند. پایهای وی را به زنجیرها خستند و جان او در آهن بسته شد، تا وقتی که سخن او واقع شد و کلام خداوند او را امتحان نمود." مزمو ۵۰۱: ۷۱ - ۹۱

یوسف نمونه‌ای در عهد عتیق بود که با رفتار ناجوانمردانه برادرانش روبرو شد. آنها او را به عنوان برده فروختند و به پدرش گفتند که یوسف بوسیله یک حیوان وحشی کشته شده است. در همین ضمن، مرد ثروتمندی به نام "فوتیفار" او را خرید و بعنوان برده با خود برد. هر کجا که یوسف می‌رفت، لطف و رحمت خداوند شامل حال او می‌شد، و پس از مدت کوتاهی مورد مرحمت و عنایت ارباب خود قرار گرفت.

یوسف به سرعت ارتقاء مقام می‌یافت، ولی یک مورد بی‌عدالتی دیگر نیز برای او پیش آمد. همسر "فوتیفار" سعی کرد او را اغوا کند، ولی چون او مردی صالح بود از این کار سر باز زد. آن زن به دروغ به شوهرش گفت که یوسف به او حمله کرده، و در نتیجه یوسف بخاطر کاری که انجام نداده بود زندانی شد!

یوسف در طول دورانی که در زندان بسر می‌برد، سعی می‌کرد به دیگران کمک کند.

او هیچ گاه شکایت نمی‌کرد، و به دلیل طرز برداشت درستی که از تحمل رنج و ناراحتی داشت، هیچگاه شکایت نمی‌کرد، و به همین دلیل خداوند او را آزاد کرد و به او ارتقا مقام داد و نهایتاً صاحب چنان قدرتی در مصر شد که در تمامی آن سرزمین مقام هیچ‌کس جز فرعون از او بالاتر نبود.

به علاوه، خداوند در مورد وضعیتی که او درمقابل برادرانش داشت، از وی حمایت کرد، و همین مسئله باعث شد تا آنها در زمان قحطی در سراسر سرزمین مصر، برای درخواست آذوقه نزد یوسف بیایند. با وجود این که برادرانش مستحق چنین رفتاری نبودند، ولی بار دیگر یوسف با طرز برخورد خداگونه خود با آنان بدرفتاری نکرد. به آنها گفت که منظورشان از صدمه زدن به او چه بوده است، و این که خداوند همه چیز را برای خیریت او پیش آورده است - و آنان در دست‌های خداوند هستند و نه در دست‌های او، و او بجز برکت دادن به آنها کار دیگری نمی‌تواند انجام دهد.

(پیدایش فصل‌های ۳۹ و ۵۰)

خطرات گله و شکایت

"و نه مسیح را تجربه کنیم، چنانکه بعضی از ایشان کردند و از مارها هلاک گردیدند. و نه همه کنید، چنانکه بعضی از ایشان کردند و هلاک کننده ایشان را هلاک کرد. و این همه بطور مثل بدیشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید که اواخر عالم به ما رسیده است." اول قرن‌تیان
۱۰ - ۱۱

از آیات بالا فوراً متوجه تفاوت بین یوسف و قوم بنی‌اسرائیل می‌شویم. او به هیچ عنوان شکایت نمی‌کرد. در صورتی که قوم بنی‌اسرائیل در مورد جزیی‌ترین مسئله‌ای که بروفق مرادشان نبود شکایت می‌کردند. کتاب مقدس به وضوح درمورد خطرات غرغر کردن، عیبجویی و شکایت صحبت می‌کند.

پیام انجیل در این مورد کاملاً واضح و روشن است. شکایت قوم بنی‌اسرائیل دری را به روی دشمن باز کرد که باعث از بین بردن خود آنان شد. آنها می‌بایستی از نیکویی‌های خداوند قدردانی می‌کردند - ولی این کار را نکردند - بنابراین بهای آن را هم پرداختند.

کتاب مقدس کلاً به این دلیل رنج و عذاب و مرگ آنها را برای ما مکتوب کرده است تا به ما نشان دهد که اگر رفتار ما هم مانند آنها باشد چه اتفاقی برای ما خواهد افتاد.

اگر من و شما در فکرمان شکایت نکنیم، زبان ما هم به شکایت باز نخواهد شد مگر این

که در فکرمان گله و شکایت کنیم. گله و شکایت قطعاً یک طرز فکر بیابانی است که ما را از ورود به سرزمین موعود باز می‌دارد.

عیسی مسیح سرمشق ماست، و ما باید از کارهای او پیروی کنیم.

قوم بنی‌اسرائیل گله و شکایت کردند و در بیابان ماندند.

عیسی مسیح شکرگزاری و ستایش کرد و از میان مردگان برخاست.

در این راستا، ما قدرت ستایش و شکرگزاری و همچنین قدرت گله و شکایت را هم می‌بینیم. بلی، شکایت کردن، غرغر کردن و عیبجویی هم دارای قدرت هستند - ولی قدرت منفی. هربار که ما فکر و زبان خود را در اختیار یکی از اینها می‌گذاریم، در واقع قدرت تسلطی را که خداوند از شیطان سلب کرده است، به او باز پس می‌دهیم.

غرولند، عیبجویی و شکایت نکنید

"و هر کاری را بدون همهمه و مجادله بکنید، تا بی‌عیب و ساده‌دل و فرزندان خدا بی‌ملامت باشید، در میان قومی کج‌رو و گردنکش که در آن میان چون نیرها در جهان می‌درخشید." فیلیپیان ۲: ۱۴ و ۱۵

برخی اوقات بنظر می‌رسد که دنیا در حال شکایت است. غرغر و گله خیلی زیاد است و شکرگزاری و قدردانی کم. مردم در مورد شغل خود و کارفرمای خود شکایت می‌کنند درحالی که باید شکرگزار باشند که کار مرتبی دارند و باید قدر این را بدانند که در مراکز افراد بی‌خانمان که باید برای گرفتن یک کاسه سوپ در صف بایستند، زندگی نمی‌کنند.

خیلی از افراد بی‌بضاعت آرزو می‌کنند ای کاش مشغول به همان کار پر از عیب و ایراد بودند. آنها خیلی هم خوشحال می‌شوند که برای داشتن یک درآمد مرتب، زندگی در جای شخصی خود، و تهیه غذای خود، با یک کارفرمای ناکامل سرو کار داشته باشند.

شاید شما هم برای یک کار بهتر یا دعا می‌کنید و یا احتمالاً کارفرمایی دارید که رفتار غیرمنصفانه‌ای نسبت به شما دارد. جای تأسف است، ولی شکایت کردن راه چاره نیست.

آزرده خاطر یا نگران نشوید = دعا کنید و شکرگزار باشید

"برای هیچ چیز اندیشه مکنید، بلکه در هرچیز با صلوات و دعا و شکرگزاری مسئولیت خود را به خدا عرض کنید." فیلیپیان ۴ : ۶

در این آیه پولس رسول به ما یاد می‌دهد که چگونه مشکلات خود را حل کنیم. او به ما آموزش می‌دهد که با "شکرگزاری" در "هر" موقعیتی دعا کنیم.

خداوند هم همین اصل را به این صورت به من یاد داد : "جویس، وقتی که تو برای چیزهایی که در حال حاضر داری، شکرگزار نیستی، پس چرا باید به تو چیزهای دیگری بدهم؟ چرا چیزهایی به تو بدهم که در موردشان گله و شکایت کنی؟"

اگر زندگی ما بر پایه شکرگزاری استوار نباشد و در عین حال درخواست دعای خود را به حضور خداوند ببریم، جواب مطلوب را دریافت نمی‌کنیم. کلام خدا نمی‌گوید با شکایت و گله دعا کنید؛ بلکه می‌گوید با شکرگزاری دعا کنید.

معمولاً غر و لند، عیبجویی و شکایت کردن به دلیل این است که چیزی یا کسی مطابق میل ما نیست. یا زمانی است که برای چیزی بیش‌تر از حد انتظار کشیده و صبر کرده‌ایم. کلام خدا به ما یاد می‌دهد که در تمام این موارد صبور باشیم.

این مطلب برای من روشن شده و جا افتاده است که بردباری توانایی در صبر کردن نیست، بلکه توانایی در داشتن یک طرز فکر و برخورد خوب و درست با مسایل است در زمانی که منتظر چیزی هستیم.

خیلی مهم است که مسئله شکایت و گله و تمام موارد مربوط به تفکر و سخنان منفی را جدی بگیریم. با ایمان قلبی می‌گویم که خداوند این مورد را برایم مکاشفه کرده که چقدر خطرناک است که فکر و زبان خود را در اختیار این چیزها قرار بدهیم.

خداوند در تثیبه ۱ : ۶ به قوم بنی‌اسرائیل گفت : "... توقف شما در این کوه بس شده است." شاید شما هم دور همان کوه مکرراً دور زده‌اید و حالا آماده‌اید تا به پیش بروید. اگر چنین است، خوب است به یاد داشته باشید، مادامی‌که افکار و صحبت‌های شما آکنده از گله و شکایت است، نمی‌توانید در راه مثبت قدم بگذارید.

نمی‌گویم که شکایت نکردن کار آسانی است، ولی شما دارای فکر مسیح هستید. چرا حداکثر بهره را از آن نبرید؟

فصل بیستم

مرا برای هیچ چیز معطل نکنید؛ حق من این است
که هر چیزی را فوراً بدست بیاورم

طرز فکر بیابانی # ۵

مرا برای هیچ چیز معطل نکنید؛ حق من این است که هر چیزی را فوراً بدست بیاورم
طرز فکر بیابانی # ۵

"پس ای برادران، تا هنگام آمدن خداوند صبر کنید. اینک دهقان انتظار می‌کشد برای محصول گرانبهای زمین و برایش صبر می‌کند تا باران اولین و آخرین را بیاورد."

یعقوب ۵: ۷

ناشکیبایی ثمره غرور است. بنظر نمی‌رسد که فرد مغرور بتواند طرز فکر درست نسبت به مسایل داشته و ضمناً صبور هم باشد. همانطور که در فصل گذشته گفتیم، شکیبایی توانایی در صبر کردن نیست، بلکه توانایی در صبر کردن همراه با داشتن یک طرز فکر و برخورد خوب و درست است.

این آیه به ما نمی‌گوید، "اگر در انتظار جواب هستی صبور باش." انتظار بخشی از زندگی است. خیلی از افراد "به درستی انتظار نمی‌کشند." درحالی که، ما در واقع وقت بیش‌تری را در زندگی صرف انتظار کشیدن می‌کنیم تا دریافت کردن. منظور من این است: ما در دعا، چیزی را با ایمان از خداوند درخواست می‌کنیم، و برای به وقوع پیوستن آن درخواست، صبر می‌کنیم و صبر می‌کنیم. وقتی جواب درست را می‌گیریم، خیلی خوشحال می‌شویم چون سرانجام به آنچه برایش صبر کرده‌ایم رسیده و آن را دریافت کرده‌ایم.

به هرصورت، چون ما افراد هدفمندی هستیم که همیشه باید هدفی در زندگی داشته باشیم که برای رسیدن به آن تلاش کنیم و به پیش برویم - چیزی که چشم به راهش هستیم - درنتیجه دوباره همان مراحل را طی می‌کنیم و از خداوند چیز دیگری را با ایمان درخواست می‌کنیم، و تا گشایش بعدی باز هم منتظر می‌مانیم و منتظر می‌مانیم.

وقتی در این مورد فکر کردم، متوجه شدم که من بیش‌تر وقت خود را صرف انتظار کشیدن می‌کردم تا دریافت کردن. بنابراین تصمیم گرفتم یاد بگیرم که نه تنها از دریافت کردن جواب دعاهایم، بلکه از دورانی که در انتظار دریافت آن هستم نیز لذت ببرم.

مادامی که در راه رسیدن به هدف مورد نظرمان هستیم باید یاد بگیریم در هر جایگاهی

از زندگی که هستیم، از مواهب آن لذت ببریم و بهره‌مند شویم.

غرور مانع از انتظار همراه با بردباری می‌شود

"زیرا به آن فیضی که به من عطا شده است، هر یکی از شما را می‌گویم که فکرای بلندتر از آنچه شایسته است مکنید بلکه به اعتدال فکر نمایید، به اندازه آن بهره ایمان که خدا به هرکس قسمت فرموده است."
رومیان ۱۲ : ۳

اگر ندانید چگونه بردبار باشید، محال است از دوران انتظار و لحظات آن لذت ببرید. غرور مانع از انتظار کشیدن همراه با بردباری می‌شود زیرا شخص مغرور در مورد خود بقدری در سطح بالا فکر می‌کند که این شبهه برایش پیش می‌آید که در هیچ موردی نباید ناراحت شود. اگرچه ما نباید در مورد خودمان بد و منفی فکر کنیم، ولی خود را هم نباید در سطح خیلی بالایی قرار دهیم. بالا بردن خود به نحوی که آنقدر در جایگاه رفیعی قرار بگیریم که دیگران را با دیده تحقیر و پست نگاه کنیم، کار بسیار خطرناکی است. اگر دیگران مطابق میل ما رفتار نکنند، یا کاری را که از آنان می‌خواهیم فوراً انجام ندهند، با آنان با ناشکیبایی برخورد کرده‌ایم. طرز فکر و برخورد شخص فروتن همراه با ناشکیبایی نیست.

واقع‌گرا باشید

".... بدین چیزها به شما تکلم کردم تا در من سلامتی داشته باشید. در جهان برای شما زحمت خواهد شد و لکن خاطر جمع دارید زیرا که من بر جهان غالب شده‌ام." یوحنا ۱۶ : ۳۳

راه دیگری که شیطان از ذهن ما به نفع خود استفاده می‌کند تا ما را به رفتار توأم با ناشکیبایی وادار کند تفکر خیال‌پردازانه است تا واقع‌گرایانه.

اگر ما در ذهن خود فکر کنیم هر موردی که مربوط به ما و شرایط زندگی ما و روابطمان می‌شود همیشه باید کامل باشد - و نباید هیچ ناراحتی و خدشه‌ای به آن وارد شود، و یا اطرافیان ما همگی باید افرادی دوست داشتنی باشند - در واقع خود را بالاتر از همه فرض کرده و در مرحله سقوط قرار داده‌ایم و شیطان هم ما را از طریق همین فکر اشتباه فریب داده است.

پیشنهاد من این نیست که منفی باشیم؛ خود من دارای طرز برداشت و تفکر مثبت و ایمانداری راسخ و استوار هستم، ولی پیشنهاد من این است که در مورد مسایل باید بقدری

واقع‌گرا و واقع‌بین باشیم که پیشاپیش بدانیم در زندگی موارد بسیار کمی هستند که ممکن است بی‌نقص و مطلوب باشند.

من و شوهرم تقریباً هر تعطیلی آخر هفته برای برپایی همایش‌های مورد نظرمان به شهرهای مختلفی سفر می‌کنیم. خیلی از اوقات سالن‌های کنفرانس یا مراکز اجتماعی را برای انجام این امور اجاره می‌کنیم. در ابتدا هربار که مورد نامطلوب و یا نامساعدی پیش می‌آمد زود از کوره در می‌رفتم و ناراحت می‌شدم - آنها مواردی بودند از قبیل درست کار نکردن (یا اصلاً کار نکردن) تهویه، کافی نبودن نور در سالن کنفرانس، وجود لکه‌های کثیف روی صندلی‌ها و پارگی و آویزان بودن پارگی‌ها که باعث بیرون ریختن اسفنج‌های داخل صندلی‌ها شده بود، یا وجود باقی مانده خرد ریزه‌های کیک از مراسم عروسی شب قبل که روی زمین ریخته و هنوز تمیز نشده بودند.

همیشه به این فکر می‌کردم که ما هزینه‌های هنگفتی برای استفاده از این سالن‌ها و تسهیلات پرداخته‌ایم و این اماکن را با نیت درست و به منظور انجام امور خیر و سودمند اجاره کرده‌ایم ولی نتیجه‌ای که می‌گرفتیم آن چیزی نبود که ما تصور می‌کردیم. هر کاری که از دستمان برمی‌آمد انجام می‌دادیم تا مطمئن شویم محلی را که اجاره کرده‌ایم تمیز و راحت باشد. ولی می‌دیدیم که ۷۵ درصد از این اماکن مطابق خواست و انتظارات ما نیستند.

موقعی پیش می‌آمد که کارکنان هتل به ما و گروه همراه ما قول می‌دادند که به محض ورودمان اطاق‌ها آماده تحویل باشند؛ ولی وقتی به هتل می‌رسیدیم به ما می‌گفتند که اطاق خالی موجود ندارند و می‌بایستی ساعت‌ها برای تحویل گرفتن آنها منتظر می‌ماندیم. حتی اگر کارکنان هتل را مکرراً و از قبل در جریان گذاشته و فهرست چاپ شده درخواست خود را مبنی بر تاریخ و زمان برگزاری جلسات برای آنان ارسال کرده بودیم، معذک اطلاعاتی را که در مورد برگزاری جلسات به کارکنان هتل داده بودیم اکثراً اشتباه صادر می‌کردند. کارکنان هتل و کارکنان مراسم برگزاری جشن‌ها، متناوباً بی‌ادب و تنبل بودند. خیلی از اوقات غذاهایی را که از قبل برای مراسم ناهار سمینارها سفارش می‌دادیم آن چیز مورد نظر ما نبود.

مورد خاصی را از یک هتل به یاد می‌آورم که دسری را که آغشته به مشروب رام (Rum) بود، برای همایش بانوان مسیحی (که حدود هشتصد نفر بودند) سرو کردند. در واقع کارکنان آشپزخانه اشتباهاً آن دسر را بجای دسر مراسم عروسی ای که همزمان در همان هتل برگزار می‌شد، برای ما سرو کرده بودند. لازم به ذکر نیست که وقتی خانم‌ها شروع به خوردن دسر کردند و گفتند قدری طعم مشروب الکلی را روی دسرهای خود چشیده‌اند، چقدر باعث شرمساری ما شد.

می‌توانم بسیاری از این موارد را برایتان نام ببرم، ولی نکته اینجاست که: گاهی اوقات

هم محل‌های خیلی عالی نصیب ما می‌شد، البته به ندرت، و گاهی هم با افراد و کارکنان فوق‌العاده خوبی سرو کار داشتیم، و سمینارهای خیلی عالی هم برگزار شده‌اند.

سرانجام متوجه شدم یکی از دلایلی که باعث ناشکیبایی و رفتار ناشایست من می‌شد این بود که من فردی بودم خیال‌پرداز و نه واقع‌گرا.

من هیچ‌گاه برای شکست در زندگی نقشه نمی‌کشیدم، اما اکنون به خودم یادآور می‌شوم که عیسی مسیح گفت ما در این دنیا باید با ناملایماتی‌ها و آزمایشات سخت و همچنین نگرانی‌ها و ناکامی‌ها روبرو شویم. این‌ها همه بخشی از زندگی ما را بر روی این کره خاکی تشکیل می‌دهند - این مسئله در مورد ایماندار و غیر ایماندار هر دو صادق است. اگر همچنان در عشق نسبت به خداوند استوار باقی بمانیم و میوه‌های روح‌القدس را بارور سازیم، این دنیا نمی‌تواند به ما آسیبی وارد سازد.

بردباری: قدرت تحمل

"پس مانند برگزیدگان مقدس و محبوب خدا، احشای رحمت و مهربانی و تواضع و تحمل و حلم را بیوشید." کولسیان ۳: ۱۲

من اغلب به این آیه رجوع می‌کنم تا به خودم یادآور شوم که در تمام شرایط و موقعیت‌های زندگی چگونه رفتاری باید داشته باشم. به خودم یادآوری می‌کنم که بردباری توانایی من در انتظار کشیدن نیست، بلکه توانایی من در داشتن یک طرز فکر، طرز برخورد و طرز تلقی درست و شایسته در طول زمان انتظار است.

در زمان آزمایشات سخت است که بردباری بارور می‌شود

"ای برادران من، وقتی که در تجربه‌های گوناگون مبتلا شوید، کمال خوشی دانید. چونکه می‌دانید که امتحان ایمان شما صبر را پیدا می‌کند. لکن صبر را عمل تام خود باشد تا کامل و تمام شوید و محتاج هیچ چیز نباشید." یعقوب ۱: ۲ - ۴

بردباری یکی از میوه‌های روح‌القدس است (غلاطیان ۵: ۲۲) و در هر شخصی که تولد تازه یافته است، به ودیعه گذارده شده است. برای خداوند بارور شدن بردباری در فرزندانش خیلی اهمیت دارد. خداوند دوست دارد دیگران شخصیت او را در قالب فرزندانش ببینند.

فصل اول این رساله به ما می‌آموزد که وقتی ما افرادی کامل شویم، به هیچ چیز نیازی

نخواهیم داشت. شریر نمی‌تواند یک فرد بردبار را تحت سلطه و کنترل خود قرار دهد.

فصل اول رساله یعقوب همچنین به ما می‌آموزد که وقتی در موقعیت‌های سخت زندگی قرار می‌گیریم، باید بردبار باشیم، و بدانیم که نحوه‌ای که خداوند برای بارور شدن شکیبایی در ما کار می‌کند، چیز است که در کتاب عهد جدید کینگ جیمز "آزمایشات گوناگون" نامیده شده است.

من در زندگی خودم متوجه شده‌ام که "آزمایشات گوناگون" سرانجام بردباری را در من به وجود آورده و بارور ساخته است. اما قبل از آن، خداوند مرا با بسیاری از چیزهایی که در من خداگونه نبودند روبرو کرد، چیزهایی از قبیل: غرور، خشم، طغیانگری، حس ترحم نسبت به خودم، شکایت و بسیاری چیزهای دیگر. اینطور بنظر می‌رسد که قبل از بارور شدن بردباری، اول باید با مسایل دیگری روبرو شویم و آنها را درست کنیم.

آزمایشات یا سختی‌ها؟

"و از کوه هور به راه بحر قلزم کوچ کردند تا زمین ادوم را دور بزنند. و دل قوم به سبب راه، تنگ شد." اعداد ۱۲ : ۴

اگر بخاطر داشته باشید، یکی از طرز فکرهای بیابانی همین بود که باعث شد قوم بنی‌اسرائیل به مدت چهل سال در بیابان سرگردان باشند.

اگر این مردم نمی‌توانستند بردبار بوده و در مقابل جزبی‌ترین نامالیماتی‌ها مقاوم باشند احتمالاً چگونه می‌توانستند آمادگی رفتن به سرزمین موعود را داشته باشند و بتوانند ساکنان آنجا را بیرون برانند و خود ایشان آن سرزمین را تصرف کنند؟

من واقعاً شما را تشویق می‌کنم که برای پرورش دادن میوهٔ بردباری در وجود خودتان با روح‌القدس همکاری کنید. هرچه بیشتر در مقابل روح‌القدس مقاومت کنید، این فرآیند طولانی‌تر خواهد شد. یاد بگیرید که در مقابل هرگونه آزمایشاتی در زندگی از خود بردباری نشان دهید، در آن صورت زندگی‌ای خواهید داشت که نه از روی اجبار بخواهید آن را تحمل کنید، بلکه با کمال میل حداکثر استفاده و لذت را از آن ببرید.

اهمیت بردباری و متحمل شدن

"زیرا که شما را صبر لازم است تا اراده خدا را بجا آورده، وعده را بیابید."
عبرانیان ۰۱ : ۶۳

این آیه به ما می‌گوید که بدون داشتن بردباری و متحمل شدن در زندگی وعده‌های

خداوند را دریافت نخواهیم کرد.

فرد مغرور بر قدرت نفسانی خود تکیه می‌کند و سعی می‌کند همه کارها را در زمانی که مطابق میل خودش است انجام دهد.

غرور می‌گوید، "من حاضریم!" فروتنی می‌گوید، "خدا بهتر می‌داند، و او هیچ گاه تأخیر ندارد!"

یک فرد فروتن با شکیبایی صبر می‌کند، و در واقع با "ترس آمیخته با احترام نسبت به خداوند" از قدرت انسانی خود برای انجام کارهایش استفاده می‌کند. ولی شخص مغرور سعی می‌کند با قدرت خود کارهایش را یکی پس از دیگری انجام دهد، درحالی که همه آن کارها بی‌ثمر است.

راه مستقیم همیشه کوتاه‌ترین راه برای رسیدن به مقصد نیست

"راهی هست که در نظر انسان راست است، اما عاقبت آن راه، موت می‌باشد." امثال ۶۱: ۵۲

ما باید به یاد داشته باشیم که گاهی اوقات در قلمرو امور روحانی راه مستقیم کوتاه‌ترین فاصله بین ما و مقصد مورد نظرمان نیست. حتی ممکن است کوتاه‌ترین فاصله تا هلاکت هم باشد!

از این آیه باید یاد بگیریم که حتی اگر به نظر می‌رسد خداوند ما را هدایت می‌کند تا برای رسیدن به مقصد دلخواه خود راهمان را دور بزنیم، باید در این راه بردبار و منتظر خداوند باشیم.

تعداد بسیار زیادی از مسیحیان رنجیده و ناکام در دنیا وجود دارند. خیلی ساده بگویم آنها به جای این که با بردباری منتظر خداوند باشند و همه چیز را به دست خداوند بسپارند تا او در زمان مقرر و طبق اراده خود آنها را به سرمنزل مقصودشان برساند، شخصاً سعی می‌کنند مسایل را حل و فصل کنند.

وقتی در انتظار خداوند هستید، شریر همواره عبارت "کاری بکن" را در ذهن شما تکرار می‌کند. او می‌خواهد شما از غیرت انسانی خودتان استفاده کنید و آن کار را انجام دهید چون او می‌داند که نفس ما کاری از پیش نمی‌برد.

(یوحنا ۶: ۶۳ "روح است که زنده می‌کند و اما از جسد فایده‌ای نیست. کلامی که من به شما می‌گویم، روح و حیات است.")

(رومیان ۱۳: ۱۴ "بلکه عیسی مسیح خداوند را بپوشید و برای شهوات جسمانی تدارک نبینید.")

همان طور که قبلاً هم ملاحظه کرده‌ایم، ناشکیبایی نشانه غرور است، و فروتنی تنها پاسخ به دور کردن غرور از خود می‌باشد.

خود را فروتن سازید و منتظر خداوند باشید

"پس زیر دست زورآور خدا فروتنی نمایید تا شما را در وقت معین سرافراز

نمایید." اول پطرس : ۴ : ۶

عبارت "خود را زیر دست زورآور خداوند فروتن سازید" به معنای این نیست که فکر کنید فکرتان اشتباه است یا عیبی دارید، خیلی ساده به این معناست که، "فکر نکنید تمام مشکلات را خودتان می‌توانید حل کنید."

بجای این که زمام امور را مغرورانه به دست خود بگیریم، باید یاد بگیریم که خود را زیر دست قدرتمند خداوند فروتن سازیم. وقتی او زمان مناسب را تشخیص دهد، در آن صورت ما را سرافراز خواهد کرد.

مادامی که در انتظار خداوند هستیم و از طریق نفس خود کاری را انجام نمی‌دهیم، درواقع "در نفس خود می‌میریم."

درواقع ما در راه‌ها و زمان‌بندی‌های خودمان می‌میریم و با اراده و طریق‌هایی که خداوند برای ما در نظر دارد، زنده می‌شویم.

همیشه باید از هرآنچه خداوند به ما می‌گوید بی‌درنگ اطاعت کنیم، و ضمناً باید درمورد غرور نفسانی خود ترس آمیخته به احترام نسبت به خداوند داشته باشیم. به یاد داشته باشید: ریشه‌ی ناشکیبایی در غرور است. فرد مغرور می‌گوید، "لطفاً برای هیچ چیز مرا معطل نکنید؛ حق من این است که همه کارها فوراً برایم انجام شوند."

هربار که در آزمایش ناراحتی و ناشکیبایی قرار می‌گیرید، به شما پیشنهاد می‌کنم این عبارات را بکار ببرید، "خداوند، من اراده‌ی تو را برطبق وقت مقرر خودت می‌خواهم، نمی‌خواهم جلوتر از تو بدم، و ضمناً هم نمی‌خواهم از تو عقب بیاافتم. ای پدر، به من کمک کن تا با بردباری در انتظار تو بنشینم."

فصل بیست و یکم

شاید رفتارم ناشایست است، ولی تقصیر خودم
نیست

طرز فکر بیابانی # ۶

”آدم گفت: «این زنی که قرین من ساختی، وی از میوه درخت به من داد که خوردم.» پس خداوند به زن گفت: «این چه کار است که کردی؟» زن گفت: «مار مرا اغوا نمود که خوردم.»

شاید رفتارم ناشایست است، ولی تقصیر خودم نیست طرز فکر بیابانی # ۶

پیدایش ۳: ۱۲ و ۱۳
قبول نکردن مسئولیت درقبال اعمال، شکایت کردن از کار اشتباهی که انجام می‌شود، و یا شکایت از کسی که کاری را اشتباه انجام می‌دهد، خود باعث به وجود آمدن شیوه زندگی بیابانی می‌شود.

در اینجا ملاحظه می‌کنیم که مشکل از همان ابتدای آفرینش به وجود آمد. وقتی آدم و حوا در باغ عدن با گناهی که مرتکب شده بودند روبرو شدند، یکدیگر، خداوند و شیطان را مورد سرزنش قرار دادند، و درواقع از قبول مسئولیت شخصی درقبال عمل خود سر باز زدند.

”و سارای، زوجه ابرام، برای وی فرزندی نیاورد. و او را کنیزی مصری، هاجر نام بود. پس سارای به ابرام گفت: «اینک خداوند مرا از زاییدن باز داشت. پس به کنیز من درآی، شاید از او بنا شوم.» و ابرام سخن سارای را قبول نمود. و چون ده سال از اقامت ابرام در زمین کنعان سپری شد، سارای زوجه ابرام کنیز خود هاجر مصری را برداشته، او را به شوهر خود، ابرام، به زنی داد. پس هاجر درآمد و او حامله شد. و چون دید که حامله است، خاتونش به نظر وی حقیر شد. و سارای به ابرام گفت: «ظلم من بر تو باد!» پیدایش ۱۶: ۱-۶

همان صحنه‌هایی که بین آدم و حوا به وجود آمد، در قالب مشاجره بین سارا و ابراهیم هم در اینجا دیده می‌شود. آنها از انتظار کشیدن برای وعده خداوند درمورد بچه‌دار شدن خسته شده بودند و درنتیجه با فکر انسانی خود زمام امور را به دست گرفتند. وقتی به نتیجه نرسیدند و مشکلات به وجود آمد، یکدیگر را مورد سرزنش قرار دادند.

در گذشته، به دفعات زیاد، صحنه‌های مشابهی بین خودم و دیو در منزل پیش می‌آمد.

بنظر می‌رسید که ما همیشه از روبرو شدن با واقعیت‌های زندگی طرفه می‌رفتیم و هیچ‌گاه نمی‌خواستیم با آنها روبرو شویم.

به وضوح یادم می‌آید که تمام مدت برای تغییر دیو دعا می‌کردم. کتاب مقدس را می‌خواندم و بیشتر و بیشتر پی به عیوب او می‌بردم، و می‌دیدم که او چقدر نیاز به تغییر دارد! یک بار درحالی که دعا می‌کردم، خداوند با من صحبت کرد و گفت: "جویس، مشکل تو دیو نیست مشکل خودت هستی!"

در آن لحظات گویی دنیا روی سر من خراب شد. از درون فروپاشیدم. شروع به گریه کردم، گریه و گریه. سه روز متوالی اشک می‌ریختم چون خداوند به من نشان داد که زندگی کردن با من در زیر یک سقف چگونه است. او به من نشان داد که تا چه حد سعی می‌کردم همه چیز را کنترل کنم، تا چه حد فردی منفی بودم و غیره. شوک بزرگی به غرور من وارد آمده بود، ولی در عین حال شروعی بود تا در خداوند بهبود بیابم و شفا پیدا کنم.

من هم مانند اکثر مردم، شخص یا شرایطی را که هیچ‌گونه کنترلی بر آنها نداشتم، مقصر می‌دانستم. فکر می‌کردم رفتار ناشایست من ناشی از آزار و اذیت‌هایی است که سال‌ها پیش بر من واقع شده بود، ولی خداوند گفت، "شاید این طرز رفتار تو به دلیل همان ناراحتی‌ها و آزارهایی باشد که در گذشته دیده‌ای، اما به خودت اجازه نده آن را بهانه‌ای برای رفتار ناپسندت قرار دهی!"

شیطان در ذهن ما سخت تلاش و کار می‌کند - او قلعه‌هایی را در ذهن ما می‌سازد تا ما را از روبرو شدن با حقیقت باز دارد. حقیقت ما را آزاد می‌کند، و او این را می‌داند!

فکر نمی‌کنم هیچ چیز از نظر احساسی دردناک‌تر از شناخت حقایق وجود شخص خود و رفتارهایمان باشد. به دلیل دردناک بودن این مسئله، افراد غالباً از آن فرار می‌کنند. روبرو شدن با حقیقت در مورد شخص دیگر کار نسبتاً آسانی است - ولی وقتی نوبت به خودمان می‌رسد، روبرو شدن با آن به مراتب مشکل‌تر می‌شود.

"و قوم بر خدا و موسی شکایت آورده، گفتند: «که ما را از مصر چرا بر آوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا که نان نیست و آب هم نیست! و دل ما از این خوراک سخیف کراهت دارد!»"

اعداد ۲۱: ۵

همان‌طور که به خاطر دارید، قوم بنی‌اسرائیل همیشه از این شکایت می‌کردند که خداوند و موسی در ایجاد تمام مشکلات آنها مقصر بوده‌اند. آنها در طول مدت اقامت طولانی خود در بیابان از قبول مسئولیت فردی امتناع می‌کردند. خداوند در این ارتباط به من نشان داد که این خود یکی از مهم‌ترین طرز فکرهای بیابانی بود که باعث شد آنها را به مدت چهل

سال در آنجا نگاه دارد.

ضمناً این یکی از اساسی‌ترین دلایلی بود که باعث شده بود دور همان کوه دور بزخم و دور بزخم. من فهرستی بلند از بهانه‌هایی را که برای رفتار نا شایسته خودم به وجود می‌آوردم، در اینجا با شما درمیان می‌گذارم:

"اگر در کودکی مورد آزار و اذیت واقع نشده بودم، اخلاقم بد نمی‌شد."

"اگر فرزندانم بیشتر به من کمک کنند، رفتارم بهتر می‌شود."

"اگر دیو روزهای یکشنبه گلف بازی نمی‌کرد، من هم تا این حد ناراحت نمی‌شدم."

"اگر دیو مرا بیشتر دوست داشت، اینقدر تنها نبودم."

"اگر دیو برای من بیشتر هدیه می‌خرید، من تا این حد منفی‌گرا نمی‌شدم."

"اگر کار نمی‌کردم، اینقدر خسته و بی‌حوصله نمی‌شدم." (به همین دلیل هم کار را کنار گذاشتم، و بعد ...)

"اگر از منزل بیشتر بیرون می‌رفتم، تا این حد حوصله‌ام سر نمی‌رفت!"

"اگر قدری بیشتر پول داشتیم ..."

"اگر منزل شخصی داشتیم ... (بنابراین یک منزل هم خریدیم و بعد ...)"

"اگر تا این حد نباید پول صورتحساب‌ها را بپردازیم ..."

"اگر همسایه‌های ما افراد بهتری بودند یا دوستانمان کسان دیگری بودند ..."

اگر! اگر! اگر! اگر! اگر! اگر! اگر! اگر! اگر!

اما ...

"و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «کسان بفرست تا زمین کنعان را که به بنی‌اسرائیل دادم، جاسوسی کنند؛ یک نفر را از هر سبط آبای ایشان که هر کدام در میان ایشان سرور باشد، بفرستید.»

پس موسی به فرمان خداوند، ایشان را از صحرای فاران فرستاد، و همه ایشان روسای بنی‌اسرائیل بودند. اعداد ۱۳: ۱ - ۳

"و بعد از چهل روز، موسی و هارون و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل به قادش در بیابان فاران رسیدند، و برای ایشان و برای تمامی جماعت خبر آوردند،

و میوه زمین را به ایشان نشان دادند. و برای او حکایت کرده، گفتند: «به زمینی که ما را فرستادی رفتیم، و به درستی که به شیر و شهد جاری است، و میوه‌اش این است. لیکن مردمانی که در زمین ساکنند زورآورند، و شهرهایش حصاردار و بسیار عظیم، و بنی عناق را نیز در آنجا دیدیم.»
اعداد ۱۳ : ۲۵ - ۲۸

"اگر و اما" فریبنده‌ترین عباراتی هستند که شیطان همیشه در ذهن ما می‌کارد. آن دوازده نفری که بعنوان گروه تجسس به سرزمین موعود فرستاده شده بودند همراه با خوشه انگوری بازگشتند که بقدری بزرگ بود که می‌بایستی دو نفر آن را روی یک تیر چوبی حمل می‌کردند. گزارشی که آنها به موسی و بقیه قوم دادند تماماً منفی بود.

همان کلمه " اما " بود که باعث شکست ایشان شد! آنها باید چشم خود را به خداوند می‌دوختند، نه بر مشکلات ناشی از عدم توانایی خود.

یکی از دلایلی که مغلوب مشکلات خود می‌شویم این است که فکر می‌کنیم آنها بزرگ‌تر از خداوند هستند. شاید به همین دلیل است که روبرو شدن با حقایق برای ما کار مشکلی است. ما مطمئن نیستیم که خداوند قادر است ما را تغییر دهد، بنابراین ترجیح می‌دهیم خودمان را از خودمان پنهان کنیم تا مبادا با خود واقعی خود روبرو شویم.

اکنون برای من رویارویی با حقایقی درمورد شخص خودم کار دشواری نیست، چون حالا می‌دانم که او مرا عوض می‌کند. درحال حاضر شاهد این هستم که خداوند چه کارهایی برای من می‌تواند انجام دهد، و به او اعتماد دارم. به هر تقدیر، در ابتدا، گام برداشتن با خداوند برای من کار مشکلی بود. در تمام طول زندگی‌ام، خود را از روبرو شدن با مسایل پنهان می‌کردم. سال‌های متمادی بقدری در ظلمت بسر برده بودم که بیرون آمدن از آن ظلمت و ورود به دنیای نور برایم کار آسانی نبود.

حقیقت در درون ما نهفته است

"ای خدا به حسب رحمت خود بر من رحم فرما؛ به حسب کثرت رأفت خویش گناهانم را محو ساز، مر از عصیانم به کلی شست و شو ده و از گناهم مرا طاهر کن زیرا که من به معصیت خود اعتراف می‌کنم و گناهم همیشه در نظر من است. به تو و به تو تنها گناه ورزیده، و در نظر تو این بدی را کرده‌ام، تا در کلام خود مصدق گردی و در داوری خویش مزکی شوی.

اینک در معصیت سرشته شدم و مادرم در گناه به من آبستن گردید. اینک

به راستی در قلب راغب هستی، پس حکمت را در باطن من به من پیاموز"
مزمور ۱۵: ۱-۶

در مزمور ۵۱، داود پادشاه به درگاه خداوند استغاثه و طلب رحمت و بخشش می‌کند چون خداوند در مورد گناه او که با بتشیع مرتکب شده و نیز کشتن شوهرش بر او حکم می‌کند.

شاید باور نکنید که، داود یک سال قبل از نوشتن این مزمور مرتکب چنین گناهی شده بود، ولی هرگز با آن روبرو نشده و به آن اعتراف نکرده بود. او خود را با حقیقت روبرو نکرده بود، و تا زمانی که از قبول واقعیت سر باز می‌زد، نمی‌توانست حقیقتاً توبه کند. تا زمانی که توبه نکرد، خداوند هم نتوانست او را ببخشد.

آیه ۶ این مزمور، کلام بسیار قدرتمندی است. این کلام به ما می‌گوید که خداوند "حقیقت درون" را از ما می‌خواهد. یعنی اگر ما بخواهیم برکات خداوند را دریافت کنیم، باید در مورد خود و گناهانمان با خداوند صادق باشیم.

اعتراف کردن آغاز بخشش است

"اگر گوییم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست. اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد.

اگر گوییم که گناه نکرده‌ایم، او را دروغگو می‌شماریم و کلام او در ما نیست." اول یوحنا ۱: ۸-۱۰

اگر توبه کنیم خداوند فوراً ما را می‌بخشد، ولی اگر با حقیقت خطایی که مرتکب شده‌ایم روبرو نشویم و آن را اعتراف نکنیم، نمی‌توانیم حقیقتاً توبه کنیم.

اگر قبول کنیم که مرتکب کار خلافی شده‌ایم، ولی برای آن عذر و بهانه بیاوریم، خواست و راه خداوند را که همانا روبرو شدن با حقیقت است، برآورده نکرده ایم. طبیعتاً ما می‌خواهیم خود و اعمال خود را توجیه کنیم، اما انجیل به ما می‌گوید حقانیت فقط از آن عیسی مسیح است. (رومیان ۳: ۲۰-۲۴) وقتی من و شما گناه می‌کنیم فقط بوسیله خون عیسی مسیح عادل شمرده می‌شویم، نه با عذر و بهانه‌های خودمان.

به خاطر دارم روزی یکی از همسایه‌های ما به من تلفن کرد و چون ماشینش روشن نمی‌شد، از من خواست قبل از تعطیل شدن بانک، فوراً او را به آنجا برسانم. من که مشغول انجام "کارهای خودم" بودم و هیچ علاقه‌ای نداشتم که آن کارها را کنار بگذارم، با بی‌ادبی و ناشکیبایی با او

صحبت کردم. به محض این که گوشی تلفن را گذاشتم، متوجه شدم چه عمل زشتی مرتکب شده‌ام، بنابراین باید به او تلفن می‌زدم و از او عذرخواهی می‌کردم و او را به بانک می‌بردم. ذهن من آکنده از عذر و بهانه‌های مختلف بود تا رفتار بد خود را توجیه کنم. مثلاً: "حالم خوب نبود ... " یا "مشغول کاری بودم ... یا "روز خیلی بدی داشتم ..."

ولی در اعماق روحم می‌توانستم حس کنم که روح القدس به من می‌گوید که بهانه‌تراشی نکنم!

"فقط به او زنگ بزن و بگو که کار اشتباهی کرده‌ای، همین. تمام شد! فقط بگو، من کار اشتباهی کردم، و هیچ توجیهی برای رفتار ناشایستم ندارم. خواهش می‌کنم مرا ببخش و اجازه بده تو را به بانک ببرم."

این را هم اضافه کنم که برای من کار سختی بود. با نفسم در جنگ بودم! می‌توانستم احساس کنم که چیزی در روح و جان من بود که سعی می‌کرد با ناامیدی جایی برای خودش پیدا کند تا پنهان شود. ولی جایی برای پنهان کردن حقیقت وجود ندارد، زیرا حقیقت نور است.

حقیقت نور است

"آنچه از ابتدا بود و آنچه شنیده‌ایم و به چشم خود دیده، آنچه بر آن نگریستیم و دست‌های ما لمس کرد، درباره کلمه حیات. و حیات ظاهر شد آن را دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد. از آنچه دیده و شنیده‌ایم شما را اعلام می‌نماییم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید. و اما شراکت ما با پدر و پسرش عیسی مسیح است. و این را به شما می‌نویسم تا خوشی ما کامل گردد. و این است پیغامی که از او شنیده‌ایم و به شما اعلام می‌نماییم، که خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست. "اول یوحنا ۱ - ۵"

حقیقت یکی از قدرتمندترین سلاح‌هایی است که بر علیه قلمرو ظلمت بکار برده می‌شود. حقیقت نور است، و انجیل به ما می‌گوید که هیچ‌گاه نور بر ظلمت غلبه نکرده، و هرگز هم نخواهد کرد.

شیطان می‌خواهد همه چیز را در تاریکی پنهان کند، ولی روح القدس می‌خواهد این تاریکی را خود تبدیل به نور کند تا من و شما حقیقتاً و اصالتاً بتوانیم آزاد شویم.

عیسی مسیح گفت که حقیقت ما را آزاد می‌سازد (یوحنا ۸ : ۳۲) و این که حقیقت بوسیله روح حقیقت بر ما آشکار می‌شود.

روح حقیقت

"و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید. ولیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد." یوحنا ۶: ۲۱ و ۳۱

عیسی مسیح می‌توانست شاگردان خود را از تمام حقایق آگاه سازد، اما او می‌دانست که آنها آمادگی درک آن را ندارند. او به آنان گفت که می‌بایستی صبر کنند تا روح‌القدس از بهشت نازل شده و در آنان ساکن گردد.

بعد از این که عیسی مسیح به بهشت صعود کرد، روح قدوس را فرستاد تا در ما کار کند، و ما را پیوسته آماده کند تا جلال خدا را بوسیلهٔ ما و از راه‌های مختلف متجلی سازد. اگر ما با حقیقت روبرو نشویم چگونه روح‌القدس می‌تواند در زندگی‌های ما کار کند؟ او "روح حقیقت" نامیده می‌شود.

هدف اصلی خداوند برای کمک به من و شما، روبرو کردن ما با حقیقت است - و این که ما را در جایگاه حقیقت قرار دهد، زیرا تنها حقیقت است که ما را آزاد می‌سازد.

شاید سرچشمهٔ طرز فکر غلط و رفتار ناشایست شما یک شخص یا واقعه یا شرایطی است که در گذشته باعث ناراحتی و آزار شما شده است. آن را برای ادامهٔ این وضعیت دستاویز و بهانه قرار ندهید.

بسیاری از مشکلات رفتاری من قطعاً به دلیل آزار جنسی، زبانی و احساسی بود که سال‌های متمادی به من وارد شده بود - ولی تا وقتی که آنها را بهانه قرار می‌دادم، خود را اسیر قالب‌های نادرست فکری می‌کردم. این حالت شبیه به این است که از دشمن خود دفاع کنید و بگویید، "من از این متنفرم، ولی ضمناً هم دوست دارم آن را برای خودم نگه دارم." مطمئناً شما می‌توانید با سربلندی و عزت خود را از اسارت آزاد کنید. حتماً نباید چهل سال از عمر خود را در بیابان سرگردان باشید. یا اگر به دلیل این که نمی‌دانستید که "طرز فکر بیابانی" باعث شده که تمام این سال‌ها در بیابان سرگردان شوید، امروز می‌تواند روز تصمیم و اختیار شما باشد.

از خداوند بخواهید شروع کند تا شما را از حقیقت آگاه سازد. زمانی که او شروع به این کار می‌کند، صبر داشته باشید!

روبرو شدن با حقیقت وجودتان کار آسانی نیست، اما به یاد داشته باشید که او این وعده را به شما داده است: "تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود."

(عبرانیان ۱۳: ۵)

اکنون شما در حال بیرون آمدن از بیابان هستید؛

بنابراین، از سرزمین موعودی که پیش رو دارید، کمال لذت را ببرید!

فصل بیست و دوم

زندگی من خیلی رقت بار است؛ برای خودم خیلی
متأسفم چون زندگی فلاکت باری دارم!

طرز فکر بیابانی # ۷

زندگی من خیلی رقت‌بار است؛ برای
خودم خیلی متأسفم چون زندگی فلاکت
باری دارم!
طرز فکر بیابانی # ۷

"و تمامی جماعت آواز خود
را بلند کرده، فریاد نمودند. و
قوم در آن شب می‌گریستند. و
جمیع بنی‌اسرائیل بر موسی و
هارون مهمه کردند، و تمامی
جماعت به ایشان گفتند: کاش
که در زمین مصر می‌مردیم یا
در این صحرا وفات می‌یافتیم!"
(اعداد ۱۴: ۱-۲)

قوم بنی‌اسرائیل بی‌اندازه نسبت به خودشان احساس
تأسف و دلسوزی می‌کردند. هر ناملایمتی را که
برایشان پیش می‌آمد دستاویزی قرار می‌دادند تا برای
خود احساس دلسوزی و ترحم کنند.

زمانی را بخاطر می‌آورم که در یکی از این موقعیت‌هایی که واقع شده بودم که برای
خودم احساس ترحم و دلسوزی می‌کردم، خداوند با من صحبت کرد. او گفت، "جویس،
تو فقط می‌توانی یا احساس ترحم نسبت به خودت داشته باشی یا می‌توانی قوی باشی، ولی
نمی‌توانی در عین حال هم این باشی و هم آن."

نمی‌خواهم از این فصل از کتاب سطحی بگذرم. درک این مسئله که ما نمی‌توانیم نسبت
به خودمان هم احساس ترحم کنیم و هم با خداوند راه برویم خیلی مهم و حیاتی است.

یکدیگر را تشویق و تهذیب کنید

"پس همدیگر را تسلی دهید و یکدیگر را بنا کنید، چنانکه هم می‌کنید."

اول تسالونیکیان ۵ : ۱۱

ترک عادت احساس ترحم و دلسوزی نسبت به خودم کار خیلی مشکلی بود؛ و سالیان
سال وقتی ناراحت می‌شدم از این عادت بعنوان یک حربه استفاده می‌کردم.

لحظه‌ای که ناراحت یا دچار ناامیدی می‌شویم، شیطان با شرارت خود در ذهن ما
درباره بی‌انصافی و بی‌رحمی که نسبت به ما اعمال شده است، زمزمه می‌کند.

بنابراین در یک چنین موقعیتی به افکاری که به ذهنمان هجوم می‌آورند گوش می‌دهیم و فوراً متوجه می‌شویم که دشمن چگونه با استفاده از برانگیختن حس ترحم و دلسوزی نسبت به خود، ما را در اسارت نگه داشته است.

به هرتقدیر، انجیل به ما اجازه نمی‌دهد که نسبت به خودمان احساس ترحم کنیم. در عوض، ما باید یکدیگر را در خداوند تشویق و تهذیب کنیم.

رحم و شفقت عطایایی هستند که همراه با دلسوزی خداگونه نسبت به رنج و ناراحتی دیگران و نیز صرف وقت برای دستگیری از رنج‌دیدگان به ما عطا می‌شوند. اما احساس ترحم نسبت به خودمان احساسی خطا می‌باشد، زیرا این حس ترحم و دلسوزی از طرف خداوند به ما عطا شده است و ما باید آن را نه نسبت به خود بلکه نسبت به دیگران اعمال کنیم.

در مورد محبت نیز به همین صورت است. در رومیان ۵: ۵ نوشته شده است که محبت خدا بوسیله روح القدس در قلب‌های ما جاری شده است. این کار خداوند به این دلیل است که ما بدانیم او چقدر ما را دوست دارد و این که قادر باشیم تا به دیگران هم عشق بورزیم.

اگر محبتی را که خداوند نسبت به ما از خود ابراز داشته است برای خودمان نگه داریم، آن محبت در ما تبدیل به خودخواهی و خود محوری می‌شود، که در واقع باعث تخریب ما می‌گردد. حس ترحم نسبت به خود یک نوع بت پرستی است - که فقط در محور وجود خودمان دور می‌زند و تمرکز ما فقط روی خودمان و احساساتمان قرار می‌گیرد. این احساس ترحم ما را فقط نسبت به خودمان و نیازهایمان آگاه می‌کند - و قطعاً یک نوع طرز زندگی توأم با تنگ‌نظری و کوتاه‌بینی به همراه خواهد داشت.

به فکر دیگران باشید

"و هریک از شما ملاحظه کارهای خود را نکند، بلکه هرکدام کارهای دیگران را نیز" فیلیپیان ۲: ۴

چندی پیش یکی از برنامه‌های موعظه ما بطور غیر مترقبه‌ای لغو شد. برنامه‌ای بود که مدت‌ها چشم به راه پخش آن بودم، و وقتی این را شنیدم قدری ناامید شدم. زمانی بود که اگر اتفاق مشابهی می‌افتاد، احساس ترحم و دلسوزی نسبت به خودم می‌کردم، انتقاد می‌کردم، و در مورد هیأتی که قرار بود تسهیلات آن برنامه را فراهم کنند، قضاوت می‌کردم و بسیاری از افکار و اعمال منفی دیگری نیز از من سر می‌زد. ولی از آن تاریخ به بعد یاد گرفتم که در چنین مواقعی فقط سکوت کنم؛ چون سخن نگفتن بهتر از سخن نسنجیده و نادرست گفتن است.

وقتی در سکوت نشسته بودم، خداوند این مسئله را از دید طرف مقابل به من نشان داد. این هیأت نتوانسته بودند برای آن برنامه موعظه محل مناسبی را تهیه کنند، و خداوند برایم آشکار کرد که این موقعیت برای آنها هم خیلی ناراحت کننده بوده است. آنها روی این جلسه حساب کرده بودند، و چشم براه آن بودند، و حالا درمورد آن هیچ کاری نمی‌توانستند انجام دهند.

خیلی جالب است که وقتی مسئله را از دید طرف مقابل نگاه می‌کنیم و فقط خودمان را نمی‌بینیم، خیلی راحت‌تر می‌توانیم بر احساس دلسوزی و ترحم نسبت به خودمان غلبه کنیم. احساس ترحم و دلسوزی نسبت به خود فقط در محور خود ما دور می‌زند و نه شخص دیگر.

بدون اغراق باید بگویم که برخی اوقات ما برای جلب ترحم دیگران، خودمان را بیش از حد خسته می‌کنیم. بله، احساس دلسوزی برای خود یک دام بزرگ و مطلوب‌ترین وسیله است برای شیطان تا ما را در بیابان نگه دارد. اگر مراقب نباشیم، در واقع می‌توانیم به آن اعتیاد هم پیدا کنیم.

اعتیاد واکنشی است غیرارادی درمقابل انگیزه‌های خارجی - و نیز قالب رفتاری‌ای است که تبدیل به عادت می‌شود. شما چقدر از وقت خود را صرف احساس ترحم نسبت به خودتان می‌کنید؟ چگونه به ناامیدی‌ها و نامایماتی‌ها پاسخ می‌گویید؟

یک فرد مسیحی درمقابل ناامیدی‌ها دارای امتیاز ویژه‌ای می‌باشد - درواقع او می‌تواند همه چیز را از حالت یأس و ناامیدی بیرون آورد. همیشه در خداوند یک شروع جدید هست. به هر تقدیر، احساس دلسوزی نسبت به خود، ما را در اسارت گذشته امان نگه می‌دارد.

خود را رها کن و به دست خداوند بسپار

"چیزهای اولین را بیاد نیاورید و در امور قدیم تفکر ننمایید. اینک من چیز نویی به وجود می‌آورم و آن الان بظهور می‌آید. آیا آن را خواهید دانست؟" اشعیا ۳۴ : ۸۱ و ۹۱

سال‌های زیادی از عمرم را در احساس ترحم و دلسوزی نسبت به خودم تلف کردم. خود من نمونه‌ای از این اعتیاد بودم.

واکنش غیر ارادی من در مقابل هر ناامیدی در زندگی فقط احساس ترحم و دلسوزی نسبت به خودم بود. شیطان هم ذهن مرا فوراً پر از افکار نادرست می‌کرد، و من هم نمی‌دانستم چگونه "درباره چیزهایی که فکر می‌کردم، فکر کنم." درواقع درمورد هرچه که

به ذهنم خطور می‌کرد فکر می‌کردم. هرچه بیشتر فکر می‌کردم، بیش‌تر عذاب می‌کشیدم. اغلب داستان‌هایی را درباره سال‌های اولیه ازدواجم با دیو با شما در میان می‌گذارم. یکی از آنها این است که در طول فصل بازی فوتبال، دیو دوست داشت این بازی‌ها را هر یکشنبه بعد از ظهر از تلویزیون تماشا کند. اگر هم فصل فوتبال نبود، "هر بازی دیگری را که با توپ سرو کار دارد" تماشا می‌کرد. دیو از تماشای آن لذت می‌برد، و من از هیچ یک از آنها لذت نمی‌بردم. به این نتیجه رسیدم که دیو به هر ورزشی که توپ در آن دخالت دارد، ولو این که در مورد آن بازی هیچ گونه اطلاعی هم نداشته باشد، علاقمند است.

یک بار روبروی او ایستادم و با صدایی بلند به او گفتم، "دیو، حالم اصلاً خوب نیست؛ احساس می‌کنم در حال مرگم." دیو بدون این که چشم از تلویزیون بردارد، گفت: "اوه، چه خوب عزیزم."

در آن حال بقدری عصبانی می‌شدم که شروع می‌کردم به تمیز کردن منزل. حالا می‌فهمم که تمام آن کارها بدلیل این بود که چون احساس بیچارگی و درماندگی می‌کردم، دلم می‌خواست که به او هم احساس گناه دست دهد. ساعت‌ها در منزل با حالت خشم از این طرف به آن طرف می‌رفتم و درها و کتوها را به هم می‌کوبیدم و به اطاقی که او نشسته بود می‌رفتم و با صدای جارو برقی به او می‌فهماندم که مشغول کار منزل هستم.

البته قصد من جلب توجه دیو بود، ولی او حتی نیم نگاهی هم به من نمی‌انداخت و توجهی به من نداشت. در آن موقع بود که من تسلیم می‌شدم، به دستشویی‌ای که پشت منزل بود می‌رفتم و روی زمین می‌نشستم و گریه می‌کردم. هرچه بیش‌تر گریه می‌کردم، دلم بیش‌تر به حال خودم می‌سوخت. تا این که چند سال بعد خداوند برایم روشن کرد که چرا یک زن برای گریه کردن به دستشویی می‌رود. خداوند به من گفت به این دلیل است که آئینه بزرگی در آنجا هست و پس از این که او مدت طولانی گریه می‌کند، و سپس صورت خود را در آئینه نگاه می‌کند، متوجه می‌شود که چهره‌ای حقیقتاً پر از رنج و درد دارد.

برخی اوقات وقتی صورت خود را در آئینه نگاه می‌کردم، بقدری بد منظر بودم که از دیدن آن چهره دوباره شروع به گریه می‌کردم. سرانجام، غمگین و آهسته و با حالت دلسوزی شدید نسبت به خودم، وارد اطاق نشیمن که دیو در آن نشسته بود می‌شدم. او هر از گاه نیم نگاهی به من می‌انداخت و از من می‌خواست که سر را هم به آشپزخانه یک لیوان چای با یخ هم برایش ببرم.

در آخر، هیچ یک از این ترفندها کارگر نمی‌شد! فقط خودم را از نظر احساس خسته می‌کردم - و اکثراً بواسطه تمام این احساسات اشتباه و بی‌موردی که در طول روز گریبان‌گیر خودم کرده بودم، از نظر جسمی هم بیمار می‌شدم.

خداوند شما را نه با دست خودتان، بلکه فقط با دست‌های خودش آزاد می‌کند. تنها خداست که قادر به عوض کردن افراد می‌باشد! هیچ کس به غیر از خداوند قادر متعال نتوانست اشتیاق شدید دیو را نسبت به تماشای برنامه‌های متعدد ورزشی کم کند.

به محض این که یاد گرفتیم به خداوند اعتماد کنیم و نیز توانستیم در هنگام بروز مواردی که مطابق میل نبود، احساس دلسوزی و ترحم نسبت به خودم را کنار بگذارم، در دیو هم تعادلی نسبت به تماشای هر نوع برنامه ورزشی به وجود آمد.

البته ناگفته نماند که او هنوز هم از تماشای آنها لذت می‌برد، ولی مرا ناراحت نمی‌کند. در عوض، من هم از این اوقات برای کارهای مورد علاقه شخصی خودم استفاده می‌کنم و خیلی هم از آن لذت می‌برم. اگر واقعاً علاقه یا نیاز داشته باشم که کار دیگری انجام دهم، اکثراً با خوش خلقی و شیرینی (و نه با خشم) از او خواهم می‌کنم که در صورت تمایل برنامه‌اش را بخاطر من تغییر بدهد. البته زمان‌هایی هم پیش می‌آید - و همیشه هم پیش خواهد آمد - که همه چیز مطابق میل من نبوده و نخواهد بود. به محض این که احساس می‌کنم احساساتم در حال برافروختن است، دعا می‌کنم، "آه خداوندا، به من کمک کن از این آزمایش سربلند بیرون بیایم. حتی یک روز دیگر هم نمی‌خواهم دور این کوه بگردم و دور بزنم!"

فصل بیست و سوم

من شایستهٔ برکات خداوند نیستم چون ارزش آن را ندارم

طرز فکر بیابانی # ۸

من شایستهٔ برکات خداوند نیستم چون ارزش آن را ندارم طرز فکر بیابانی # ۸

و خداوند به یوشع گفت:
«امروز عار مصر را از روی
شما غلطانیدم. از این سبب آن
مکان تا امروز جلجال خوانده
می‌شود.»

یوشع ۵ : ۹

موردی وجود داشت که خداوند می‌خواست پس از این که یوشع قوم بنی‌اسرائیل را از طریق رود اردن به سوی سرزمین موعود هدایت کرد، و قبل از این که این قوم آماده فتح و تصرف اولین شهر یعنی اریحا شوند، آن را انجام دهند.

خداوند دستور داد تا تمام مردان قوم بنی‌اسرائیل ختنه شوند، زیرا آنها در طول چهل سال سرگردانی در بیابان، این کار را انجام نداده بودند. پس از این که این کار انجام شد، خداوند به یوشع گفت که او " ننگی " را که این قوم از مصر با خود حمل کرده بودند، از روی آنها برداشته است.

دلیل این که خداوند قوم بنی‌اسرائیل را هدایت کرد تا اریحا را فتح و تصرف کنند، در چند آیه در باب ششم ذکر خواهد شد. چرا این ننگ ابتدا می‌بایستی از روی این قوم برداشته می‌شد؟ ننگ یعنی چه؟

معنای ننگ

کلمه **reproach** یعنی " سرزنش .. بی حرمتی : ننگ." وقتی خداوند گفت که می‌خواهد ننگی را که قوم بنی‌اسرائیل از مصر با خود حمل کرده‌اند از روی آنها بردارد، در واقع می‌خواست نکته‌ای را خاطر نشان سازد. مصر معرف دنیاست. پس از سال‌ها زندگی در دنیا و رنگ دنیا را به خود گرفتن، ننگی که از این دنیا به ما وارد شده است، می‌بایستی از ما برداشته شود.

به دلیل خطاهایی که خودم مرتکب شده بودم و اعمالی که در حق من انجام شده بود، همواره طبیعتی شرمگین داشتم. خودم را برای مسایلی که در زندگی‌ام افتاده بود،

سرزنش می‌کردم (حتی خیلی از آن موارد در کودکی من اتفاق افتاده بود و برای جلوگیری از آن هیچ کاری از دست من بر نمی‌آمد.)

قبلاً گفتیم که فیض قدرتی است که بعنوان هدیه و بطور رایگان از سوی خداوند به ما عطا می‌شود تا بوسیله آن بتوانیم کارهایی را که خود توانایی انجامشان را نداریم، انجام دهیم. خداوند می‌خواهد به ما فیض بدهد، و شیطان قصد دارد بار ننگ و شرمساری را بر دوش ما بگذارد، که این خود معنای دیگری برای کلمه reproach می‌باشد.

بی‌حرمتی و ننگ به من می‌گفتند که من آدم خوبی نیستم - لیاقت عشق یا کمک خداوند را ندارم. شرمساری از درون وجود مرا مسموم کرده بود. من فقط از اعمالی که در حق من انجام شده بود شرمسار نبودم، بلکه از خودم خجالت می‌کشیدم. در اعماق وجودم، خودم را دوست نداشتم.

این که خداوند ننگ را از روی ما برمی‌دارد بدین معناست که هریک از ما باید بخششی را که او برای گناهان گذشته ما به ما عطا کرده است، بپذیریم.

شما باید بدانید که هیچ گاه شایستگی برکات خداوند را ندارید - و سزاوار آن نخواهید بود. شما فقط می‌توانید با فروتنی آنها را بپذیرید، و بدلیل این که خداوند نیکوست و تا این حد ما را دوست دارد، همواره باید نسبت به خداوند ترس آمیخته به احترام داشته باشیم.

تنفر از خود، مطرود شمردن خود، نپذیرفتن و رد کردن بخشودگی خداوند (یا بخشیدن خودتان)، درک نکردن این که از طریق خون عیسی مسیح عادل شمرده شده‌اید و بسیاری از مسایل دیگر در همین ارتباط، قطعاً شما را در بیابان سرگردان نگه خواهد داشت. فکر شما باید در راه راستی و حقیقت و با حضور خداوند و از طریق عیسی مسیح متحول شود - نه از طریق اعمالتان.

پس از سالیان متمادی در راه خدمت به خداوند، به این نتیجه رسیدیم که حدود ۸۵ درصد از مشکلات ما از احساسی که درمورد خودمان داریم سرچشمه می‌گیرد. هر فردی را که می‌بینید در راه پیروزی به پیش می‌رود، قطعاً در راه راستی و عدالت هم گام برمی‌دارد.

من خود می‌دانم که شایستگی برکات خداوند را ندارم، ولی چون هم ارث با عیسی مسیح هستم، (رومیان ۸ : ۱۷) به هر نحوی که شده آنها را دریافت می‌کنم. او از تمام این برکات بهره‌مند بود، پس من هم با ایمانی که به او دارم از آن برکات بهره‌مند می‌شوم.

وارث یا غلام؟

"لهذا دیگر غلام نیستی بلکه پسر، و چون پسر هستی، وارث خدا نیز
بوسیله مسیح." غلاطیان ۴: ۷

آیا شما فرزند خداوند هستید یا بنده - وارث هستید یا غلام؟ یک وارث کسی است که بی آنکه استحقاق دریافت چیزی را داشته باشد، دارای شخصی دیگری برطبق وصیتی که کرده است، به او تعلق می‌گیرد. از نظر انجیل یک غلام یا کارگر کسی است که خسته از اجرای قوانین است. این واژه بر زحمتکشی و بیگاری دلالت می‌کند.

سال‌های سال بعنوان یک کارگر زحمتکش در بیابان سرگردان بودم و سعی می‌کردم به حدی شایسته باشم که استحقاق این را داشته باشم که آنچه را که خدا می‌خواست آزادانه و از طریق فیضش به من بدهد. این طرز فکر من اشتباه بود.

ابتدا فکر می‌کردم هرچیزی را باید برحسب لیاقت و شایستگی خودم بدست بیاورم. در طول سالیان متممادی، یک اصل را یاد گرفته بودم: "هیچ کس کاری را بدون دریافت مزدی برای تو انجام نمی‌دهد." این عبارت را بارها و بارها در طول سالیانی که در حال رشد بودم به گوش خود شنیده بودم. به من گفته شده بود هر کسی که وانمود می‌کند می‌خواهد کاری برای من انجام دهد دروغ می‌گوید و سرانجام از من سوء استفاده خواهد کرد.

تجربیات دنیا به ما یاد می‌دهد که هرآنچه را که استحقاقش را داریم دریافت می‌کنیم. اگر می‌خواهیم دوست و رفیق داشته باشیم، همیشه باید آنها را راضی نگه داریم، در غیراین صورت ما را ترک می‌کنند. همه می‌گویند اگر در کار خود در پی ترفیع مقام هستیم، باید افراد معتبری را بشناسیم و با آنها طوری خوب سلوک کنیم که آنها را برای روز مبادای خود نگه داریم تا شاید برای ترقی ما مفید واقع شوند. تا زمانی که کار ما در این دنیا تمام شود، ننگ‌ها و سختی‌های این دنیا به قدری روی دوش ما سنگینی خواهند کرد که قطعاً نیاز خواهیم داشت این بار از روی دوش ما برداشته شود.

درمورد خودتان چگونه فکر می‌کنید؟

"و در آنجا جباران بنی‌عناق را دیدیم که اولاد جبارانند، و ما درنظر خود
مثل ملخ بودیم و همچننین در نظر ایشان می‌نمودیم." اعداد ۳۱: ۳۳

قوم بنی‌اسرائیل بار سنگینی را بردوش خود حمل می‌کردند. این واقعیت که آنها نسبت به خودشان عقاید و نظریات منفی داشتند، از خلال این آیه دیده می‌شود. قبل از این که

تمامی قوم بنی‌اسرائیل از رودخانه عبور کنند ده نفر از دوازده نفری که برای تجسس گمارده شده و به سرزمین موعود فرستاده شده بودند از آنجا برگشتند و گفتند که در آن سرزمین افراد غول پیکری زندگی می‌کنند که این قوم در برابرشان مثل ملخ هستند - در این مورد امر به خود آنها هم مشتبه شده بود.

بدانید که شیطان (اگر به او اجازه بدهید) ذهن شما را با انواع و اقسام فکرهای منفی در مورد خودتان پر می‌کند. او در گذشته قلعه‌های مستحکمی را در ذهن شما ساخته است که خیلی از آنها شامل احساسات منفی‌ای که شما در مورد خودتان دارید و نیز احساسی که دیگران نسبت به شما دارند، می‌شود. او همیشه موقعیت‌هایی را برای شما ایجاد می‌کند تا بوسیلهٔ دیگران مطرود شوید، و دقیقاً زمانی که در حال رشد و پیشرفت هستید، این درد و رنج ناشی از طرد شدن را به یادتان می‌آورد.

ترس از شکست و طرد شدن خیلی از افراد را در بیابان نگه می‌دارد. سال‌های دراز بردگی قوم بنی‌اسرائیل در مصر و بد رفتاری‌های شدیدی که در مورد آنان اعمال می‌شد، باعث به وجود آمدن ننگ و سرزنش در این قوم شده بود. مسئله جالب توجه این است که تقریباً هیچ یک از افراد نسلی که در ابتدا همراه موسی از مصر خارج شدند وارد سرزمین موعود نشدند. فقط فرزندان آنها توانستند به این سرزمین برسند. معذک خداوند به آنان گفت که باید بار ننگ را از دوش خود بردارند.

والدین اکثریت افراد این قوم کسانی بودند که از مصر خارج شده بودند. پس چگونه بود که این اکثریت که حتی در مصر هم زندگی نکرده بودند هنوز بار ننگ اسارت را بر دوش خود احساس می‌کردند؟

خیلی از خصوصیات اخلاقی شما از والدینتان به شما منتقل شده است. طرز فکر، افکار و قالب‌های رفتاری می‌توانند موروثی باشند. اگر والدین شما طرز فکر غلطی داشته‌اند، همان طرز فکر به شما نیز منتقل شده است. احتمال دارد شما طرز فکر خود را از پدر یا مادران به ارث برده باشید، و شاید هم خودتان ندانید که به چه دلیل دارای چنین طرز فکری هستید. پدر یا مادری که دچار احساس کم‌خودبینی، یا بی‌ارزش شمردن خود و دارای چنین طرز فکری می‌باشد: "من شایستهٔ برکات‌های خداوند نیستم،" قطعاً می‌تواند چنین طرز فکری را هم به فرزندان خود منتقل کند.

با این که در اوایل این کتاب دربارهٔ این موضوع سخن گفتیم، لیکن چون این مطلب بسیار مهمی است، اجازه بدهید دوباره یاد آور شوم، مراقب باشید که در مورد خودتان چگونه فکر می‌کنید. خداوند می‌خواهد در ازای شکست‌های زندگی‌تان لطف و رحمت خود را شامل حال شما کند، البته این در صورتی است که شما هم مایل به دریافت آن باشید.

پاداش خداوند فقط شامل حال افراد کامل و بی‌عیب و نقص و کسانی که هرگز در زندگی دچار اشتباه و خطا نشده‌اند، نمی‌شود، بلکه لطف و رحمت و پاداش خداوند شامل حال کسانی می‌شود که به او ایمان و توکل دارند

ایمان شما به خداوند مایهٔ خشنودی اوست

"لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است، زیرا هرکه تقرب به خدا جوید، لازم است که ایمان آورد براین که او هست و جویندگان خود را جزا می‌دهد." عبرانیان ۱۱ : ۶

لطفاً در نظر داشته باشید که بدون داشتن ایمان نمی‌توانید خداوند را خشنود کنید؛ بنابراین، هر چقدر هم " کار نیکو " انجام دهید و هر چند انجام این کارها برای جلب رضایت او باشد، او را خشنود نخواهد کرد.

هرکاری که ما برای خداوند انجام می‌دهیم باید از روی عشق به او باشد، نه برای این که چیزی از او بگیریم.

این آیهٔ قدرتمند به ما می‌گوید که خداوند به کسانی پاداش می‌دهد که او را از صمیم قلب بجویند. وقتی سرانجام خودم این را لمس کردم و دیدم، شادی من مضاعف شد! می‌دانم که در گذشته مرتکب خطاهای بیشماری شده‌ام، ولی ضمناً این را هم می‌دانم که همیشه با تمام قلبم در جستجوی خداوند بوده‌ام. یعنی که من مستحق پاداش هستم. سالیان سال پیش تصمیم گرفتم که هر برکتی را که خداوند به من می‌دهد دریافت کنم.

خداوند می‌خواست قوم بنی‌اسرائیل را به سرزمین موعود برساند و بدون در نظر گرفتن طرز فکر بیابانی آنان به ایشان برکت دهد، اما ابتدا او می‌بایست این بار سرزنش و ننگ را از روی آنان بردارد، ولی مادامی که آنها بار شرمساری، سرزنش و ننگ را بر دوش خود حمل می‌کردند، نمی‌توانستند برکات خداوند را به درستی دریافت نمایند.

عاری از سرزنش و ننگ

"چنانکه ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت مقدس و بی‌عیب باشیم." افسسیان ۱ : ۴

این آیه بسیار زیباست! خداوند در این آیه به ما می‌گوید که ما از آن او هستیم و خاطر نشان می‌کند که خواستهٔ او برای ما چیست - و این که ما باید بدانیم که مورد مهر و

محبت او هستیم، ما در دیدگاه خداوند از جایگاه ویژه و با ارزشی برخوردار هستیم و باید مقدس و بی‌عیب و عاری از سرزنش باشیم.

طبیعتاً، ما باید هرآنچه از دستمان بر می‌آید انجام دهیم تا در پاکی و تقدس زندگی کنیم. ولی خدا را شکر، که وقتی هم مرتکب اشتباه می‌شویم، بخشوده می‌شویم و او دوباره ما را پاک می‌سازد و بار دیگر " در او " بی‌عیب و عاری از ننگ و سرزنش می‌شویم.

بدون سرزنش و عیب‌جویی

"و اگر از شما کسی محتاج به حکمت باشد، سؤال بکند از خدایی که هر کس را به سخاوت عطا می‌کند و ملامت نمی‌نماید و به او داده خواهد شد." یعقوب ۱ : ۵

این هم یک آیهٔ عالی دیگر که به ما می‌آموزد بدون این که سرزنش شویم می‌توانیم از خداوند حکمت دریافت کنیم.

روی سخن یعقوب قبلاً با کسانی بود که در آزمایشات سخت زندگی افتاده بودند، و اکنون به آنان می‌گوید که در هر موقعیتی از زندگی که نیاز به داشتن حکمت دارند، می‌بایستی فقط آن را از خداوند طلب کنند. او اطمینان می‌دهد که خداوند آنان را مورد سرزنش و عیب‌جویی قرار نمی‌دهد - بلکه به آنها کمک می‌کند.

شما هرگز بدون کمک بی‌دریغ خداوند قادر نخواهید بود از بیابان عبور کنید. اما اگر در مورد خودتان فکر و نظر منفی داشته باشید، حتی اگر خداوند هم سعی کند به شما کمک نماید، قادر به دریافت آن کمک نخواهید بود.

اگر نیت شما داشتن یک زندگی پیروزمندانه، قدرتمند و مثبت است، نمی‌توانید در مورد خودتان منفی فکر کنید، فکر این را نکنید که کی به مقصد خواهید رسید، بلکه فکر کنید که چه مقدار از این راه را پیموده‌اید. به پیشرفت فکر کنید و فیلیپیان ۱ : ۶ را بیاد بیاورید که می‌گوید، "چونکه به این اعتماد دارم که او که عمل نیکو را در شما شروع کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید."

در مورد خودتان مثبت فکر کنید و مثبت سخن بگویید!

فصل بیست و چهارم

**چرا نباید به کسان دیگر که از من بهتر هستند
حسادت نکنم و حسرت آنها را نخورم؟**

طرز فکر بیابانی # ۹

چرا نباید به کسان دیگر که از من بترهستند حسادت نکنم و حسرت آنها را نخورم؟ طرز فکر بیابانی # ۹

“پس چون پطرس او را دید، به
عیسی گفت: «ای خداوند و او چه
می‌شود؟» عیسی بدو گفت: «اگر
بخواهم که او بماند تا باز آیم تو
را چه؟ تو از عقب من بیا.»

یوحنا ۲۱: ۲۱-۲۲

در فصل بیست و یکم رساله یوحنا، عیسی مسیح

درمورد سختی‌هایی که پطرس در حین خدمت به خداوند برای جلال دادن او متحمل می‌شود، با او صحبت می‌کند. به محض این که عیسی مسیح آن مطالب را به او گفت، پطرس برگشت و یوحنا را دید و از عیسی مسیح پرسید پس بر سر یوحنا چه خواهد آمد. پطرس می‌خواست مطمئن شود که یوحنا هم مانند خودش در همین راه دچار سختی‌ها و مشقات خواهد شد.

عیسی مسیح مؤدبانه به پطرس گفت به شما مربوط نیست. دخالت کردن در کار دیگران باعث می‌شود که ما همچنان در بیابان بمانیم. طرز فکر حسادت کردن و حسرت خوردن و مقایسه کردن موقعیت‌های زندگی خود با زندگی دیگران، باعث می‌شود یک نوع طرز فکر بیابانی در ما به وجود بیاید.

مراقب باشید دچار حسرت و حسادت نشوید

“دل آرام حیات بدن است، اما حسد پوسیدگی استخوان‌ها است.”
امثال ۱۴ : ۳۰

حسادت باعث می‌شود رفتار شخص توأم با بی‌عاطفگی و ناپختگی - و گاهی اوقات هم حتی حیوانی شود. حسادت باعث شد که برادران یوسف به دلیل این که یوسف پسر مورد علاقه پدرشان بود و آنها به او حسادت می‌ورزیدند، او را به عنوان برده فروختند.

اگر یکی از اعضای خانواده‌تان بیش‌تر از شما مورد علاقه و توجه است، به او حسادت نوزید. به خداوند توکل کنید! هر آنچه را که خداوند از شما می‌خواهد انجام دهید - با ایمان به رحمت خداوند آن را انجام دهید - و آخر الامر مانند یوسف خواهید شد - برکات بی‌اندازه زیادی نصیب شما خواهد شد.

طبق لغت‌نامه تفسیری عهد جدید، ترجمه واژه یونانی envy به معنای "احساس ناخوشایندی است که از مشاهده یا شنیدن خبر کامیابی دیگران در یک فرد ایجاد می‌شود." لغت نامه وبستر، کلمه jealousy را "احساس ناخوشایند از مشاهده یا شنیدن خبر کامیابی دیگران، بیم و تشویش یا احساس تلخی در آن مورد داشتن" معنا کرده است. تعبیر من از این معانی، ترس از دست دادن چیز است که دارید، رنجش یا خشم نسبت به موفقیت شخص دیگر، و برانگیخته شدن احساس ناخوشایند از دیدن یا شنیدن خبر خوشبختی و کامروایی دیگران می‌باشد.

مقایسه و رقابت نکنید

"و در میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدام یک از ایشان بزرگ‌تر می‌باشد. آنگاه به ایشان گفت: «سلاطین امت‌ها بر ایشان سروری می‌کنند و حکام خود را ولی نعمت می‌خوانند. لیکن شما چنین مباحثید، بلکه بزرگ‌تر از شما مثل کوچک‌تر باشد و پیشوا چون خادم.»" لوقا ۲۲: ۲۴ - ۲۶

سال‌های سال پیش، حسادت و رقابت مشکلات بزرگی در زندگی من به وجود آورده بودند که این از مشخصات احساس ناامنی است!

اگر ما در مورد ارزش خود به عنوان یک فرد احساس ناامنی کنیم، طبیعتاً با هرکسی هم که در مسیر موفقیت و انجام کارهای مفید پیش می‌رود، رقابت خواهیم کرد.

یکی از پر ارزش‌ترین و مهم‌ترین آزادی‌هایی که خداوند به من عطا فرمود، زمانی بود که فهمیدم فردی هستم (که خداوند نقشه‌های منحصر به فرد و خاصی برایم در نظر دارد.) با اطمینان کامل می‌توانم بگویم که هیچ نیازی به مقایسه کردن خودم (یا تشکیلات خدمتی خودم) با فرد دیگری ندارم.

وقتی به شاگردان عیسی مسیح نگاه می‌کنم و می‌بینم که آنها هم مثل من تا چه حد با همان مسایلی که من درگیر بودم، دست به گریبان بودند، امیدوار و دلگرم می‌شوم.

در لوقا فصل ۲۲ ملاحظه می‌کنیم که شاگردان عیسی مسیح در مورد این که کدام یک بزرگ‌تر از دیگری است، باهم بحث و جدل می‌کنند. عیسی مسیح در جواب به آنان می‌گوید

که در واقع بزرگترین شخص کسی است که می‌خواهد از همه پایین‌تر و یا کسی باشد که دیگران را خدمت کند. خداوند ما وقت زیادی را صرف این کرد که به شاگردان خود بیاموزد که زندگی در ملکوت خدا مسیری است کاملاً برخلاف آنچه دنیا و نفسمان به ما می‌گوید.

عیسی مسیح مواردی از این قبیل را به آنان آموخت :

" اما بسا اولین که آخرین می‌گردند و آخرین اولین." مرقس ۱۰ : ۳۱

" و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را می‌طلب و بدیشان می‌گوید
بامن شادی کنید زیرا گوسفند گمشده خود را یافته‌ام."

" و چون یافت، دوستان و همسایگان خود را جمع کرده، می‌گوید: با من
شادی کنید زیرا درهم گمشده را پیدا کرده‌ام." لوقا ۱۵ : ۶ و ۹

" اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن
کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید
و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید." متی ۵ : ۴۴

دنیا به شما می‌گوید که این به دور از عقل است - ولی عیسی مسیح می‌گوید که این
قدرت حقیقی است.

از رقابت‌های دنیوی بپرهیزید

" لاف زن مشویم تا یکدیگر را به خشم آوریم و بر یکدیگر حسد بریم."
غلاطیان ۵ : ۶۲

طبق روند دنیا، بزرگ‌ترین هدف انسان‌ها بالاتر بودن از دیگران است. فلسفه شهرت‌طلبی
این است که ما باید سعی کنیم بدون توجه به رنجش افراد، خود را به بالاترین مقام ممکنه
برسانیم. ولی کتاب مقدس به ما تعلیم می‌دهد تا زمانی که از احساس رقابت با دیگران آزاد
نشویم، آرامش واقعی را بدست نخواهیم آورد.

حتی غالباً در "بازی‌های تفریحی" هم می‌بینیم به جای این که این اوقات همراه با
آرامش و تفریح سپری شود، باعث ایجاد دعوا و مرافعه بین افراد می‌شود. طبیعتاً انسان‌ها
برای بازنده شدن بازی نمی‌کنند؛ هرکس سعی خودش را می‌کند که نبازد. اما وقتی یک
شخص حتی زمانی هم که برنده می‌شود نمی‌تواند از بازی و تفریح لذت ببرد، قطعاً مشکلی
دارد - احتمالاً این مشکل دارای ریشه‌ای عمیق است که در تمام موارد زندگی‌اش هم
تأثیرگذار بوده است.

قطعاً باید سعی کنیم تا در هر حرفه‌ای که هستیم، کار خود را به نحو احسن انجام دهیم. ولی من شما را تشویق می‌کنم که به یاد داشته باشید این خداوند است که یک فرد ایماندار را ترفیع مقام می‌دهد، نه انسان‌ها. من و شما برای گرفتن ترفیع مقام نیازی به استفاده از ترفندهای دنیوی نداریم. ولی اگر در مسیر خداوند گام برداریم، لطف و رحمت او از طریق افراد دیگر شامل حال ما خواهد شد.

(امثال ۳: ۳ و ۴: "زنها که رحمت و راستی تو را ترک نکند. آنها را برگردن خود ببند و بر لوح دل خود مرقوم دار. آنگاه نعمت و رضامندی نیکو، در نظر خدا و انسان خواهی یافت.")

حسادت کردن و حسرت خوردن عذاب‌های دوزخی هستند. بسیاری از سال‌های عمرم را در حسادت کردن و حسرت خوردن نسبت به هر کسی که بهتر و با استعدادتر از خودم بود، سپری کردم. در خفا با افراد دیگر در کار خدمتی ایشان در خداوند رقابت می‌کردم. برای من خیلی مهم بود که تشکیلات خدمتی "من" بزرگ‌تر، دارای شرکت‌کننده بیشتر، پر برکت‌تر، و همه چیز بیشتر و بهتر از دیگران باشد. دلم می‌خواست برای وجود تشکیلات خدمتی شخص دیگری که به هرنحوی بهتر از مال من بود خوشحال شوم چون می‌دانستم که اراده و خواست خداوند در این بوده که او موفق باشد، ولی چیزی در روح من بود که مانع از به وجود آمدن این حس خوشحالی در من می‌شد.

متوجه شدم که رشد هرچه بیشتر من در راه شناخت هویت خود در مسیح، در نتیجه کارهای خوب من نبوده است و سرانجام این آزادی را بدست آوردم که خودم یا کارهایی را که انجام می‌دادم با شخص دیگری مقایسه نکنم. هرچه بیشتر در توکل و اعتماد کردن به خداوند شناخت پیدا می‌کردم، از آزادی‌ای که بدست می‌آوردم، بیشتر لذت می‌بردم. سرانجام فهمیدم پدر آسمانی‌ام مرا دوست دارد و هرآنچه نیکوست برای من می‌خواهد - فقط برای من.

آنچه خداوند برای شما یا من انجام می‌دهد شاید برای شخص دیگری انجام ندهد، ولی ما باید به یاد داشته باشیم که عیسی مسیح به پطرس گفت، "به تو چه ربطی دارد؟ تو دنبال من بیا!"

یک بار یکی از دوستانم هدیه‌ای از طرف خداوند دریافت کرد که ایمان دارم مدت‌های مدیدی بود که منتظر دریافت آن هدیه بود. خوب، به نظر من این شخص به اندازه من "روحانی" هم نبود، بنابراین وقتی هیجان‌زده به در منزل من آمد و به من گفت که خداوند چه کار عظیمی برایش انجام داده است، احساس حسادت و حسرت شدیدی در من به وجود آمد. البته در حضور او تظاهر کردم و از این پیشامد ابراز خوشحالی کردم، ولی قلباً خوشحال نبودم.

وقتی او رفت، افکاری در من جوشید و به وجود آمد که تا آن زمان هرگز نمی‌دانستم چنین افکاری هم در من وجود دارند! در واقع من از خداوند بخاطر برکتی که به او داده بود خشمگین شده بودم چون فکر می‌کردم که او شایستگی چنین چیزی را ندارد. سرانجام، در منزل ماندم، و به روزه گرفتن و دعا کردن پرداختم؛ درحالی که او با دوستانش اوقات خوشی را می‌گذراند. ملاحظه می‌کنید که من یک "فریسی" تمام عیار، و یک نجیب‌زاده مذهبی بودم، و حتی نمی‌دانستم که این خصوصیات در من وجود دارند.

خیلی از مواقع خداوند چیزهایی را جلوی روی ما قرار می‌دهد که ما قدرت انتخاب آنها را نداریم چون او نیاز واقعی ما را می‌داند. چیزی که من احتیاج داشتم این بود که خود را هرچه بیش‌تر از افکار و عقاید ناپسندی که داشتم آزاد کنم نه از هرآنچه به آن ایمان داشتم. از نظر خداوند خیلی مهم است که در موقعیت‌هایی که قرار می‌گیریم نهایتاً با خودمان روبرو شویم. در غیر این صورت، هرگز به آزادی دست نخواهیم یافت.

وقتی که دشمن در وجود ما رخنه می‌کند و پنهان می‌شود، معمولاً ما را تا حد زیادی تحت کنترل خود قرار می‌دهد. وقتی خداوند خود را بر ما مکشوف می‌کند، اگر ما خود را در دست‌های او قرار دهیم و به او اجازه دهیم که سریعاً طبق اراده خود در زندگی ما عمل کند، به این ترتیب ما در راه خداوند گام برداشته‌ایم.

درواقع، نیت خداوند همان موقع هم برای زندگی من این بود که مرا به عنوان ناظر بر یک تشکیلات کاملاً گسترده و بزرگ خدمت به خود انتخاب کند تا از طریق رادیو، تلویزیون، سمینارها، کتاب‌ها، و نوارها بتوانم به میلیون‌ها نفر دسترسی پیدا کنم. ولی تا زمانی که "رشد" نکردم، او مرا کاملاً در این خدمت و مسئولیت نگماشت.

طرز فکر جدید کسب کنید

"ای حبیب، دعا می‌کنم که در هر وجه کامیاب و تندرست بوده باشی، چنانکه جان تو کامیاب است."

سوم یوحنا ۲

به این آیه خوب دقت کنید. میل و اراده خداوند این است که ما را حتی بیش از لیاقتی که داریم، برکت دهد. ولی ضمناً ما را آنقدر دوست دارد که نمی‌خواهد ما را بیش از ظرفیتمان برکت دهد مبادا نتوانیم پیوسته او را جلال دهیم.

حسادت، حسرت و مقایسه کردن خود با دیگران کاری بچگانه است. این کار کلاً از نفس و جسم ما سرچشمه می‌گیرد و ربطی به مسایل روحانی ندارد. ناگفته نماند که این خود یکی از بزرگ‌ترین دلایل زندگی بیابان گونه می‌باشد.

افکار خود را در این رابطه قدری بررسی کنید. وقتی متوجه می‌شوید قالب‌های فکری غلط در حال غلیان کردن در ذهنتان است، قدری با خود صحبت کنید. به خودتان بگویید، "حسادت کردن نسبت به دیگران برای من چه سودی دارد؟ این کار باعث برکت من نمی‌شود. خداوند برای هر یک از ما نقشه خاصی دارد، و من به خداوند اعتماد دارم که بهترین‌ها را برای من در نظر دارد. به من ربطی ندارد خداوند چه چیزهایی را برای دیگران در نظر دارد." و بعد از این صحبت‌ها، برای آن افرادی که مورد حسادت شما بوده‌اند عمداً دعا کنید و برای آنان برکت بیش‌تر بطلبید.

از صحبت کردن درباره احساس خود نزد خداوند نترسید. به هر صورت خداوند می‌داند شما چه احساسی دارید، در نتیجه می‌توانید هم با خود و هم با خداوند در مورد آن صحبت کنید.

من مواردی از این قبیل را با خداوند در میان گذاشته‌ام: "خداوندا، برای دعا می‌کنم که حتی بیش‌تر به او برکت بدهی. او را خوشبخت و کامروا کن؛ در هر چیزی به او برکت بده. خداوندا، من با ایمان این را دعا می‌کنم. من در روح به او حسادت و احساس خودکم‌بینی می‌کنم، ولی راه تو را انتخاب می‌کنم، حتی اگر حس کنم نمی‌خواهم این کار را انجام بدهم."

اخيراً از یک نفر شنیدم که می‌گفت هرچقدر هم کاری را درست و خوب انجام دهی، همیشه شخص دیگری روی دست تو بلند می‌شود تا آن کار را بهتر انجام دهد. این گفته تأثیر زیادی روی من گذاشت زیرا می‌دانم که حقیقت دارد، و اگر حقیقت دارد، بنابراین هدف از این همه تلاش برای سبقت گرفتن از دیگران چیست؟ به محض این که ما اول می‌شویم، شخص دیگری به رقابت با ما بلند می‌شود و دیر یا زود، معلوم می‌شود که او همان کاری را که ما انجام داده‌ایم قدری بهتر از آن را انجام داده است.

ورزش را در نظر بگیرید؛ بطور مثال، یک ورزشکار رکوردی بدست می‌آورد، و ورزشکار دیگری از راه می‌رسد و آن رکورد را می‌شکند. حال، این مسئله در مورد دنیای سینما و هنر و امور تفریحاتی چگونه صدق می‌کند؟ بعنوان مثال ستاره‌ای در دنیای هنر یا امور تفریحاتی فقط برای مدت محدودی می‌درخشد زیرا یک ستاره تازه نفس‌تر به جای او پا به عرصه می‌گذارد.

این که برای رسیدن به موفقیت و هدف مورد علاقه خود و سبقت گرفتن از دیگران همیشه سعی و تقلا زیاد کنیم و با چنگ و دندان بخواهیم آن موقعیت را برای خود نگه داریم - این خودفریبی محض است.

مدت‌ها قبل خداوند به من خاطر نشان کرد که به یاد داشته باشم که "ستارگان درخشان"

خیلی زود می‌درخشند و مورد توجه قرار می‌گیرند، ولی معمولاً شهرت آنان دیری نمی‌پاید و فقط برای مدت کوتاهی دوام می‌آورد. این ستارگان اغلب به همان سرعتی که طلوع کرده‌اند، به همان سرعت هم افول می‌کنند. خداوند به من گفت بهتر است مدت طولانی‌تری را در یک عرصه بمانم - و کاری را که از من خواسته است به بهترین وجهی که در توان دارم انجام دهم. او این اطمینان را به من داد که مراقب شهرت و آوازه من خواهد بود. من هم به سهم خود به این نتیجه رسیده‌ام که آنچه را که او از من می‌خواهد باشم و انجام دهم درست و بجاست. چرا؟ چون او می‌داند کاری را بهتر می‌توانم انجام دهم که از عهدۀ آن می‌توانم بر بیایم.

شاید شما هم مدت مدیدی است که در همین ارتباط از نظر روانی قلعه مستحکمی در ذهن خود ساخته‌اید. شاید هربار که به فردی برخورد می‌کنید که به نظر می‌رسد از شما کمی بیش‌تر سبقت گرفته است، احساس حسادت، حسرت و رقابت می‌کنید. اگر چنین است، به شما نصیحت می‌کنم که طرز فکر خود را عوض و تبدیل کنید.

فکر خود را بر این اساس پایه‌گذاری کنید که برای دیگران و خودتان خوشحال باشید و به خداوند توکل کنید. برای دستیابی به چنین طرز فکری، شاید مدتی وقت و ایستادگی و مقاومت لازم باشد، ولی وقتی قلعه‌های روانی کهنه شما فرو بریزند و درعوض کلام خدا در ذهنتان جایگزین شود، از بیابان بیرون خواهید آمد و در مسیر سرزمین موعود به پیش خواهید رفت.

فصل بیست و پنجم

یا مطابق میل من، یا هیچ چیز

طرز فکر بیابانی # ۱۰

یا مطابق میل من، یا هیچ چیز طرز فکر بیابانی # ۱۰

”و ایشان به خدا توکل نمایند
و اعمال خدا را فراموش نکنند
بلکه احکام او را نگاه دارند.
و مثل پدران خود نسلی
گردن‌کش و فتنه انگیز نشوند،
نسلی که دل خود را راست
نساختند و روح ایشان بسوی
خدا امین نبود.“

مزمور ۷۸: ۷ و ۸

قوم بنی‌اسرائیل در طول سالیان متمادی که در بیابان بودند، از خود لجاجت و یاغی‌گری زیادی نشان دادند؛ دقیقاً همین مسئله هم باعث مرگ آنها در بیابان شد. آنچه را که خداوند به آنان می‌گفت به هیچ وجه انجام نمی‌دادند!

ولی وقتی دچار مصیبت یا بلایی می‌شدند، نزد خداوند استغاثه و التماس می‌کردند که از آن مصیبت نجاتشان دهد. تا زمانی که مشکلات آنان حل می‌شد - حتی از فرامین خداوند اطاعت هم می‌کردند. ولی بعد از رهایی از مصیبت‌ها و بلایا دوباره عصیانگری را از سر می‌گرفتند.

باور نکردنی است که تغییر رفتار این قوم تقریباً مکرراً در کتاب عهد عتیق ثبت شده است. حتی اگر ما نیز در حکمت قدم برداریم، تمام عمرمان را صرف همان کارهای بیهوده خواهیم کرد.

به نظر من برخی از ما دارای طبیعتی لجبازتر و عصیانگرتر از دیگران هستیم که البته، باید آن را نتیجتاً در خودمان ریشه‌یابی کنیم و ببینیم که زندگی ما از ابتدا به چه صورتی بوده است، زیرا این مسئله روی ما تأثیر زیادی می‌گذارد.

واضح است که خداوند قبل از این که مرا به کار گیرد می‌بایستی طرز فکر و برداشت مرا اصلاح می‌کرد.

خداوند از ما می‌خواهد یاد بگیریم چگونه از راه‌های خود برگردیم و در دست‌های او انعطاف‌پذیر و قابل شکل‌گیری شویم. تا زمانی که لجباز و یاغی هستیم، او نمی‌تواند ما را به کار گیرد.

من کلمه "لجواز" را خیره سر، کسی که کار کردن با او سخت است، و عصیان‌گر و مقاوم در برابر کنترل دیگران، مقاومت در برابر تصحیح و تأدیب، سرکش، سرپیچی از دنبال کردن و انجام دستورات معموله معنا کرده‌ام. معانی همه این واژه‌ها وصف الحال من است، چیزی که قبلاً بودم!

آزار و اذیت‌هایی که در سال‌های اولیه زندگی در مورد من اعمال شده بود، باعث به وجود آمدن بسیاری از طرز فکرهای نامتعادل نسبت به وجود هرگونه قدرتی در زندگی‌ام گردید. ولی همانطور که قبلاً هم در این کتاب متذکر شدم، نمی‌توانستم بگذارم گذشته من عذر و بهانه‌ای شود برای این که در دام عصیانگری و یا هر چیز دیگری اسیر بمانم. لازمه یک زندگی پیروزمندانه، اطاعت کامل و درست از خداوند است. ما در توانایی و اراده خداوند رشد می‌کنیم تا از خواسته‌های خود بگذریم و فقط اراده او را بجا بیاوریم. رشد و پیشرفت در این زمینه بسیار مهم و حیاتی است.

نباید به این بسنده کنیم و فکر کنیم که، "من این مسیر را به اندازه کافی رفته‌ام،" بلکه باید در تمام امور مطیع فرامین خداوند باشیم - نباید چیزی را از خداوند پنهان کنیم و یا درهایی را در زندگی خود به روی خداوند ببندیم. همگی ما دارای گوشه و زوایای "خاصی" در وجودمان هستیم که تا حد امکان نمی‌خواهیم آن گوشه و زوایا را از وجود خود جدا کنیم، ولی نصیحت من به شما این است: به یاد داشته باشید که مقدار کمی خمیر مایه در تمام خمیر اثر می‌کند و باعث برآمدن آن می‌شود. (اول قرنتیان ۵: ۶) "فخر شما نیکو نیست. آیا آگاه نیستید که اندک خمیر مایه، تمام خمیر را مخمر سازد؟"

"سموویل گفت: «آیا خداوند به قربانی‌های سوختنی و ذبایح خشنود است یا به اطاعت فرمان خداوند؟ اینک اطاعت از قربانی‌ها و گوش گرفتن از پیه قوچ‌ها نیکوتر است. زیرا که ترمرد مثل گناه جادوگری است و گردن کشی مثل بت پرستی است. چونکه کلام خداوند را ترک کردی، او نیز تو را از سلطنت رد نمود.» اول سموویل ۱۵: ۲۲ و ۲۳

زندگی شائول بطور واضح به ما نشان می‌دهد که او موقعیت جلوس بر تخت شاهی را پیدا کرد، ولی به دلیل لجاجت و عصیان‌گری نتوانست در آن مقام باقی بماند. او افکار و نظریات خاص خودش را داشت.

یک بار وقتی که سموویل نبی شائول را به دلیل انجام ندادن کاری که به او حکم شده بود، اصلاح و تأدیب کرد، شائول در جواب گفت: "من خودم این طور فکر کردم و تصمیم گرفتم." سپس در مورد چگونگی انجام امور به اظهار نظر پرداخت. (اول سموویل ۱۰: ۶-۸) و (اول سموویل ۱۳: ۸-۱۴) سموویل هم در جواب شائول گفت که خواست خداوند اطاعت کردن است، نه قربانی کردن.

ما اغلب، آنچه را که خواست خداوند است انجام نمی‌دهیم، و فقط سعی می‌کنیم برای جبران ناطاعتی از خداوند کاری کرده باشیم.

چه بسیار از فرزندان خداوند هستند که به دلیل لجاجت و یاغی‌گری خود نتوانستند "به مقام کاهنی در ملکوت خداوند" برسند. (رومیان ۵: ۱۷، رومیان ۱: ۶)

برطبق ترجمه تفسیری کتاب مقدس در مقدمه کتاب جامعه چنین آمده: "هدف از این کتاب نگریستن به زندگی بطور کلی است و این که به ما می‌آموزد تجزیه و تحلیل زندگی بدون داشتن احترام شایسته و ترس آمیخته به احترام نسبت به خداوند پوچ و بیهوده است."

ما باید درک کنیم که بدون اطاعت کردن از خداوند، احترام شایسته و ترس آمیخته به احترام نسبت به وی معنا ندارد.

عصیان‌گری‌ای که امروزه گریبان‌گیر جوانان شده است به دلیل عدم ترس و احترام نسبت به والدینشان می‌باشد. معمولاً والدین در این مورد مقصرند، چون به نحوی زندگی و رفتار نکرده‌اند که ترس آمیخته به احترام را در آنها به وجود بیاورند.

بیش‌تر علمای کتاب مقدس در مورد این مسئله متفق القول هستند که کتاب جامعه به وسیله سلیمان پادشاه که خداوند بیش از دیگران به او حکمت عطا فرموده بود، نوشته شده است. پس چرا سلیمان که تا به این حد دارای حکمت بود، مرتکب اشتباهات زیادی در زندگی خود شد؟ جواب آن واضح است: امکان دارد انسان چیزی را در اختیار داشته باشد ولی از آن استفاده نکند. ما هم دارای فکر مسیح هستیم، اما آیا همیشه آن طرز فکر را بکار می‌بریم؟ عیسی مسیح حکمت خداوندی را در ما به ودیعه گذاشته است، ولی آیا ما همیشه از این حکمت استفاده می‌کنیم؟

سلیمان می‌خواست راه خود را برود و کار خود را بکند. او زندگی خود را صرف تجربه کردن چیزهای زیادی در زندگی می‌نمود. او هر چیزی را که قابل خریدن با پول بود در اختیار داشت - همه لذات دنیوی - ولی این همان چیزی است که او به عنوان نتیجه‌گیری در این کتاب نوشته است:

"پس ختم تمام امر را بشنویم. از خدا بترس و اوامر او را نگاه دار چونکه تمامی تکلیف انسان این است." جامعه ۲۱: ۳۱

اجازه می‌خواهم که درک خود را از این آیه برایتان شرح دهم:

کلاً منظور از خلقت بشر این است که او ترس آمیخته به احترام از خداوند داشته باشد و با اطاعت کردن او راپرستش نماید. منشاء کلیه خصوصیات خداگونه در بشر باید اطاعت باشد - و این خود اساس خوشبختی است. هیچ کس بدون اطاعت از خداوند هرگز به

خوشبختی حقیقی دست نخواهد یافت. هر چیزی که در زندگی ما از تعادل و هماهنگی خارج شود با اطاعت از خداوند تعدیل خواهد شد. اطاعت وظیفه هر انسان است. تا آنجایی که من می‌دانم، این یکی از عالی‌ترین آیه‌هاست، و شما را تشویق می‌کنم که شخصاً به ادامه مطالعه آیات این کتاب بپردازید.

اطاعت و ناطاعتی هر دو دارای عواقب هستند

" زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص بسیار گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید."
رومیان ۵ : ۹۱

تصمیم بر اطاعت یا ناطاعتی نه تنها روی خود ما، بلکه روی بسیاری از افراد دیگر نیز تأثیرگذار است. فکر کنید و ببینید:

اگر قوم بنی‌اسرائیل به راستی از خداوند اطاعت کرده بودند، چقدر می‌توانستند زندگی بهتری داشته باشند. بسیاری از آنها و فرزندانشان به دلیل این که خود را تسلیم راه‌های خداوند نکردند، در بیابان تلف شدند. در واقع همین امر روی فرزندان آنان نیز تأثیر گذاشت، همانطور که فرزندان ما هم از ما تأثیر می‌پذیرند.

چندی پیش پسر ارشدم به من گفت: "مادر، می‌خواهم مطلبی را با شما در میان بگذارم، و شاید گفتن این مطالب مرا به گریه بیاندازد، ولی به حرف‌هایم گوش کنید." سپس چنین ادامه داد: "من درباره شما و پدرم و سال‌هایی که در راه خدمت به خداوند صرف کرده‌اید، خیلی فکر کرده‌ام، و متوجه شده‌ام که شما همیشه از خداوند اطاعت کرده‌اید و این امر همیشه هم کار آسانی نبوده است. مادر جان، می‌دانم که شما و پدرم با مسایلی روبرو بوده‌اید که هیچ کس در آن باره چیزی نمی‌داند، و من می‌خواهم شما بدانید که امروز صبح خداوند این را برایم مکشوف کرد که، اطاعت کردن شما از خداوند در زندگی من تا چه حد تأثیر مهم و سودمندی داشته و من از این بابت از شما قدردانی و سپاسگزاری می‌کنم.

مطلبی که او با من در میان گذاشت، برای من بسیار مهم بود، و رومیان ۵ : ۱۹ را به یادم آورد. همانطور که تصمیم شما مبنی بر اطاعت از خداوند روی دیگران تأثیر می‌گذارد، از طرفی، تصمیم شما بر ناطاعتی از خداوند هم روی دیگران تأثیرگذار خواهد بود. شما می‌توانید از خداوند سرپیچی کنید و در بیابان سرگردان بمانید. ولی خواهش من این است که اگر در حال حاضر فرزندی دارید، یا قصد داشتن فرزندی دارید، بدانید که تصمیم شما مبنی بر ناطاعتی و سرپیچی از خداوند باعث خواهد شد که فرزندان شما هم در بیابان

سرگردان بمانند. آنها وقتی به سن عقل برسند شاید بتوانند خود را از بیابان بیرون بکشند و نجات دهند، ولی مطمئن باشید که برای ناطاعتی شما تاوان سنگینی را خواهند پرداخت.

اگر کسی که در زندگی گذشته شما نقشی داشته است از خداوند اطاعت می‌کرد، شاید زندگی شما از چیزی که در حال حاضر دارید، بهتر می‌بود. شما فرصت‌های زیادی برای اطاعت کردن از خداوند دارید؛ با این کار درهای دوزخ به روی شما بسته و پنجره‌های بهشت به رویتان باز خواهد شد.

من می‌توانم درباره اطاعت از خداوند یک کتاب بنویسم، ولی در حال حاضر قصد من فقط این است که خاطر نشان کنم که ناطاعتی ثمره طرز فکر نادرست می‌باشد.

هر فکری را به اطاعت از عیسی مسیح اسیر می‌کنیم

" زیرا اسلحه جنگ ما جسمانی نیست بلکه نزد خدا قادر است برای انهدام قلعه‌ها، که خیالات و هر بلندی را که خود را به خلاف معرفت خدا می‌افرازد، به زیر می‌افکنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازیم." **دوم قرن‌تیاں ۰۱ : ۴ و ۵**

این افکار ما هستند که اغلب باعث ناراحتی ما می‌شوند. در اشعیا ۸ : ۵۵ خداوند می‌فرماید : " ... افکار من افکار شما نیست و طریق‌های شما طریق‌های من نی." خداوند در کتاب خود یعنی انجیل درباره هر نوع فکری که من و شما می‌خواهیم داشته باشیم، نوشته است. ما باید افکار خود را در نور وجود خداوند تفتیش کنیم، و همیشه آگاه باشیم که افکار خداوند بهترین افکار است، و در نتیجه فکر خود را با فکر او مطابقت دهیم. (یعنی انجیل.)

این همان نکته ای است که در دوم قرن‌تیاں ۱۰ : ۴ و ۵ نوشته شده است. افکار خود را بیازمایید. اگر با افکار خداوند (انجیل) مطابقت ندارد، آن را به خداوند بسپارید و افکار او را دریافت کنید. افرادی که در بطالت فکری بسر می‌برند نه تنها خود، بلکه خیلی از اوقات به اطرافیان‌شان هم لطمه می‌زنند.

فکر ما یک رزمگاه است!

در قلمروی فکر است که شما در جنگی که شیطان افروخته است، برنده یا بازنده می‌شوید. از صمیم قلب دعا می‌کنم که این کتاب به شما کمک کند تا هر تصور باطل و هر چیزی که متکبرانه و گردن‌فرازانه و بر علیه دانش و حکمت خداوندی در ذهن شما قد علم می‌کند، و نیز هر فکر دیگری را اسیر کنید و آن را به اطاعت عیسی مسیح درآورید.

درباره نویسنده

جوئیس مایر از سال ۱۹۷۶ به تدریس کلام خدا پرداخته و از سال ۱۹۸۰ به طور تمام وقت تشکیلات خدمتی خود را در خداوند آغاز نموده است.

او بیش از شصت کتاب الهام‌آمیز به انضمام این کتب منتشر نموده است: در پی آرامش، چگونه از خداوند بشنویم، خداوند را صمیمانه بشناسیم، و رزمگاه اندیشه. او هزاران نوار کاست و یک کتابخانه کامل از ویدئوهای آموزشی خود را نیز تکثیر نموده است. برنامه‌های رادیو و تلویزیونی جوئیس تحت نام "شادی در زندگی روزمره" در سراسر دنیا پخش می‌شود. او سفرهای متعددی نیز به نقاط مختلف آمریکا و سراسر دنیا می‌نماید که در این سفرها رهبری برپایی همایش‌های بسیاری را بعهده دارد.

جوئیس و همسرش، دیو (Dave)، دارای چهار فرزند هستند و در شهر سنت لوییس واقع در ایالت میسوری آمریکا سکونت دارند.

دعای نجات

خدا دوستدار شما و خواهان داشتن رابطه شخصی با شماست. اگر هنوز عیسی مسیح را به عنوان نجات دهنده خود نپذیرفته اید، می توانید همین حالا بپذیرید. کافیهست قلب خود را به سوی او بگشایید و این دعا را تکرار کنید ...

پدر، می دانم در حضور تو گناهکارم. لطفاً من را ببخش و پاک کن. قول می دهم اعتمادم در پسر تو، عیسی، باشد. ایمان دارم او برای من مرد و گناهان من را با مرگش بر صلیب بر دوش خود گرفت. ایمان دارم که از مردگان برخیزانده شد. همین حالا زندگی ام را تسلیم عیسی می کنم.

پدر، برای عطای بخشش و حیات ابدی تو ممنونم. کمک کن تا برای تو زندگی کنم. در نام عیسی، آمین.

پس از خواندن این دعا از صمیم قلب، خدا دعایتان را پذیرفته، شما را پاک و از اسارت مرگ روحانی رهائی می بخشد. برای خواندن و مطالعه آیه های زیر وقت بگذارید و از خدا بخواهید تا در حالیکه با او قدم می زنید، با شما در این سفر زندگی جدید صحبت کند.

اول قرنیتان ۱۵ : ۳-۴

افسسیان ۲ : ۸-۹

اول یوحنا ۴ : ۱۴-۱۵

اول یوحنا ۵ : ۱۲-۱۳

یوحنا ۳ : ۱۶

افسسیان ۱ : ۴

اول یوحنا ۱ : ۹

اول یوحنا ۵ : ۱

دعا کنید و از او بخواهید به شما در پیدا کردن یک کلیسای کتاب مقدس محور کمک کند، تا باعث تشویق و رشد رابطه شما با مسیح شود. خدا همواره با شماست. او شما را روزانه در چگونگی داشتن زندگی فراوانی که برای شما مهیا کرده است هدایت می کند!

نبردی مهیب در حال وقوع می‌باشد

ذهن شما یک رزمگاه است

نگرانی، شک، اغتشاش و آشفتگی فکری، افسردگی، خشم، و احساس محکومیت ... اینها همگی حملاتی هستند که به ذهن ما وارد می‌شوند. اگر شما از افکار منفی که به ذهنتان هجوم می‌آورند، رنج می‌برید، مأیوس نشوید و امیدوار باشید! جویس مایر با کمک به میلیون‌ها تن از افراد باعث شده است تا آنان در تمام این نبردها برنده شوند – و او می‌تواند به کمک شما نیز بشتابد. این نویسنده و خادم عزیز خداوند در این کتاب که مشهورترین و پر فروش‌ترین کتاب او به شمار می‌آید، راهکارهایی را به شما نشان می‌دهد تا بتوانید با تبدیل و تغییر افکارتان، زندگی خود را نیز تغییر دهید. او به شما می‌آموزد که چگونه هزاران هزار فکری را که هر روزه با آنها دست به گریبان هستید، سرو سامان داده و ذهن خود را در مسیر فکری خداوند قرار داده و متمرکز نمایید. او در این کتاب آزمایشات گوناگون زندگی خود، مصائب و مشکلات، و سرانجام پیروزی‌هایی را که در زندگی زناشویی، خانوادگی و تشکیلات خدمتی خود به خداوند که او را در مسیر اعجاب‌انگیز و دستیابی به درک حقیقت تغییر و تبدیل زندگی قرار داده است – و نیز مکاشفات را که در افکار و احساسات وی در هر قدم از این راه پدید آمده‌اند، با شما در میان می‌گذارد.

اکنون نوبت شماست که :

- اختیار و کنترل از دست‌رفته بر روی ذهن و فکر خود را بدست آورده و بدنبال کسب آزادی و آرامش باشید.
 - افکار آسیب‌دیده و مصدوم خود را تشخیص دهید و از نفوذ اینگونه افکار به زندگی خود ممانعت ورزید.
 - با خودتان صبور باشید، حتی اگر دچار اشتباه می‌شوید.
 - خود را با کلام خدا، پرستش، دعا و دیگر سلاح‌های قدرتمند روحانی مسلح سازید.
 - در پی نور باشید تا شما را از «بیابان» روانی‌ای که برای خود به وجود آورده‌اید، بیرون بیاورد – بیابانی که شامل طرز تلقی و برداشت‌های نادرست و بد و نیز بهانه‌هایی است که افراد را از خداوند دور نگه می‌دارد – و در نتیجه به دنبال خوشبختی‌ها و کامروایی‌هایی باشید که تاکنون حتی در مورد آنها رویایی در سر نداشته‌اید.
- حتی یک روز دیگر از زندگی خود را تسلیم تیره‌بختی و عذاب نکنید. همین امروز مصمم شوید و در پی این باشید که چگونه پیروزی خود را در رزمگاه اندیشه خود تضمین نمایید.